

سپاروون

شماره ۲۰۲ - خرداد ۱۳۶۹
مجله هفته‌ای - ۱۵۱ - سال سی و نهم ۱۹۹۰

Ketabton.com

شماره ۲۲، ۲۳
دختر شایسته سال انتخاب شد

فروشگاه عبدالستار نور



انواع تلویزیون های رنگی، سیاه و سفید
 ترموزهای خود و کلان و سایر سامان آلات برقی مورد نیاز خانواده .
 و را از کمپنی های معروف جهان وارد می نماید .

مراجعه کنید و انتخاب کنید

آدرس : بازار زیرزمینی هتل پلازا

قرطاسی فروشی سید شهاب

قرطاسی خوب و ارزان ، اقلام کتاب و کتابخانه ، انواع
 قلم های خودکار و رنگ دهنده ها ، قلم بنفش ، ریزگر ، خود
 مدرت ، تاج را به قیمت های مناسب و رضایت
 بخش عرضه می دارد .
 فرقیون ۲۶۷۷۶

آدرس : منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

مسجید ویدیو گست

در عهد و گست آید ویدیو گست گسترده ، جورا ، امروز چهار ساعت و دو ربع
 مورد عقد تا نوار ، فرشته میرزا ، در بهمن ، مجله ، شمع و شمع
 پوشته ، امر و غیره ، در عهد و گست

کفش های سبیل

کفش تازه و کفش مخصوص ورزش
 در عهد و گست ، در عهد و گست ، در عهد و گست
 مودت و گست ، در عهد و گست ، در عهد و گست
 در عهد و گست ، در عهد و گست ، در عهد و گست

شرکت وارداتی و صادراتی نذیر خیل

انواع تایر و پرز هات هر گونه موتور را به دسترس مشتریان و نیازمند
 قرار دهید .
 آدرس : چوک شهر جلال آباد

قرطاسی فروشی ناصر سیرتی

قرطاسی و کتایب و کتایب
 برکت ، در عهد و گست ، در عهد و گست
 در عهد و گست ، در عهد و گست ، در عهد و گست
 آدرس : چوک برکت ، در عهد و گست

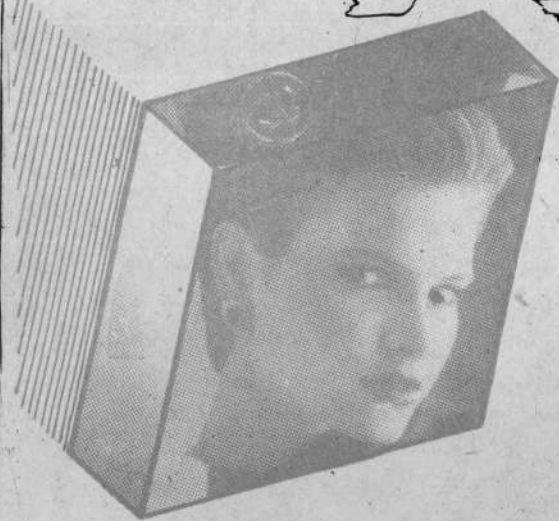
فروشگاه روز



فروشگاه روز بر عهده قیام سامان و لایم مودست خانواده ها
 انواع لباسها مردانه زنانه و طفلانه شروع بوت با مردانه
 زنانه و طفلانه و سرگونی لایم و سامان شیراز مشهورترین
 کمپنی با جعبه های تازه و لایم و قیام سبب به شهرت گرامی
 عرضه میدارد

آدرس: فروشگاه روز شهر مازندران شمال
 روضه مبارک

سنگاره پوئیک



همه با میوه های تازه خانواده ها
 در لایم و با کیفیت
 عطریات تازه رسیده

آدرس: زرغون سید شهر

کورس هنری مشقی

در معاینه خاطر و در نقاشی و بیت دی و تیار و فتنه کلاه مشقی
 شمر غریبه و ز قیام و ز قیام و کلاه و فتنه و جاز و بهر نوید و شمر غریبه
 آدرس: کاه ۴ چهار در میانه بیت و دی و در جبهه مخمر



صفحه (۶۰)



۱۸ مخ

تولونه په زړه پوری



صفحه ۱۲

عرقان و تصوف

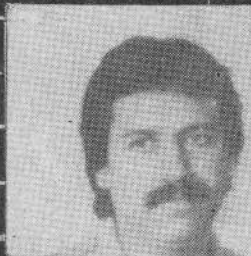


۲۴ مخ

بنا پیری لند داستان



صفحه (۵۰)



بجا وید راجی و نیر راجی



صفحه (۸)



آر لولر
صفحه (۳۴)



صفحه (۵۴)

سپاووت

شماره دوم و سوم ماه نور و جوزا سال ۱۳۶۶

نشریه اتحادیه ژورنالیستان ۱۰

زیر نظر هیات تحریر:
باری تفریحی
محمود جیمیسی
عبدالله نسادان
رهشورد رریاب

ادرس: مکرزیون سم بلان (۱۰۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتی
حساب بانک (۴۰۱۲۳) بر ۸
د افغانستان بانک

مدیرمسئول: د وکتور ظاهر طین
تلفون: ۶۱۲۰۱
معاون: آصف سمرو
تلفون: ۶۶۷۰۲
سویچبور: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۴۱، ۴۸، ۴۹

خطاطی: کبیر امروزیسی نانغسی
ارت و گرافیک: حمید حلیبی و حمید سمود
تایپ: احمد شاه نصیری و زلی "پهیل"
مطبع: محمد گل

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، معامین وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد نظریات ارایه شده صرف نظر نویسنده میباشد.

دختر شایسته سال انتخاب شد

قدسیه بهارک فارغ صنف ۱۲ لیسه
عایشه درانی ۱۸ سال دارد والینالر
است • لیسان انگلیسی را بهشته
میشود • چندماه است استیوردرن -
شرکت آریانا است •
میگوید :

زمن از قضا زیبا معلوم میشود
اما زیبایی زمن وقتی بیشتر است که
انسان آنرا در خود زمن می بیند
و روی آن زنده گی می کند • من بهار
را دوست دارم بیشتر رمان پلیسی
میخوانم • از تو دارم آرامش
در وطن تا • من نبود •

من هرسم اگر استیوردرن نمیشدید ؟
میگوید :

انتخاب دوم ندا شتم فقط تصمیم
دا شتم استیوردرن شوم و پس •
پس خیلی مصمم هستید •
- تقریباً بلی •



انتخاب شده است •

معیارهایی که برای انتخاب دختر شایسته در کابل مد نظر باید باشد، روی مسأله زیبایی نمی چرخد بلکه بیشتر در جهت عفت و اخلاق افغانی و اسلامی تحصیل و کار و بر خورد خوب متمرکز میباشد. چه معیارهایی در انتخاب دختر شایسته سال مد نظر بوده؟

یکی از مسؤولین توضیح نمود که تحصیل کار و خصوصیات خوب افغانی معیار اصلی بوده و دختر شایسته سال قد سیم بهارک یکی از چهره هایی بود که توانست با این معیارها مطابق باشد.

اداره مجله سپا وون معتقد است که انتخاب دختر شایسته سال در شرایط خیلی ها داغ کنونی تاجایی کار قبل از وقت بود و از سوی دیگر ادعاهای مستحق و نامستحق برخی از جوانان دیگر که خویشن خویش را شایسته تر میدانستند نیز بحث های اضافی را در بین و آن دفتر و مقام ایجاد نمود ولی به هر حال نمیتوان با نظریات عمومی جامعه و

در کابل دختر شایسته سال انتخاب شد • انتخاب دختر شایسته تعبیرهای گوناگونی به همراه داشت و همزمان با ادعاها مخالفت های بهش و کم • سوالهای زیادی هم در مطبوعات و هم در محافل مردم و حتی در جلسات پارلمان مطرح شد که آیا انتخاب دختر شایسته سال در چنین فرصت کار ثواب بود؟

میتوان با برخی از این نظریات موافق بود • مسأله مهم اینست که شایسته بودن را چگونه تعبیر کنیم • در شرایط ما و در شرایط جنگ و عنعنات خاص جامعه میتوان چنین انتخاب را مأخذ کرد • اما معیارهایی برای انتخاب دختر شایسته سال در افغانستان میتواند مطرح باشد •

با معیارهایی که در کشورهای اروپایی وجود دارد در تفاوت است متأسفانه برداشت عمومی در جامعه طوری بود که گویا در کابل ملکه زیبایی

مردم و نماینده گان مردم در پارلمان موافق نبود • آنچه مطرح شده حتی از نظر خانواده ها دختران انتخاب شده در مقام های ممتاز فابل تایید نیست • بهتر بود گرداننده گان این برنامه توضیح مفصل تر در مورد شایسته بودن آرایه میداشتند تا تفاوت با کلمه ملکه زیبایی میداشت در برنامه و محفل تدویر نیز باید خصوصیات افغانی مد نظر گرفته میشد چرا که مثلاً دختری در شرایطی که پدر یا برادرش را در جنگ از دست داده یا نان آورد خانواده است و تحصیل خویش را در مقام ممتازی دنبال نمیکند و وابسته به خانواده متوسط یا در سطح پایین اقتصادی است چگونه درین انتخابات کاندید میشود و در معیارها چه ارزشهایی برای این کت گوری دختران وجود دارد و همنان •

با در نظر داشت انعکاسات منفی انتخاب دختر شایسته میتوان به این نتیجه رسید که باید برای شایسته بودن دختر افغان معیارهای جدید و متناسب با احوال جامعه در نظر گرفت.

د ر کابل



(پراپلېس) در پهاور که فعلاً توسط
 هلال احمر پاکستان فعالیت های
 آن به سر می برد. می شود.
 - ده کلنیک کک های اولیه در تمام
 نواحی شهر کابل و که این خدمات
 در همکاری با جمعیت افغانی سر
 می آید صورت می گیرد.
 - دوازده شعبه کک های اولیه
 در پاکستان و در امتداد مرز جنوب -
 شرقی پاکستان و طیفه د اخله در دگر
 کک اولیه به مجروحین
 - کمیته بین المللی صلیب سرخ چس
 گونه توانست وظیفه د اخله در دگر
 ها و شفاخانه را به دست آورد.
 - کشورهای که در سراسر جهان
 لطفه ورق برگردانند

به این یا آن سا زمانه قبله و گسرو
 و یا خانواده انجام می دهد.
 - کمیته بین المللی "آی سی آر سی"
 به خاطر قربانیان منازعه کدام اقدامات
 را به دست گرفته است؟
 - "آی سی آر سی" به خاطر قربانیان
 منازعه تاکنون اقدامات ذیل را به دست
 گرفته است.
 - نماینده کی در کابل و ۲ شعبه آن
 در هرات و مزار شریف.
 - نماینده کی در پهاور و یک شعبه
 آن در کویت.
 - سه شفاخانه جراحی برای مجروحین
 جنگ در کابل - پهاور و کویت.
 - دو مرکز ارتوبدی برای تولید و نصب
 اعضای مصنوعی در کابل و پهاور.
 - دو مرکز تدایو اعضای قطع شده

"صلیب سرخ" نام مو سه جها -
 نیست که در سراسر جهان همینک
 حادثه و مصیبتی روی می دهد به کمک
 و دستگیری انسانها می شتابد.
 کابل و پهاور در این ریزها از امتداد
 این مو سه و سیماء برخوردار است.
 میخواهم انسانی ترین و با ارزش -
 ترین و ظایفی را که تم دو کشوران و سایر
 گروپ های کاری این مو سه به افغا
 های مستمند و درد مند انجام می دهند
 و به دانم که در افغانستان چه وقت
 فعالیت صلیب سرخ آغاز شد.
 جهت جمع آوری معلومات به دفتر
 مرکزی صلیب سرخ واقع فهدرک مسوا
 جمع کردم مسوول نشرات حاضر گردید
 معلومات کافی در اختیار ما
 بگذارد. وی توضیح داد که
 شفاخانه صلیب سرخ در اکتبر ۱۹۸۸ -
 در کابل ایجاد شد که از شروع تا
 حال که شته ۲۸۸۰ نفر از کک های
 این شفاخانه مستفید گردیده اند.
 وظایف کمیته بین المللی صلیب سرخ
 کدام ساحات عمده را احتوا میکند؟
 - این کمیته در چهار ساحه عمده
 فعالیت دارد که عبارت اند از کک های
 طبیس به مجروحین جنگه پروگرام ارتو -
 پسیدی و ملاقات با محبوسین جنگه
 نیز برقراری پیوند ارتباط بین اعضای
 جدا شده خانواده چا در زمان جنگه
 که فعالیت آن در پنج قاره جهان در
 بیش از ۸۰ کشور جریان داشته و این
 کار راه صورت بین طرفانه به نفع قها -
 نیان تمام جا نبین منازعه بدون التماس



نوشته کامله "حبیب"

قربانیان جنگ بدون استثنای از واریسی و مواظبت صلیب احمر برخوردار می شوند



با قرار داد های ژنو موافقت کرده اند
این رسالت را به کمیته بین المللی صلیب
سرخ داده اند . قرار داد ها صراحتاً
خواستار آن اند که طرز رفتار در طول
درگیری های مسلحانه انسانی باشد .
۱۶۱ کشور که قرار داد ها را امضا
کرده اند این رسالت را به صلیب سرخ
داده اند که از جنگ زده گان حمایت
و به آن ها کمک نمایند .
هیچنان دولت های شامل این قرار
داد متعهد گردیده اند صلیب سرخ تا از
زخمی های "دوست و دشمن" یکسان مرا
قتت بنماید . از سلامت جسمی و روحی
مردم و شرف و حیثیت آن ها محقق خا
نواده گی ، اعتقادات مذهبی و اخلاقی
آن ها حمایت نمایند .
شکجه رفتار غیر انسانی و اعدام

به خاطر بهبود وضع مریض را درک کرد
در اینجا ضجه ها و ناله های زخمی ها
نسبت به هر شفاخانه دیگر کمتر است .
زیرا کمبود ادویه محسوس نیست . و
دو کتوران هم همیشه به مریض می رسد
ماند خست چشمدید خود را از اتاق -
عاجل بر می دارند درین اتاق زخمی
های قرار دارند که همین اکنون آورده
شده اند .
نرس مؤلف این اتاق " اوکی هایدن "
نام دارد که جوانی است ۳۲ ساله .
از صلیب سرخ فنلند آمده است . از
مدت ۶ ماه به این طرف در افغانستان
است (۱۰) سال سابقه کار دارد ، به
وظیفه اش سخت علاقمند است خوش
صحبت و خوش برخورد است .
وی در مورد مریضانش میگوید :

نوع برخورد او با مریض در می یابیم .
تیزاخسته گی را نمی شناسد فقط میگوید
مریض را نجات بدهد . مهربانی و -
همدردی و زو رگترین شوق و همدردی
زندگی است .
اتاق عاجل را ترک میگویم . در -
دهلوز به زنی بر میخوریم که شاید
در حدود ۳۷ ساله باشد .
نامش " سو جهیری " است .
ضمن صحبت در می یابیم که ۲۰ سال
سابقه کار دارد ۲۰ سال در کنار
زخمی های جنگ گاه در این کشور و گاه
در آن کشور . وی از نوزادان است
سال گذشته در پشاور بوده است
از او در مورد کارها و دشواری ها پرسش
میبرسم . میگوید (" کار طبابت
یک از مایشت است از مایشت مهم و پر -
مسئولیت . من قبلاً هم در پشاور با
افغانها کار کرده ام .

نظر او را در مورد این مسأله می
پرسیم که زخمی های جنگ در افغا
نستان کی ها و در پشاور کی ها اند .
بدون تا مه میگوید : از وقتی من
درین شفاخانه استم اطفال و زنان -
زیاد اند ، ولی در پشاور زن ها و اطفال
کم اند . من در چهره این زن تلاش
انسانی و حس همدردی را به وضاحت
می بینم . در دستانش گرمای شفا و در
نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است .
به همه اتاق ها سر میزنم . مریضان
را از نزدیک می بینم و طرز وارسی
انسانی دو کتوران و نرس ها را خود -
مشاهده میکنم . این دو کتوران و نرس
ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا
گرفته اند .

درین شفاخانه هر نوع ادویه در اسرع
وقت به استفاده مریض گذاشته میشود .
تعداد پرسنل شفاخانه به ۱۵۰ تن
میرسد . دو کتوران به سه گروه تقسیم اند
گروه اولی متشکل از سه نفر است
جرمنی ، فنلندی و سوئدی .
گروه دومی سه نفر که هر سه آن از -
ناروی اند .

گروه سومی دو نفر اند که یکی آن از
سوئدن و دیگری آن از بریتانیا می باشد .
ناگفته نباید گذاشت که یک جراح افغانی
نیز با این دو کتوران کار مشترک دارد .

دو کتوران و نرس نیرو و انرژی شان مصیبت رسیده گان در افغانستان قرار داده اند

میگویم بالاتر از توانم کار کنم . آخر
سوال مرگ و زنده گی انسانی مطرح
است . من کابل را دوست دارم . مردم
آثرا دوست دارم و هوای کابل را که
مثل هوای کشور خودم است دوست
دارم . من برای دو ماه به کشور خود
مروم این رفتن برای تجدید نیرو و
جبهه رفع ضرورت است .
از او می پرسیم : چه فکر میکنید ؟ -
وقتی دوباره برگشتید باز هم تعداد
زخمی ها همین گونه سرسام آور و
و هشتاک خواهد بود ؟ با باورمندی
میگوید :

" امکان دارد تعداد زخمی ها
کتر ازین باشد " .
محبت به وظیفه و مسلکش همه ذرات -
وجودش را پر کرده است . من اینرا از

لها میلی یکی دیگر از نرس های این
شفاخانه است . او قبلاً در صلیب
سرخ ناروی کار میکرد ، ۲۲ سال دارد
۳ ماه میشود که به افغانستان آمده
کار با زخمی های جنگی همانقدر که
برایش درد ناک است جالب نیز است
وقتی لبخند مریض به عنوان سبب نشاط
میگردد .
آن وقت احساس رضایت از کار را در
سیماش مشاهده می کنم .
از او می پرسیم آیا کار با زخمی ها
برایتان دشوار نیست ؟
جوابی که از او می شنوم خورسندم می
سازد میگوید :
کار با جنگ زده ها همانقدر که تاثیر
بر انگیز است افتخار آفرین نیز است
همچنان می گوید :
شفاخانه ما هیچگاهی با فقدان ادویه
رو به رو نشده است . آنچه که
مرا بیشتر نگران می دهد بودن نرس های
افغانی در کنار ما است . من مردم افغا
نستان را بسیار دوست دارم . زیاد
دلم میخواهد که همه ولایات افغان -
نستان را ببینم . من مدت سه ماه دیگر
را در اینجا خواهم بود . آرزو میکنم که
وقتی دوباره به افغانستان برگردم
نشانی از جنگ نباشد و دیدن زخمی
ها قلبم را به ستوه نیاورد . زیرا جنگ
روح انسان را خسته میسازد .
مسئول بانک خون " ایوا " نام دارد
وی از مدت ۶ ماه به این طرف در کابل
است وظیفه اش را خیلی دوست دارد .
او میگوید :
" ما هیچگاه به قلت خون مواجهه
نشده ایم ولی طوری که در اروپا آنرا
استعمال میکردیم در اینجا نمیتوانیم
خون را مانند دیگر ادویه جات نمیتوانیم
از خارج بخواهیم " .
به همه اتاق ها سر می زنم . از میان
چهره های مریضان بر ایمان راه باز می
کنم در نگاه های مریضان اظهار سپاس
از دو کتوران و نرس ها را به اشکها
می بینم . مریضان راضی اند پایا و
های مریضان دعا میکنند . در یکی از
اتاق ها زنی که از اثر اصابت راکت در
بازو و بدن خود زخم برداشته و اکنون
بقیه در صفحه (۹۱)





معنی و مفهوم

تصحیح و نگارش
دود - حبر الاسود

سخن از عرفان و وصف، این جلوه
ها و نمودارهای جاودانه کی روح انسان
نست. راهی که شناخت هستی را از
شهره " سرگذشت - سرنوشت " می
آغازد و به پی انتهای " ازلیت - ابد -
یت " با گره " معنویت " پیوند میدهد.
انسان در هر دو حالتش چه جوینده
(اگر یابنده بوده باشد) و چه بی تکاپو
(اگر بازنده بوده باشد) همواره خواسته
و نخواست و اگر از سوی شاهراه سرگ
را پیوسته و از سوی دیگر روح مضطرب
و ملتهب او همواره ژرفنای آتشفشان قسوغ
پر شش های را در نور دیده است که
از ابتدایی باورهای بشری (به هر
نحو و دلیلی که بوده) تا برترین -
معتقدات و هرچه رابه نیایی نشسته -
تکانه نهر و مند و ضرر ریش و نیاز خود -
جوش پاسخ طلب معنوی این رمز نهانی
بزرگ بوده است .
" من " در هر دو سویم ، آنسو تر
از " من " چیست ؟ به کوتاه سخن
" غیب " برای دست یافتن به پاسخ

فرایان ... و مگر نه همینگونه بود .
است که گرسنه گان مایه ها و پیوند دهنده
معاهدات را می رفته اند و تهنگان آب بقا
و ساز مانگران مقا طعه را به دیگر ؟
خواهنده گان ساقه ها به طریقی گرفته
اند و جوینده گان ریشه ها طریقی
دیگر ... ؟
... و اما آن سفر پر بار به بالنده
و حجب ...
سفر ما و رای حدود اربعه اقالیم
جغرافیایی و خا مند تر از سیرافق ابعاد
متعارفی زمینی . سخن از سفر عمودی
و معراجست و همانی که پیشوای مسلمان
نان قوتیه مولانا و مخدو مناجال الد -
ین محمد بلخی " روس " شبی برای پیش
خواب " نردبان آسان " را دیده بود
و ابوالمجد مجدود حکم سنایی غزنه می
" بعد راقیه " را .

انسان از طلوع تاریخ تا نیمروز همین
دم پیوسته در پیش هستی با همه رموز
و کجوز آن، مسافر خسته کی ناپذیری -
بوده است که پس از نخستین درنگ
در سبده دم زنده کی غیبتن علامت
راهداری باورش رابه دست راست
یا چپ (علم کرده و پس رخ سوی راهی
نموده که باید پیوسته شود) از همجا -
ست که سفرهای دشوار گذار آدمیتها
نقطه بی و پر از مقاطعه هاست و یا
" خطی " و یا یک و یا هم " حجب " و پر بار
بدون شبهه هیچیک از این مسیرها ،
خط مستقیم " این کو تا هترین و اصل
فاصله ها بین دو نقطه " نیست و چس
گونه میتوان خوبشاندی و همبوستدی
آن همه منحنی های پیچ در پیچ و منکسر
های شکن در شکن رهگذارها را مبتلا به
پی آمد های الزامی (و یا غیر الزامی)
راه ها به انکار نشست و مگر نه این
است که شاهراه یکست و بیراهه -

درون سینه من دنگا عکاسیت * تو چو قبله معبود مقابل من

چنین پرسش گلوگیره باید سفرمودی داشت نه افقی . به منم میراج آماج باید رفت و زود رفت بدین آن که به گفتن و رفتن شده اندیشید . یا هر هله بایستگر سینه رفت ه کلاه شکسته رفت و هیواره رفتند و خسته کی نشناس . قدم به قدم بایستی همین را دانست که " او " یعنی "خلوص" خلوص یعنی "یکتایی" "یکتایی" یعنی "مکتبی" "پارازین" - بیشتر را اگر گفت باید دیگر از آفتاب خسته شدن به دار نهراسید ؛ چنانکه "وی" نهراسید .

باری برگردیم به عاشقانه سخن . میگویند دو گونه خیال وجود دارد : نخست "خیال آفریننده" که ما از آن حدتاء دود ستاورد داریم ؛ یکی "تعمیم و انتزاع علمی" برهمنی تدوین معارف از بازتاب بلا فصل و - مستقیم هستی با تمام جلوه هایش در - ذهن آدمی . دیگر قدرت تصویر سازی هنری بر احساس بازتاب هستی با آمیزه ایی از اشتراک جدایی ناپذیر عامل اند -

نخستین بدون آن که پای ادما ی بررسی مشروح و یا کم از کم وارسی برخی از جزئیات این مباحث عظیم و شگرفه باشد به گونه پیشی در آمد بر بحث "عرفان و صوفیگری" سطوری چند را با تکیه بر اقوال و تاریخ رقم میزنیم :

الف - علوم سریه : مجموعه افعال آداب و تشریفات و مقررات باایمان به وجود یک جهان سری و نامشهود ماوراء طبیعی و نیرومند تر از جهان مشهود محسوسات .

این تعالیم در برخی از فرق ه ها رخنه بسیار عمیق داشته و بنیان هایی آگاهی های عمیقی و عقیدتی را سنگ تهراب میزند . مختصراً به ذکر چند تا از اصطلاحات آن مانند : "ضایع ازلی" ، "اعراف بر خواطر" ، "نیل به مقامات و کرامات" ، "تسخیر شمس" ، "طی الاوی" ، "طالع و اقبال" ، "بجای نخواهد بود" ، عرفا "اعتقادی قز لزل و داعش" -

یک سفر عموودی

همه با عوامل روحی - روانی - عاطفی (حتی غرضی) و دوم "خیال ماورایی" یا "انسانی" که ما از آن چهار دستاورد داریم ؛ همه کی همه هم بسته هم میروند و از یک ریشه : - علوم سریه . - مذهب و کلام . - فلسفه مرز تفکر و تعمق . - عرفان و صوفیگری . اینک با کوتاه سخنانی به الفاظ بسیار فشرده پیرامین سه مقوله

موجب خاص را شرایط دست یافتنی به این علوم میدانند . مثلاً خواجه رندان (شمس الدین محمد حافظ شیرازی) میفرماید : هر که شد محرم دل در حرم یار ماند و آنکه این کار ندانست در آنکا ماند و یا مولوی جاویدان یاد دهنی میفرماید : انبیا عامی بدندی گزیده از الطاف خاص بر من هستی آن ها که ما مهر یختی و نیز حضرت مولانا ی بزرگ در مثنوی شریف هفت جا میفرماید که "بندگانی خاص خدا" قدرت اشراف بر خواطر و

ضمیر خوانی دارند .

باری حکم زمانه ها ، الیومرض در - (التضییع فی صناعه التخیل) به تائید ستاره گان و احوال آنان در گذشته زنده گی و احوال بشر حکم میکند و - منتهی : "ستاره گان را همیشه اثرات و غصیل از چیز هاست که زیر آنانست مار پذیرنده گان" .

ب - مذهب و کلام :

مذهب به تفسیر و تفسیر اندیشند - همروز کار و همزمان ما تلاش انسانیت به هست الوده تا خود را پاک سازد و از خاک به خدا باز گردد . طبیعت و حیات را که دنیا میبیند خداست و آخری کند . چه قدس فضل مذهب است و ما غصه جوهری آن . و برای آنکه "دنیا و آخری" تعابیر ناروایی بر ندارند را "ما" میافزاید : هر چه نزدیک است و دم دست و نازل و سودمند - دنیا و آنچه بر تو دور تر و متعالی و ارزمند - آخری .

در مذهب تاریخ خلقت و جهان پدیدایش انسان و سرگذشت را هنایانی که برای آغنا کردن او با "راز" به وجود آمده اند منعکس است ؛ در دنیا مشیت ناشی از اراده الهی و قضای - محتمل و جهان را میگرداند و این - مشیت لا هوتی در قالب عقل و منطق تا سوتی نمیکشد . پیغمبران الهی به مقدسان و اولیا الله برگزیده گان و - معصومان بهانگران هستند . اطلاعات ثواب استکو سرکشی گناه . از عالم دنیوی تا رستا خیز بشر در معرض همین امتحان شگرف قرار دارد .

در پرتو احکام مذهب این نکات نیز توضیح میگردد : عالم چو گونه پدید آمده و صانع آن کیست ؟ کائنات ه غور غید و ستاره گان را که آفریده برای چی آفریده شده اند ؟ انسان از کجا آمده و هدف از خلق وی چو بوده است ؟ این سلسله را در شماره آینده دنبال نمائید

افسوس و پشیمانی جستار

نویسنده: صباح رهش



بعد از افتخار نش در حالیکه خود را آرام میگیرد اطمینان از اصولیت کارش حاصل میکند و بخون موش چالاک خود را به دروازه حویلی رسانده و بی صدا در حویلی را با ز میکند. و نقاب پوشد بگر مطابق برنامه بی که بیشتر از آن آگاه بودند داخل حویلی شده و دیواره در راقب خود میبندند. - ((نفر اول)) با اشاره دست به دو همدستش میفهماند که دنبالش بیایند. هر سه نقاب پوش نزد یک دروازه دهلز میروند با یکی درنگ از خواب بودن اعضای خانه مطمئن میشوند. ((نفر اول)) با اطمینان برای باز کردن دروازه دهلز دست به کار میشود که عملیاتش نتیجه نمیدهد و از جانبی هم وقت از بلای که بیشتر تشبیه شده است. نباید زیاد تر به مصرف برسد. ساعت یازده شب است و دوجفت چشم از زیر نقاب فعالیت (نمبر اول) را تعقیب میکنند آن ها نیز در حالیکه قبضه های تنگچه هایشان را مانند دندان های شان میفشردند با هیجان اطراف را میگردند. نمبر اول ترجیح میدهد جنگل کلکین را - بشکند. درد و ضربه موفق به باز کردن کلکین میشود. مهتاب زن بیوه و پولسدار که با اطفالش در منزل بود از خواب میپرد و با شنیدن صدای دزد ها برای به افرو گرفتن دزد ها نام مردی را که هیچ در آن خانه نیست میگوید. بلند چیخ میزند. (نمبر اول) مطمئن است که او یک زن چال باز است. هر سه نقاب پوش مسلح در حالی که در صدای شان نیز جعل کاری میکنند و

(نمبر اول) مهتاب را در حالیکه تعدید به مرگ میکند، هدایت میدهد که خاموش بماند. مهتاب و اطفالش را در یک اتاق گرد می آورند (نمبر اول) مانند صاحب خانه بی تکلیف در حضور مهتاب و فرزندانش چهارصندوق را از جاها بی که توسط مهتاب جابه جاشده است. بیرون کشیده با باز نمودن هر کدام آن یک یک - ملیون افغانی پول را داخل خرطه خود مینمایند. سیراز داخل یک بکسرد بکسر پنجمه هزار افغانی را بیرون کشیده و از این بکس افزون بر پول یاد شده، معادل پنجمه هزار افغانی طلا و نقره را نیز صاحب میشوند. مردان جنایتکار با چهار ملیون و پنجمه هزار افغانی رسته طلا و نقره در حالیکه همه اعضای خانواده را تهدید و رسته مینمایند، بدون سرو صدا، با بای پیاده، آن جا را ترک گفته، روانه خانه بی که بیشتر تمسین شده است. میگردند.

ساعت ۹ صبح آخر جدي دتلفون دفتر خارند و ی خیرخانه زننگ میزند از آن سوی سم، یک خانم در حالی که خیلی ناراحت است و خود را مهتاب (معرفی میکند ۱۰ از واقع سرقت چار ملیون و پنجمه هزار افغانی و یک مقدار زود از منزلش واقع در پنجمه فامیلی خیرخانه) توسط مردان نقاب - پوش مسلح گزارش میدهد.

سایه مردان مسلح با تنگچه و کار در زیر نور کمرنگ مهتاب پیدا میشوند. تنه دیوار کمی، فقط کی از سایه ها بلند تر است. پارس سگها در منطقه پنجمه فامیلی خیرخانه به گوش میروند مردان - مسلح بیشتر به حد کافی بالای بلان قارت منزل مهتاب صحبت کرده اند. حالا دیگر همه چیز را حرکات سرهای پیچیده نشده شان به همدیگر افاده میدهند. هر سه شان نظامیان کاردیده بی استند. از اردو پولیس و از استخبارات. این ها تمام دانش مسلکی شان را اینبار وقف یک جنایت میکنند. مرد تنگچه به دست ((نفر اول)) از سردیوار بالا میروند. کمک دو همدستش در بلند شدنش بر دیوار با عجله وی صداست. با احتیاط و زیرکی و جله خود را - آنطرف دیوار برت میکند. لحظه کوتاهی

بعون میشود اشاره شفری افسر خاند وی
به همکاری که در مورتان سو تر منتظر
استند، میسند که هدف را دستگیر کرده
اند.

موترنکاران هامپاست. و کارمند جنایی
گل محمد را به موترد موت میکند هر دو -
سوار میشوند و موتربه حرکت درمی آید.
سایه ها خورد ترااصل هستند و انتساب
میرود که آرام آرام مودی تابیدن گیرد
هنوز جاست نشده است.

خانم محتاب در مورد هیچ یک از اقا -
ری مشکوک نیست و اما او اشخاص را که
از موجودیت پول و جواهر در منزلش
آگاه بودند معرفی می کرد.

دقایقی بعد گل محمد خود را در حوزة
خاند وی میباید او از آن زمان که
خط حرکت موتربه تغییر کرده
بود تا حال حرفی نگفته بود
خاموش کارمندان
خاند وی
بی جواب

بود نشان
نسبت به نگاه
های پرسش آمیزش
او را در گردالی از ترس و
هیجان آنگذده بود. امر جنایی
خاند وی خیر خانه تا حال جز مطالعه
کرکر گل محمد و حدسیات او براتنی چیزی
به دست ندارد. گل محمد داخل شعبه
میشود و برای یک احتجاج آماده گسی
گرفته، اما امر جنایی مجالش نداده پس
مقدمه میبرد:

- پول های خوشبخت کجا بر دی؟
- کدام پول و...
- دقت همراهی کی ها بودند؟
گل محمد با آماده گی و تغییر لحن با
صراحت میگوید:
- (....) امر صاحب شما به اشتباه تا
ملکت خواهید شد که به چی طور از خو -
بقیه در صفحه (۱۵)

در مطالعات عاجل ارتباطات قومی و
خوشی محتاب، دستگاه خاند وی پسر
کاکای فامیل را مورد شک قرار میدهند.
(گل محمد) راکه در یک قطعه نظامی
وظیفه نظامی دارد مورد پیگرد قرار میدهند.
اما او را چس طوری باید به بازرس
گرفت؟ اگر او واقعاً داخل در این قضیه
باشد و دستگیرش افشا شود هدف ستانش
قرار میکنند.

کارمند خاند وی مخفی به قطعه
(گل محمد) مراجعه میکند او خود را یکس
از همسایه های محتاب معرفی نموده
چرا که سرقت منزل محتاب را برایش میگویند.
خاند وی باز پرس در پوشش یک دلسوزی
از پسر کاکای فامیل سرقت شده میخواهد
تا به منزل محتاب برود. گل محمد با افسر
خاند وی در حالیکه از این خبر سخنی
ناراحت معلوم میشود، از ساحه وظیفه

خاند وی به آن جا میرود. تمام آثار
جرمی مانند نشان انگشت و چاپ پای را -
تنهیت میکند ابارات خاند وی حالا باید
د دیگر تمام حدسیات او براتنی شانرا مورد
ارزیایی قرار دهند. کارمند جنایی
وقتی مهارت و بلدیت دزد ها را در حداد نه
ارزیایی میکند به صورت قطع حد سشیه
گمان مبدل میشود که دزد باید از جمله
نزد پکان خانواده سرقت شده باشد. هیچ
باند و یاد زدی چنین توانایی را ندارد که
حتی از مخفیگاه های پولی و جواهرات
یک خانه، تا این حد آگاه باشد. پسر
مرد (نمبراول) کیست؟

حالات دیگر احصایه های سری محلی -
پولیس و دوسیه ها و انگشت های ارتباطات
فامیل محتاب در ظرف کمتر از نیم ساعت
مورد مطالعه قرار میگیرد.
- اهالی و همسایه های محتاب میتوانند
مورد شک پولیس قرار بگیرند.
- یکی از اعضای داخل خانواده محتاب
- یکی از اقارب و خوشبختان محتاب
میتواند مورد سو ظن (بدگمانی) قرار
گیرد.

کتابخانه

کتابخانه ناصرخسرو



کتابخانه

تهیه کننده: سنگ مینور

جمعی از جوانان رامشروفا مطالعه یافتیم .
به یکن از کارمندان کتابخانه که جوان
باتهذیب و خوش برخورد بود ، گفتیم که
میخواهم از جانب مجله ((سیاوون)) گزارشی
در باره این کانون تهیه نمایم . او مرا
بازی رساند تا پرسشهایم را با شخصیت
گرامنایه محترم الحاج سید منصور ناد ری
سهرست نرقه شیعه اسماعیلیه و
بنیادگذار کانون فرهنگی حکیم ناصرخسرو
بلخی طرح نموده و آنچه راهم اکنون
پیشرو دارید تقدیم خواننده گان مجله
نمایم :

آنروز آستان بدون اینکه به کوچه یس
خم شده باشد ، انگار ((به جای همه
نویسد ان میگوید)) شاید به گفته -
ناصرخسرو - آن شاعر بزرگ ((ابرهایش
فناي تبخیری میزند ز داشت ، که سرشک
هایش به زلالیت شبنم ، تزن شیشه ای -
میآورد)) و شاید هم ((چشم مجنون به
ابراند رنده بود))

ومن راهی کانون فرهنگی حکیم ناصر
خسرو بلخی (واقع تاینی) گردیدم . از
بهمون درب کتابخانه کانون اند کسین
صدایی به گوش می رسید ، اما وقتی در را
گشودم ، در آرامش و سکوت فضای کتابخانه

محترم الحاج سید منیر نادری ممکن است اجازه بفرمایید تا پیرامون کانسون ابعاد جاری کارکرد هایش، با شما صحبتی داشته باشم.

پس از شروع به نام خدا و پیش از یاد چیز دیگری، موفقیت کم نظیر اداره مجله سیاهون را که با توجه به پاره ای از جهات ذوق عصری نسل جوان تروطن، ضمن نشر مطالب متنوع جالب، میلان کم سابقه آنان را به مطالعه حد اقل ((مجله)) جلب کرده است، به همه مسئولین و دست اندرکاران آن تبریک عرض می نمایم و از خدای توانا توفیق بیشتری به ایشان می طلبم.

* خواهشمندم اندکی پیرامون انگیزه های ایجاد و منظر فرهنگی این کانسون صحبت نمایید.

پرسنده عزیز (به ارتباط پرسش های شما که نسبت وجود مصروفیت های درنگ ناپذیر خود، ناگزیر متأسفانه بایست از ایجاز کار بگشیم) گفتنی میدانم که ایجاد تمدن و فرهنگ مباحثات آری-ن انسانی، دادن رشد سالم انسانسلا ری به اینها بشر و مجاهدت در امر انکشاف و تعالی ابعاد مادی و معنوی جامعه انسانی و نیز تلاش در جهت برپا دادن ویران سازی اهداف آرمانی پیشگفته، تعاهوتها به دست خود انسان هاصورت می گیرد.

برتری اقدام به یکی از دو گونه تلاش متناقض یاد شده برد یگزین داهتی دارد که مارا از استدلال در همین زمینه بی نیازی سازد.

امروز همه ما شاهد این حقیقتیم که تمامی ناگامی ها و بدبختی ها یا از عدم درک مطالب یاد شده و یا از اثر خود کامسه گریها، کاجویی هاویس مبالاتی به انسان و مقام او ناشی شده است، رویدادی که به همه حال اسف انگیز است.

بنابراین با توجه به حقایق فوق، بپا انتباه از دامنه تاریخی و نظر به نیازی که در جهت خدمت به اولاد وطن احساس می میشود، به توفیق خدا در صدم تا به هدف برآورده سازی مقدماتی آنچه در امر تمدن و فرهنگ امروز و فردای جامعه ما تریخش است، به نوبه خود قدم بردارم، ازین رو نخستین گام توفیق در راه این آرمان را، در تاسیس و فعال ساختن ((کانسون)) سراغ کردم که در امر اشاعه نور علم، ادب و فرهنگ سالم نقشی ایفا کند.

همانادرا صد (۱۳۶۷) از خدای مهربان این توفیق نصیب شد تا با عرض این دامنه به پیشگاه ارباب فضل و دانش و فرهنگ کشور لبیک تاییدی و همکاری و داوطلبانه ایشان را در زمینه حاصل و یا استفاده از مشوره های مستقیم ایشان به تاسیس ((کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی)) نایل آم.

* وجه تسمیه این کانسون چیست؟

تسمیه ((کانسون)) به نام حکیم ناصر خسرو بلخی ناشی از چندین دلیل بود و

۱- آنچه ماضی اهداف کلی خود از تاسیس کانسون فرهنگی بدان اندیشیده ایم حکیم ناصر خسرو به حیث یکی از فرزانه گان بزرگ قبادیان بلخ در حدود یک هزار سال پیش از امروز اندیشیده و به آن عمل کرده بود.

۲- حکیم ناصر خسرو به حیث تسمیه و فرزند این خاک که زاد و مرگ آن در دامن میهن خود مان روی داد و از همین سرزمین به حیث شخص جامع الاطراف به حق مقابلات حکیم، فیلسوف، متکلم، شاعر، ادیب جهانگرد و فرهنگی دیندار را از آن خود ساخت و به زبان مردم خود از اشاعه دانش ادب، دین و فرهنگ تا آخرین لحظات زنده گی دمی باز نه ایستاد و کارنامه های عظیم بر باری از خود به یادگار گذاشت.

۳- حکیم ناصر خسرو بلخی از امتیازات ویژه، نظیر نخوردن نان به نرخ روز، جبین نمودن به آستانه زور زور، جدلب منکر، امر به معروف و مردانه مردن برخوردار بود که بهترین جواب این مشخصات ممتاز او در کارنامه های ((قدیمی - اخلاقی)) او انعکاس یافته است.

۴- توجهات یاد شده و نظایر آن همای مجموعاً زمینه بی را فراهم آورد تا به مشوره ارباب فضل و دانش ادب و فرهنگ کشور کانسون فرهنگی مورد نظر به نام نامی حکیم ناصر خسرو بلخی مسمی گردد.

* ((کانسون)) از لحاظ ساختار تشکیلاتی چی گونه نظم دهی میشود؟

۵- در چوکات تشکیل این کانسون - شورای مرکزی به حیث عالیترین ارگان رهبری امور مربوطه فعالیت دارد. افزون بر آن - کمیسیون اجرایی - کمیسیون امور فرهنگی - کمیسیون آموزش و نشریات - کمیسیون امور صحرایی - کمیسیون اعمار ابنیه و آبادات تاریخی - کمیسیون امور مالی و ((گروه داوری)) در تشخیص آثار مستحق کاندید جایزه سالانه حکیم ناصر خسرو بلخی درین کانسون مصروف خدمت اند.

* آیا کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی دارای نشریه مشخص است؟

۶- در اواخر سال گذشته از جانب این کانسون، پیشنهادی دایره تقاضا و استیذان نشریه ای به نام مجله ((حجت)) به مقامات محترم دولتی صورت گرفت که به قرار معلوم خوشبختانه مورد تأیید قرار گرفت و متغیر به کار نشراتی خود آغاز خواهد کرد.

* اگر امکان داشته باشد، خواننده گان مجله را در جریان پروگراما سیون وظایف و فعالیت های کانسون قرار دهید.

۷- فعالیت های کانسون فرهنگی ناصر خسرو از بدو تاسیس تا کنون به گونه بلاوقفه و دام التزاید آن در ابعاد متنوع کاملاً مربوط به احیاء انکشاف و اشاعه دانش

و فرهنگ مایه نورانی است. شرح همه آنها در حوصله این مصاحبه باشد. با آتم نسبت لطیفی که در شنیدن ابعاد کار این کانسون ابراز میفرمایید، به بخشی از نعمت فعالیتها و وظایف آن اشارت میکنم.

۱- تاسیس کتابخانه در مرکز کانسون به ظرفیت سه هزار جلد از کتب دینی، ادبی، تاریخی و ملی که همه روزه به روی همه باز است. به منظور قناعتی بیشتر قرار است به زودی هیأتی از کتابشناسان این کانسون به خارج از کشور سفر کنند و کتب معتبر دیگری را به مصرف این کانسون خریداری و به کشور انتقال دهند.

۲- تعیین جایزه های سالانه به نام جایزه حکیم ناصر خسرو بلخی. علاقه مندان دریافت آن ها، میتوانند آفریده های شاه را در رهنه های ادبیات (شعر، داستان) فلسفه و پژوهش های دیگری که مربوط به معارف انسانی و اسلامی باشد، کاندید نموده، پس از تصویب گروه داوری در تشخیص مستحقین، جایزه خود را دریافت دارند.

۳- تاسیس نمایندگی و ولایتی کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو در شهر مزار شریف.

۴- اقدام به اعمار و محراب مسجد جامع به ظرفیت یک هزار نمازگزار در شهر کابل و دیگری به ظرفیت هفتصد تن نمازگزار در دره کیان که کاراولی (۸۰٪) به شرفته و دویس به پایه اكمال رسیده است.

۵- اعمار آبدیه یادگار حکیم ناصر خسرو بلخی در خیابان حکیم ناصر خسرو در شهر مزار شریف.

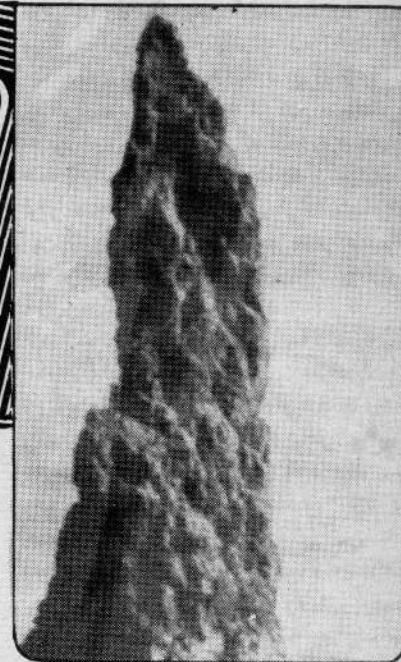
۶- تعهد اداری و اقدام به اعمار آبدیه مولیانجلال الدین محمد بلخی.

۷- تاسیس شفاخانه درمان معتادین تریاک و مشتقات آن به ظرفیت ابتدای سی بستر که ادویه عصری در اختیار داشته و جمعاً بیست تن گادور و مرصوف طیبی (سرطبیب) دکور - نرس - کارکنان اداری و خدماتی دارد.

این شفاخانه نخستین و یگانه شفاخانه نوع خود در کشور است که خوشبختانه به تعداد اضافه از دوهزار بیمار مبتلا به اعتیاد تریاک و مشتقات آن را درمان نموده و پاکسب صلاح مرضی ساخته است و طبق تازه ترین گزارش از ولایت بدخشان، تیم صحرایی کانسون که مصروف تدویر معتادین در آن ولایت میباشد تا الحال هزار نفر معتاد را (از اهالی و سواکی های شغنان و اشکاشم) ازین و تیره مهلك نجات داده است.

۸- تاسیس دستگاه های قالین بافی به نام این کانسون در شهر کابل و دره کیان که تولیدات آن هم اکنون به خدمت سالون های مساجد و سایر ابنیه مربوط به بقیه در صفحه (۹۵)

تجربو ته



د سمنډرونو غرونه

د سمنډرونو غرونه تل کی نه یوازې ډول - ډول بحري حیوانات ژوند کوي بلکه - رنگارنگ نباتات لوي ښکلوونه ډول ډول - بوټي او گلونه هم وجود لري او هند او ز - د تعجب وړ خبره نه ده چې ووايو - سمنډرونو غرونه هم شته او دې غرونو کی له مسو او سپینو څخه نیولی ترسوزو او - نورو قیمتي ډبرو او فلزاتو پوري طبیعي - تړوتونه هم څښتنی دي .

د سمنډر لاندې غرونو تر ټولو اوږده او پراخه سلسله د منځنی اطللس د غرونو سلسله ده چې له ایسلند څخه پیل - کيږي او د اوبو لاندې د جنوبی قطب په لور د وام مومي . دغه غرنی سلسله له یوې خوا د اروپا او افریقا اوله بله پلوه د شمالی او جنوبی امریکا په منځ کی واقع شوي ده .

تر ټولو لوړه غوکه یی د برتګال د اوروس د بیکو په نامه جزیره ده چې د سمنډر له سطحی څخه ۲۱۰۰ متره لوړ والی لري . لدې غوکی نه وروسته د افریقا او برازیل ترمنځ واټن کی د سنت پل په نامه ستړي ډبرې دي چې سترګوته رسیږي . او همدارنگه د هاوایی په جزیرو کی د ((ماونا کاهه)) په نامه لوي او نفور غوکی غرونه دي چې د سمنډر له سطحی څخه یی لوړ والی ۴۲۰۰ متره رسیږي .

د اهغه غرونه دي چې زیاته برخه یی د سمنډرونو تل کی واقع ده او د غونډو ځایونو کی یی څوکی د سمنډر د اوبو سطحی ته رسیږي او کله کله له سمنډرونو څخه ډیر لوړ واقع شوي دي خواصی لري یی - د اوبو لاندې غزیدلی ده .

ستوري ياد آسمان مشاکونه



لري او د لمر پر شاوخوا وایه ازاد ډول په کیهانی فضا کی حرکت کوي .

په شمسی منظومه کی د ثوابتو شمیر ډیر زیات دي نو د پیژندلو او تثبیتولو په مقصد د ستورو پیژندلو وړتیا دغه ستوري پر ۲۷ ډول ویشل شوي دي . یوزیات شمیر - د دغو ستورو سترګونه لیدل کيږي علت یی دادي چې له عمکی څخه په لیسري واټن کی واقع شوي دي .

له عمکی څخه د لمر واټن : له عمکی څخه د لمر واټن د ستورو پیژندلو وړتیا یو سلونو سلویون کیلومتره اټکل شوي دي . پدې ډول د لمر رڼا د شلو د ثقیو په واټن عمکی ته رسیږي .

ستوري په لایتناهی فضا کی هغه اجسام دي چې جلا جلا ممکن ته هم رارسیږي او شمیر یی تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټکل شوي او ښایي هیکله هم اټکل نه شي ممکن چې په لایتناهی فضا کی باید د یو شمیر ستورو واټن نسبت عمکی ته لږ او د یو شمیر نورو واټن ډیر زیات دي . هغه ستوري چې واټن یی له عمکی څخه ډیر زیات دي له عمکی څخه نه شي لیدل کیدای .

یو شمیر ستوري د ثوابتو په نامه یاد یږي . دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل ځای ثابت ولاړ دي . یو شمیر نورې حرکت

تجربو ته

گات

د هغو کتابونو له ډلې څخه چې ډیر تاریخی قدامت لري او د پخوانی بلخ په سیمه کی د هغه زمان د ستر پوه او ښایي شخصیت ((زراشترا)) یا ((زردشت)) له خوالیکل شوي پوه د ((اوستا)) په نوم کتاب دي چې د ((ویدا)) له کتاب څخه وروسته یی د دویم آریایی کتاب په حیث پیژندلای شو .

((اوستا)) په پنځو برخو ویشل شوي دي چې دغه برخه برخه یی په لاندې ډول دي :

- ۱- یسنا
- ۲- ویدوید
- ۳- وندیداد
- ۴- یشت
- ۵- کوچنی اوستا .

د اوستا د لومړې برخې اوه لمر څېرې چې له یسنا څخه عبارت دي د ((گاتا)) په نامه نومول کيږي . دغه برخه د اوستا تر ټولو پخوانی او اصیله برخه ده . پوهان عقیده لري چې دغه برخه د زردشت له خپلو څېرو او وینو څخه جوړه شوې ده او خپل اصالت یی ساتلی دي .

پوهان عقیده لري چې اوستا په خپل پخوانی شکل کی لکه د ویدي سرود ونډو غونډي منظوم و . خود وخت په تیرید و سره یی اکثره برخه په اوسنی یعنی منثور شکل اوښتی دي او یعنی تغییرات پکی منع ته راغلي دي . ویل کيږي چې دغه تغییرات د سانسانيانو په دوره کی په اوستا کی پېښ شوي دي .

هغه ستر توپیر چې د اوستا د لومړنۍ

برخه یعنی ((گاتا)) اونیو برخو ترمنځ شته دادي چې گاتا منظوم شکل لري او د اوستا نوري برخه د نثر په ډول دي او - نثري شکل لري .

د یادولو وړ ده چې اکثره کتابونه چې د آریاییانو د ژوندانه لومړنیا برخه دي وروته منسوبیږي د نظم او شعر په شکل دي او د وخت په تیرید و سره یی خپله شعري بڼه له لاسه ورکړي او منثوریږي دي .

د اوستا د کتاب څلورمه برخه چې د - ((یشت)) په نوم یاد یږي اوس هم د شعري کیفیت او روح لرونکی او داسی ښکاري چې دغه برخه هم په لومړي سر کی په پوره ډول منظومه وه .

د ((گاتا)) کلمه په لغوي لحاظ د سرود په معنا ده چې په اصل کی گاتا او په پهلوي ژبه کی گاس تلفظ کیده او بیبا وروسته په دري ژبه کی تري ((گا)) جوړ شوي دي چې د مکان او زمان د ظرف په حیث استعمال یږي .

((گاتا)) له پنځو منظومو څخه جوړه شوي ده . هره منظومه له یو شمیر څېرو څخه متشکه ده چې د ((ها)) په نامه یاد یږي . هره ((ها)) په یو شمیر قطعو او تړنو ویشل کيږي چې هره تړنه د - ((وچمن)) او هره مصرع د - ((افسمن)) په نوم نومول شوي دي .

په مجموعی ډول ((گاتا)) له ۲۳۸ - تورو او ۸۱۶ مصرعو څخه جوړه شوې ده او د یوه ځانګړي لیکنی سبک لرونکی دي .

د نور سرعت

د نور حرکت سرعت په یوه ثانیه کی د دري سوه زره کیلومتره دي . که چیرې په دري سوه زره کیلومتره واټن کی د رڼا منبع ولیدل شي یوه ثانیه وخت لاندې دې ترڅو ولیدل شي .

د فز سرعت : د فز سرعت په یوه ثانیه کی ۳۳۲ متره تثبیت شوي دي . یعنی که چیرې د دري سوه زره کیلومتره واټن لیرې کی فز یا صوت تولید شي یوه ثانیه وروسته به همدغه واټن کی اوږد کیدای شي .

کهکشان : کهکشان د یوزیات شمیر ستورو مجموعه ده چې لمر هم د هغو په ډله کی شامل دي . په کیهان کی ډیر کهکشانونه وجود لري چې هر یو یی په متوسط ډول دوه سوه ملیارد ستوري لري .

د دغو ستورو له ډلې څخه یو شمیر لکه لمر غونډي نور تولیدوي او تودوخه څېرې لکه یو شمیر نور له نوري او تودوخه تولیدونکو ستورو څخه رڼا او حرارت اخلي چې ممکنه هم له همدغې ډلې څخه شمیرل کيږي .

تراوسه پوري د ډېرو مجزو او مدرسو د ورښوونو په وسیله د نړي یو شمیر پوهان ارفضا څېر ونکی پدې توانیدلي دي چې په لایتناهی فضا کی له ملیارد څخه زیات کهکشانونه وپېژني .

د دغو کهکشانونو یو شمیر زمونږ له کهکشان څخه یو ملیارد نوري کلونه واټن لري . او د یو شمیر نورو واټن تردې هم زیات اټکل شوي دي .

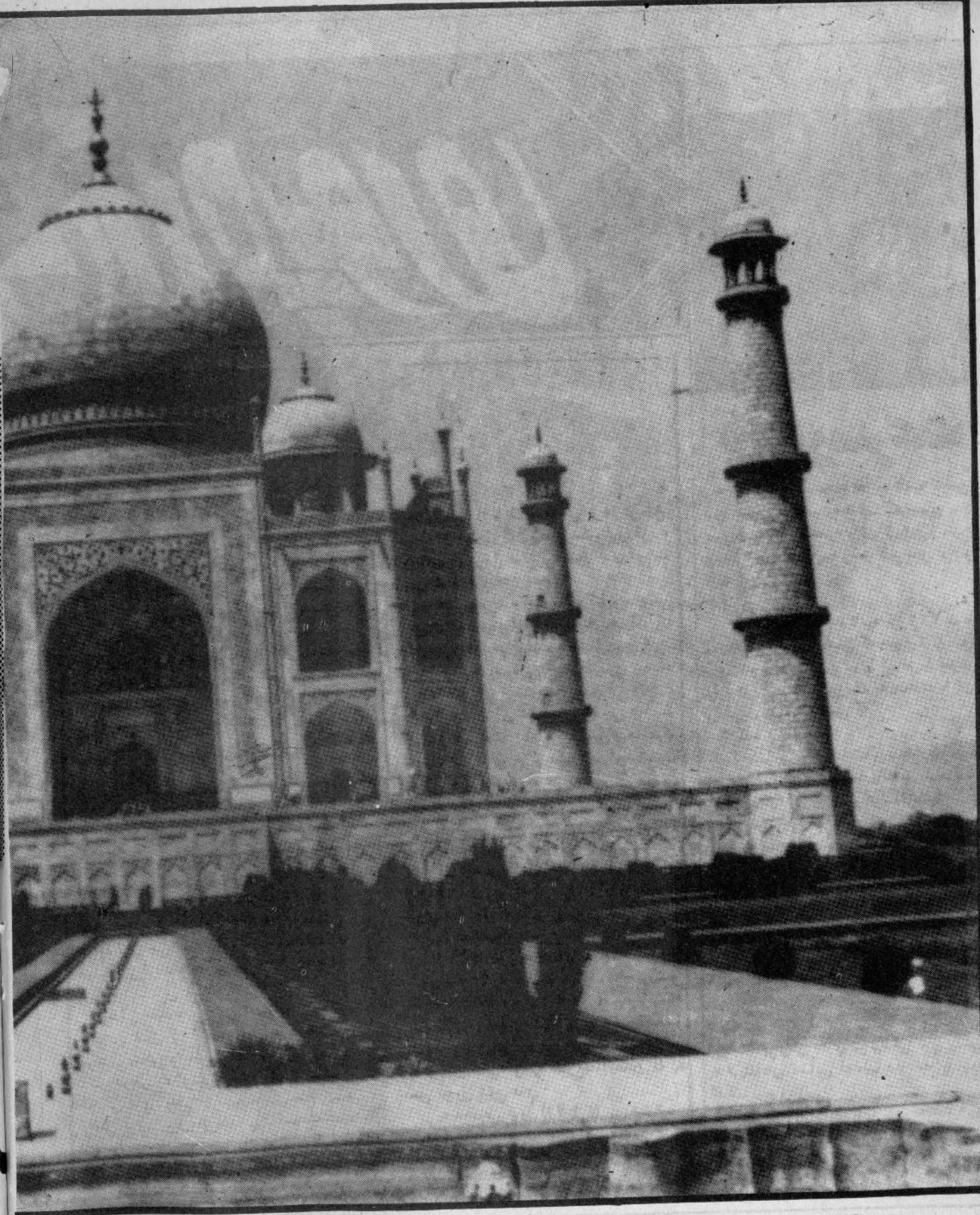
تزارش اختصاصی
سیا وون

در گرمای ۴۰ درجه سانتی گراد
مسافران دهلی جدید به آگره
است. فاصله ای که چهارونهم
تا پنج ساعت را در بر می گیرد و بجاده
باریکی که هر لحظه احتمال تصادم
ترافیکی در آن وجود دارد اما به هر حال
مسافرت به هند به بدن دیندار از آگره
جایی که یکی از زیباترین دستاورد
تمدن جهانی یعنی تاج محل و دیگر
بناهای تاریخی قرار دارد به ناکامی
خواهد بود.

صبح روز ۲ می ۱۹۱۰ متر حاملها
دهلی را به قصد آگره ترك نمود. هوا -
لسی ظهر جاده های مزدحم آگره مرا
یکی ۵ پی دیگر عقب گذاشتم و در -
هوتل زیبا آگره توقف کوتاهی به
عمل آوردم. در هتل با مهندسان
محل آشنا شده و مستقیماً راه بند
های تاریخی را در پیش گرفتم و دیدار
شهر آگره را از تاج محل آغاز نمود.

تاج محل مقبره است که شاه جهان
فرزند جهانگیر و نواده اکبر بزرگ از
سلطه ماها را بنیاد کرد که ظهیر الدین
محمد بابر بنیانگذار آن است برای
همسر ممتاز محل بر فراز رود خانه
جنا بنا نهاد .

شیریں شاہ
 شیریں شاہ
 از بیت شیریں شاہ
 شیریں شاہ

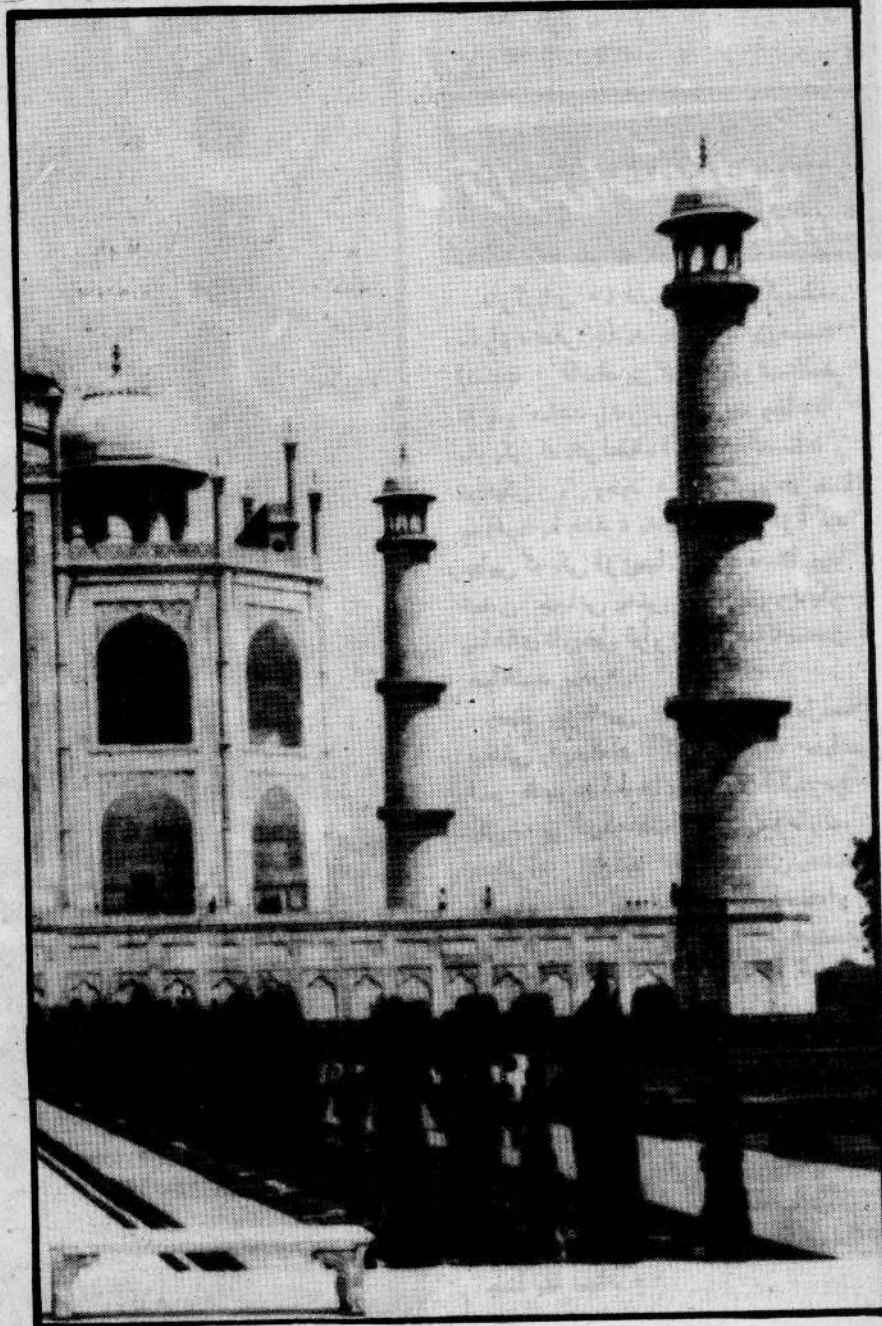


۲۲ هزار کارگر طی ۲۲ سال

شاه جهان که به هنر ها علاقه زیاد داشت در بهشت و یکساله کی با آنکه از همسر سابق فرزندى داشت همپا ممتاز محل دختر ایرانی ازدواج کرد. ممتاز در هجده سال چهارده فرزند به دنیا آورد و در سی و نه ساله گسی هنگامی که آخرین کودکش را به دنیا می آورد درگذشت. شاه جهان به یاد کار همسرش و به یاد باروری ممتاز محل ه تاج محل را احداث نمود. این بنای عالی که از مرمر خاص ساخته شده یکی از کامل ترین شهرکار های معماری جهان است سه هنر مند طرح ساختمان آن را تکمیل نمودند: استاد همی ایرانی، جبر وینو و بر دنیوا استالوی و او شصتن دو سرو از فرانسه. برای احداث این بنا صنعتگرانی چهره دستی را از بخدا و قسطنطنیه و دیگر مراکز اسلامی به هند دعوت نمودند.

برای ساختن تاج محل بهشت و دو هزار کارگر به بهشت و دو سال کار اجباری نمودند. سنگ مرمری که در ساختمان تاج محل به کار رفته ه تحفه مهاراجه جهوپور برای شاه جهان بود. کیفیت مرمر به کار برده شده چنان عالیهست که نور خفیف چراغ دستی در یک نقطه در حجم وسیعی داخل قلعه مرمر را روشن می کند همانند چراغی که در عقب شیشه می گذاشته شود.

هنگامی که ما از دروازه ورودی قصر که دو طرف با دیوار های بلند کنگره دار امتداد میابد ه گذشتیم بنای تاج محل در برابر ما قرار داشت

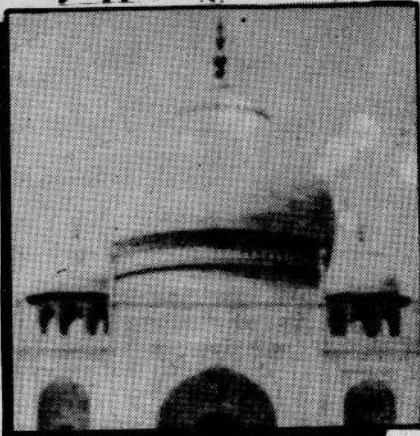


که بر تلواره یی از سنگ مرمر ایستاده و اطراف آن را دو عمارت زیبا و مناره ها استوار گرفته است. از فاصله دروازه تا عمارت تاج محل باغ وسیعی است که در میان استخری قرار دارد که تصویر تاج محل در آن بازتاب میابد و در فاصله چند متر از میان استخر حالا فواره های آب بلند شده و هوای باغ را طراوت می بخشد. خود بنا از مرمر و لاجورد و سایر سنگ های قیمتی ساخته شده که دروازه پهلوی و چهار مدخل دارد. در هر گوشه مناره باریک قد بلند کرده سقف بنا از گنبدی تشکیل یافته که بر فراز آن میله یی جا دارد. بر دیوار بنا آیاتی از قرآن کریم نقش شده است.

در داخل بنا مقبره ممتاز محل و شاه جهان قرار دارد که در اینجا هنگام ورود دو مقبره به چشم می خورد، که اطراف آن با دیواره مشبك و هفت ضلعی که از مرمر تقریبا شفاف ساخته شده احاطه نموده است. روی مقبره ها جواهرات و سنگ های قیمتی به صفحه مرمر سفید جا گرفته است. اما مقبره های اصلی در طبقه پایین قرار دارند که برای مشاهده آن باید پلکانی را به پایین رفت. در این عمارت زیبا جای قمارتگری دزدان محلی و اروپایی که کوشش نمودند جواهرات فراوان را از عمارت بدزدند باقیست و منجمه دروازه ورودی که روی آن با طلا مزین شده بود و حالا از طلای آن خبری نیست ه زیرا یکی از سلاطین سکه پنجاب آن را ربوده است و همچنان الماس کوه نور که از فراز مقبره شاه جهان بر کسده

شده و حالا به موزیم لندن برده شده. ارتفاع بنا ۸۶ متر است و در دو طرف آن يك مسجد و يك اقامتگاه شاهسی قرار دارد. دو بهج عمده در مدخل بنا به دو طرف دیده می شود.

بعد از دیدار تاج محل همراه با مهندسان راه قلعه آگره را که مرکز سلطنت جهانگیر شاه جهان و اورنگ زیب بود در پیش گرفتیم قلعه آگره در نقطه مقابل تاج محل قرار دارد.



بعد فرود ما قلعه آگره بهشتراز سنگ های سبز رنگ ساخته شده که در اطراف آن حصار های محافظتی و خندق ها جا دارد. در این قلعه میان باغ ها مسجد میزاید ه مسجد گوهره تالار های بارعام و بارخاس و کاخ سرسیر قرار داشته است. همچنان ساختمان هایی مانند حمام های شاهسی ه تالار آینه ه کاخهای جهانگیر و شاه جهان ه کاخ یاسمن نور جهان و بهج یاسمن جلب توجه می کند.

همانگونه که قلعه آگره از عظمت

تاج محل

يك تاریخ سخن می گویند ه تراشد ها و مهارت خونین شاهان مغل و پادشاهان صفوی و تخت سلطنت بهاد میسی آورد.

با مرگ ظهیرالدین بابر ه فرزندش همایون به قدرت رسید. او از دست شهر شاه سوری شکست خورده و پس سر انجام ده سال بعد مجددا وارد هند شد و تخت سلطنت را پس گرفت. همایون هشت ماه بعد درگذشت و جایش را پسرش محمد که بعد ها به اکبر شهرت یافت گرفت. اکبر در تاریخ هند بنام اکبر بزرگ شناخته شده ه مردی که از سلطه بر يك بخش کوچک هند به فرمانروای سرتاسر هند و ستان مهمل شد. میراث بزرگ اکبر به جهانگیر رسید که در بهداد نام داشت و در حرمسرای او شش هزار زن وجود داشت که شریک حیات خصوصی او بودند. پسرش شاه جهان باری کوشش نمود تا پدر را از راه بر دارد ه اما موفق نشد و با مرگ جهانگیر از محل اختفای خود درد کن برآمد و خود را امپراطور اعلام کرد و برای آسوده گی خاطر تمام برادران خود را کشت.

همین شاه جهان است که تاج محل را بنهاد گذاشت و حتی ساختمان های جدش را ویران کرد تا بجای آن از خود یاد کار بجا بماند ه اما شاه جهان با قیام پسرش اورنگ زیب مواجه شد اورنگ زیب بر نهادهای پدرش بهرور شد و شاه جهان را اسیر کرد و در قلعه آگره وی را اسیر نمود. مدت ته (۹) -

بقیه در صفحه (۲۳)

دې پوځه له ښاره لري کليوالی سيمی ته مړوي کله کړي وه . هغه کورته چسپ موزيکی اوسيدو . د يوه گراج پر سر بيه دوهم پور کي وه . په لويدي پمې اوچنوسې خواوې يې د وي لوی ارس گاني وي . چې د شاوخوا پراخه او زړه وړونکی منظر ه او نضا تري د هغو له ښکلي لرليد سره د کورنی له منځه ليدل کيده . شاوخواشنی ورشوگانی چسپي ښکلي پتيان ، ويالی او دلته هلته پويل ته نژدې د گاوندی پانسو کوونو وه . د کلی له بر سره بيا ان د نژدې غره تر لمن پوري کووندي او چمنونه وچسپ دي ټولو يوه ډيره په زړه پوري منظره جوړوله .

خود گاوندی يو کورنوخه يوازي يو کور تر نورو زيات زمونږ کورته نژدې و . د زمونږ د لويدي پمې خواو گاوندې کورچي زمونږ له کوره پوځوڅخه لري په دوه پور پزه توگه جوړ شوي واوچي زمونږ د کور له ارسې څخه به دې ورخوا وکتلی ، نو په لومړي نظرد گاوندې د کور په دويم پور کي يوازي يوه د روازه تر نظره کيده چې د کور کورسې په ختيځ خوا د پيال کي پوي وړي بيا مېنې خوا خلاصيده .

خود گاوندې د کور د روازه د ورخوا ورخوا پرله پسې کتلو وروسته داسې پوځه عجيبه راته ښکاره شوه . ښکته تل به تر لوی وه . ان د شپي له مخي مي هم نه وليدلی چسپ د روازه دې چا خلاصه کړي وي . داسې ايسيد ه چي ښايي دلته دې د گاوندې کومه اضافی کورته وي چي دنه استفادې له امله يې د روازه تر لوی ده . خو خو ورپسې پسې مي کتل چي نه هس هم چي ماگلي وه نده ، بلکه دا د روازه لږ تر لږه د ورپسې يو وار د څه شيبسې له پاره خلاصيزي . د لومړي محل له پاره مي يوه ورځ کله چسپ سبا ناري کاوه . په زياتي حيواناتيا سره دې ته پام شوچي د اهرکله تر لوی د روازه سره بيرته شوه . د دې د روازي خلاصيدل خداسته ولی دومره راته په زړه پوري ولکه چي ان زړه مي ور سره وفور يده . د دې د روازي د اناخا پسې را خلاصيدل مي ښه فال وگڼلواو داسې داپ مي په زړه کي پيدا شوچي لويي - خداي مهرباندي ، څنگه چي د اتر لکس د روازه مي پس له مود و مود خلاصه وليدله نو داسې به د ژوند د زيات شمير کارونو او جنازونو د حل لاري هم زما پرمخ پرانستل شسې .

د دې د روازي خلاصيد څخه داسې ژورده اغيزه راباندې وکړه چي نه مي شو کولی له هغې څخه بلې خوا سترگي وارم . خو هس چي سترگي مي د دې خلاصی د روازي په

خوا بريد ي باتي وي ، پوناخا به مي وليدل چي داسې يوه حسينه پيغله پکي رانېکاري شوه چي ان له زياتي ښکلا څخه يې زما په سترگو پريښده بنگر ه راپر پوځه . د هغسې تورو ملالو فتو سترگو ، چکي بزې ، سپين مخ له پرمخ اواننگور اهور ند وتورو حلقه خوړلو زلفو سره د يوه تنکي او نوي رافور پد لسی حسن ډير رنگينه پسرلی ساز کړي و . په تيره بيا د هغې څلابی رنگه پنجابی جامواو هغه نازکه څلابی ټيکري چي له خپلو خوړو وينتو او صراحی فارې څخه يې راتا وکړي پو هغه يې گرد سره د گلاب د گل په خپس ښکاروله . د پيغلي دې آسماني جسن مسې داسې په سترگو خوازه و ووتل چي اوز دې شيبی مي سترگي د هغې نازنين صورت ته پاته وي . څه شيبه پس هغې هم زړه وليدم او غو واره نابيره راسره سترگي په سترگسې

بياي د روازي خواته وکتلی . نووې لیده چي پيغلي هم له پوي خوږي موسکا سره د روازه پسې پوري کړه اوزه هم د خپلسې نوکري خوا روان شم . هيڅ ونه پوهيدم چي د دې د روازي خلاصيد واوله هغسې څخه د يوه تنکي اورنگين حسن ليدلو پرما څه وکړل ، پوند اوکون يې کړم ، عقل او هوش يې راڅخه واخستل . خو له پوي پيري خيالی او هوسناکي دنياگي سره يې آشنا کړم . د نجلی جاد وگر حسن مي په زړه کي نوي نوي اند يښی راوښي کړي او زه يې په راز راز خيالونو او چرتو لو سر کړم . ان د ويره چي دود ، دود مي له ده او هغه څخه د گاوندې د کورنۍ د پيژندنې په باب پوځه معلومات پيدا کړل او راته خرگنده ه شوه چي د اد پوه سوداگر کوردي چي پخپله مياشتي مياشتي پخپلو کارونو پسې ورک وي



شوه . بياي هم په کورته کي دننه په څه کار سرښکته کړ ، خو هر څه شيبه پس به بيا لکه برښنا رانېکاري شوه . په زړه کي مي د حسيني پيغلي د نازنين حسن ليدلو داسې پوځه خوږي ولولي راوړولي او پيل شوي ویده عواطف يې پکي راوښي کړل . چي زه يې اړ وستم که هر څنگه کيزي ، بيا اويا د هغې خوا وگوم . د دې له پاره چي ما - شومان او ميرمن يې راته متوجه شوي نه وي ، نو ژر تر مي خپل چاي وڅښه او بيا هم هلته چي ناستم ، د خپلي دريشي په افوستلو بوخت شم . د پيغلي دې ليدلو کتلو داسې يې واره او تر هره کړي م چي ان - کله آيښي ته ودرېدم ، وښي ليدل چي حشې د کمپس ټکي مي هم وړاندي او وروسته تر لوی دي .

زړه نازنه خوږ څه په پير ه تللوته چمتو شوم اوچي خپل لاسي بکس مي واخست او

پخو په دې کورکي يې بويا بلار له دوچترو پيغلو خوږند او د سوداگر له هغې پوي ښمې سره چي يوازي دوه دري مياشتسې پخواي کړي وه اوسني مادا پورا خوږ خو محله ليدلی وچي لکه به يې په لاسي او په ډير کړ او او توخيد و ستميد وسره به په لاري تکه .

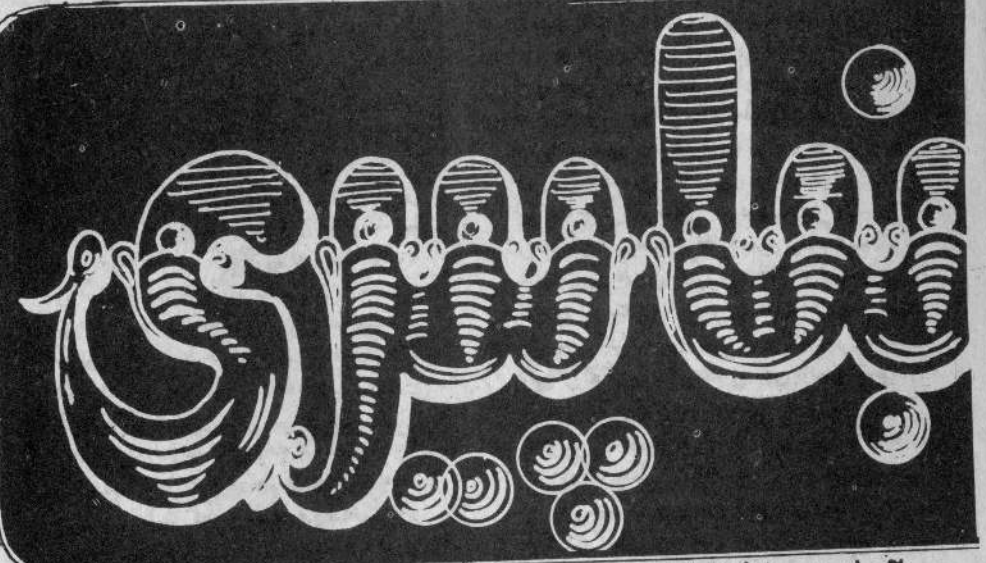
ماته داسې ښکاره شوه چي دابه د پوداله پيغلو لویو څخه کومه يوه وي . خو ما په خپل ټول ژوند کي داسې زړه رانېکونکی ، د دنيا له ټولو گلاورنگين اوله ټولو سرلويونکی اوتانده حسن هيجر يې هم نه وليدلی .

خو که گوم چي سبا بيا هم هنداسي د روازه خلاصه شوه اوس له دې چي زه په نا ري کولو م ، پوځل بيا د حسن ميره به دي - د روازي کي رانېکاري شوه او زما سترگي پو محل بيا د هغې د نازنين صورت د محسوسه سوز مي پلوشو سره وپسېښولې . خونن مي د پيغلي په کتوراکو کي تر پرونه زيات تودو څه ليدله .

زمونږ د اېته په پته ليدنی کتنی زياتي شوي اوږدي پوه شم چي نه دايوازي زه په حسيني پيغلي نه م مين شوي بلکه د هغې په زړه کي هم ضرور څه شته . په دې لړ کي ډيري ورپسې وروسته کله چي مي يوه ورځ بيا د ښي افوستله افوښتل مي چي نوکري ته ولاړ شم . په زياتي حورانتيا سره مي پام شوچي ډيري په خير حسينه پيغله راته څه اشاري شاني کوي . پوځل بيا مس

ناکو خبروله لنډو لنډو څنډاڼو سره چي په ښکلونو کي د پيلو د چغيد و په خير راته زړه خونونکي ښکاريده ، ماته گرد سره دا خرگنده کړه چي په رښتيا هم حسيدو نجونوياري خومره خوزه او ژوند پخپلوني کسي وي . پدې ورځ هغې په خپلو ټولو خبر وکي يوازي خپله مينه ټولي ټولي راته خرگنده کړه ، خو زياتره يې له ما پوښتنی وکړي : کله دي واده کړي ؟ خو ما شومان ديدي څه کار کوي

اوما د هغې پوښتنوته له جواب وپلورم . دا ډاډ هم ورکړ چي د هغې سوزلنده معنی مي د زړه په تل کي محاي نيولی دي ، او د هر څه باوجود يې له ما څخه پيغلي بدل بنيادم ساز کړي دي . خونو مود مينی خبري اوانساني داسې خوږي شوي چي وښي لښکر اي له هغې څخه نور څه زيات



لاصی له پښورک کړل او هسې چي زړه مې سختی ټوکی وهلی له کوره ووتم . او په هغه لوري روان شم چي هغې په اشاري راته ښودلی و . اوچي کله لږ څه وړاندي د پوي تر ي او متروکي کلا ترخوا څه شيبه ودرېدم نو که گوم چي پيغله هم په پوي چناري رنگه چادي کي رانېکاري شوه . د هغې په ليدلو پس پوځل بيا لکه په دام کي ښي مړي زړه په ترکوشو پيغلي درانوي کيد وسره سم په ډيري حيانا کي ښي اوله لنډي موسکا سره سترې م شې راسره وکړه او دود ، دود کلی څخه بر د کووند واو ورشوگانو په خوا روان شو او هلته د سپرلښو مسوود کووند و په پولو ورس شو ، چيرته چي کراره کراري وه او تر ډيو لرو محايونو هم غوک نه ښکارېدل .

هغه ورځ ان تر نژدې فری پوري سره وگرځيدو . د گلابی پيغلي پستو او وړ مينه

معلومات تر لاسه کړم د اشیان ليدنی کتنی مو وود ، دود سره زياتي شوي او د پيغلي مينی د هرې ورپسې په تيريد وسره لاقنات خپلی مشکولي زما پرنږه او د هن خښولسې . داسې شوي م چي نورسې له هغې او د هغې له سوزنده خوږي مينی پرته د هيڅ شې په باب فکر نه کاوه . په دې لړ کي هغې خپل نوم هم راوښوده او د هغې کورنی په باب چي هغې پکي ژوند کاوه هم پوځه معلومات را کړل . هغه ښايي پري نوښده ، خومره وړ نوم . هغه په رښتيا هم ښايي وي . دغه راز هغه د پودا ، لور نه بلکه د هغه نوي ناري او گورو . چي مړمې فنی څه پته ښکاره سوداگري کوله . داسې ويل کيده چي هغه په همدې تيرولو کونو کي له هرې لاري چي و ، ښي زياتسې پسې پيدا کړي وي . خو ډير سخت اوسه

پسو او شتومين سري و ، داسې ښکاريده چي پوځه عياش دي هم وي . ښکته هغه مخکي تردې دوه نوري ښمې هم کسري پوي او ښايي يې د ډيره ښه وه . هغه په پوځل يو دوه ورپسې کورته راقي ، بيا په ولاړ او په مياشتو مياشتو ورک و . خود ښايي نه يوازي خپل ميره فنی هيڅ نه خوښيده ، بلکه هغه يې ډير زيات بد ايسيد . او د هغه په نسبت يې زياتي کړکي تنکي زړه وړه له کړي و . ان د ويره چي کورته يې د ښايي له راوستلو پس پو محل هم د هغې خلاصه تله ونه ليدله او ان په راز راز بهانواو لومو سره ښايي داسې تري شان وپورلی وچي فنی ان پو پو محل هم د دې مجال نه وموندلی چي د هغې د حسن اوصال له مسووراغ څخه د مراد گلونه غنجه کړي . خود اچي ښايي ولي خپل ميره دومره بد گانه لاهم نه پوهېدم .

پوه ورځ چي له ښايي سره مي له فرسې وروسته بيا هم له کلی څخه د وتلو کووند و تر خوليدلو لوکتلو وده اېښی وه . په هوا کي ناڅاپي ښکلي اوچتک بد لون راقي . غس و ورپسو ، تالندې برښنا ، په هر ک باران او هغو لړ وچي په شاوخوا فروښو رانېکته شوي وي ، خپل محاي زيري لمر اوشنه پراخه آسمان ته چي ورپسې دود ، دود پکي لکه واوره په سفد رکی حل کيدي ، برښنود . په کووند وکي غمو او په پولوکي وينواو گياو چي باران يې په غنډ وکي د مړولو اميلونه جوړ کړي و د لمر په پلوشو کي لکه د شنو وړښو په خير محلا کوله او د پسرلنی باران څخه وروسته راولاري شوي زمي ته په ناز او مکيز ماتيدل راماتيدل ، اوله دې نندارو مي سترگي نه وي مړي شوي چي که گوم - ښايي پيري هم له خپلي چناري چادي سره را ښکاره شوه او پوله په پوله زما په خسو راغله .

د انوهغه ورپسې وي چي نورنوما هم نشو کولی د ښايي د دې سوزنده اوبې باکه مينی په وړاندي يې ثوبيره پاته شسم . نورسې له ټولي دنيا څخه يوازي د هغسې په ليدلو سترگي خوږ يدي اوکله به مي چي هغه ليدله نو بيا به مي پهيڅ شې هم چرته نه واهه او د هغې په خاطر به هره قربانۍ راته آسانه لاسه چي ضرور پريښيده . د ښايي مخي ته وړلواو هس چي هغې په موسيدلی اوکله د نوي فور پدلی غلاب ښي خپله چادي له مخي اړوله ، سره سترې م شې مو وکړه . خومره ښکلي ورځ اوڅه پختور ساعت و . پوځاي ښايي لږ څه په پولي وينوید ، نژدې وه چي ولږي ، خسو

مايي زړ لاس ونيوه او راپورته مې کړه. د هغې د مرمري لاس مطبوعي تود وځي مې ان زړه راتود کړ او هسې چې مې لاهم د هغې لاس پخپلو لاسونو کې نيولی و، بيا هم په وږو، وږو به پولو گرديد او د مينې خواله مو سره کول. ښايي پدې ورځ لانوري - پوزيوني او حيوانونکي کيسې راته وکړي. هغې راته وويل چې خرنګه د هغوي کلي کور به جګړ وکړي وړان او لوته لوته شواو د کورنۍ غړي خولا پريږده چې ان د هغوي خوا، خواګانې او پسونه جرګان هم ژوند ي پاته نشول. خو ګوره چې نصيب او قسمت څنګه ښايي له دې ناتاره ژوندي وساتله. هغه د بيبي په شپوکې د خپلې ترورچۍ بڼه بڼار ته تللی وه. د ښايي ترورچۍ بڼه بڼار کې مې ژوند کاوه، سيمه او پوښښ خيالي زلمی زوي مې به جګړې کې وژل شوي و. نوڅنګه چې تردې وروسته ښايي هم بل داسې کم دوست او سرپرست نه درلود. نو هغه چې د خپلې ترورچۍ بڼه بڼه غوره کړه. د ښايي ترورچۍ لاهم - لمانه وه، بڼه بڼه به دې پسې گرديد. چې که وکړي شي ځان ته خوک د ژوند شريك پيدا کړي. خودا چې هغې هېڅ هم نه درلودل نو د هېچا پاملرنه پسې چندان ځان ته نشو اړولی. هغې که څه هم چې ان ځينې کسان يې تر نظر لاندې هم کړي و، خو پدې هم پوهيده چې دې وژلې ګوندي کولو ته هيڅوک هم زړه نه بڼه کوي. خوله هغې سره د بڼکلي ښايي پوهي کيد و، هغې ته څه نوي فکرونه او تازه اند پېښې وړيدې. نو هغه چې د خويما شوله تيريد وروسته يې همداشتمن خويماش سوداګر پيدا کړ او د لسو لکوروپو اخستلو ښايي لڼد به لڼد وېرې خرڅه کړه او هغه هم د مازي نيکاح به تر لولو سره ښايي خپل کورته بوتله. خپلو دوو پخوانيو بڼو ته يې چيرته به بڼارکې يوکړه کړا، ونيوه. او ښايي يې له خپل بلار او دوو پخپلو خويندو سره پخپل همدې پلرني کور کې استوګنې ته اړ وېسته. خو غنې هغه نوي شتمن شوي سوداګرو چې ان د بڼا - پريږد خپر د غوږ پدې لاي ناوي له مينې يې هم زيات شتواو پيسو ته نظر درلود. نو دا چې ښايي له دې ټولو پېښو څخه به خبريد وسره د خپل مېر به نسبت سخته کرکه پيدا کړي وه. دې کرکې د هري ورځې په تيريد و لازيات د بڼکلي ښايي په لمر کې رښې محلولې او هغه پسې د غني خان په مقابل کې به پوي ټوټې کرکې بدلوله. غنې د پيسو مينې او د خپلې سوداګري پتو او ښکاره معاملود اسنۍ

بوخت کړې و چې ژوند، کور، بڼه او ان ناوي ښايي يې هم ترې هيروله هغه چې د پيري دنيا به ورکړې سره يې کړې وه.

د ښايي ترورچۍ چې د هغې په پلورلو سره يوڅه پيسې تر لاسه کړې وې، تردې وخته يې د ځان په خير يوکړنه سترې سره ګوتې خوندي کړې او هغه يې پخپل دام کې را ايساره کړې و. خو کله به چې ښايي هر دوه درې ورځې سر د هغې کړه ورته او هغې ته به يې د خپل ژوند تاو تريخوالي څرګند او نوتورچۍ يې هم چې ځان د هغې په وړاندې يو ډول - ملامت ګانې، ښايي ته ډاډ ورکاوه او هغه به يې دې ته هڅوله چې د ځان د ژوند لوله پاره څه لاره پيدا او څه چاره وسنجي. ترورچۍ له هغې سره دا زړه هم کړې وه چې پدې برخه کې به ترورچۍ له هغې سره مرسته کوي. او دا - نشان زړه به باي کې د ښايي په ژوند له سره تر پايه نه پوره خبر نشم له دې - ترخو پېښو او ځينو څخه به خبريد وسره مې به زړه او د ځان کې مرستونکي و. اند پېښو پدې ونيوه او ان د وېرې او ګواښ احساس ته پدې اړخو او پسې راوېست. پوري مينه داسې اندازې ته رسيدلې وه چې فکر کېم نور د وړو وړو کولي هغه هيره اولمن يې خوشې کړم. خو څه ښايي بالاخره خپله وروستۍ غوښتنه او خبره هم راته وکړه. اوله ما څخه يې وغوښتل تردې ځنګې چې بيا يې مېر راښيي. د هغې د ژوند لوله پاره څه لاره چاره وسنجم. خو ښايي هم پدې پوهيده چې زه يابايد له خپله کور، بڼې او ماشومانو څخه لاس واخلم او له هغوي تيرم او يا هم دا چې ښايي د هغې له سوزنده مينې سره هيره او ځان ترې په ځنګ کېم خونه زما به زړه کې د - هغې ليونې مينې داسې اور لګولې و چې هرڅه مې کولی شول، خو ښايي مې هيرولې او پريښودلې نشو. تر دامنده ښايي دوه درې محله د خپلې ترورچۍ کړه هم بوتلم. داسې راته ښکاريد چې زه خپل ژوند د ښايي له مينې قربانوم او داسې څه عجيبې او ترڅې بيبي مې به ژوند را روانې دې چې زه يې مخه نشم نيولی او يا هم نه غواړم د هغو مخه ونيسم.

د ښايي ترورچۍ زما او د هغې ترمنځ له سوزنده او غوږ پدې مينې پوره پوره خبره وه، هرکله يې به پدې مينه زما تود هيرکې کاوه او زه يې دې ته هڅولم چې زړ تر زړه يې د خوږي د -

ژوند د ژغورلو له پاره چې سم ورسره زما پخوانۍ عادي ژوند هم بريايد. هغه فوځ کارو کړم اوله دې نوي غوږ پدې گل سره نوي او رنگين خوشحاله ژوند له سره پېل کړم. پدې توګه د ښايي مينې زه پخپل ټول ژوند کې له پيسو پېچلي سوال سره مخامخ کړم. راز راز او زړه لږ زونکې سوداګانې يې را و - چولي او د لويواند پېښو په سمندرګي پسې لاهو کړم. د ښايي او د هغې د ترورچۍ د افوښتنې هغه وخت لازيات پېرسې شوي چې هغې ته چا خبر راوړ چې قنې خان خو ورځې سر له ملکه بهر له خپل اوږده سفر څخه راستنېږي.

پدې کې يوه ورځ بيا هم د ښايي په غوښتنه د هغې د ترورچۍ ولاړ و. خودا وار مې د هغوي د وار و ترمنځ د څه بڼې خونې، ترشوند ولاندې خندا او او څه پتو خبرو او اشارو کا پوهاسې وکړ. څه شيبه پس هم د ښايي ترورچۍ د خپل نوي مېر سره د ودي ايښود لوبه پلمه له کورته ووت او لاړه او ښايي هم د روازه پسې وتر له اويا نو پسې له دې - چې پوښه د مزي چاي يې رادم کړ او د يوڅه خوندي او موي سره يې راوړ. نو رافله او په بېنځه زړه راسره کيښته او شيبه پس هسې چې مې خواته پيسره ودي ناسته وه د لومړي محل له باره يې په زياتې مينې لومړي خپل مېر ته دې راته کيښود او هسې چې ښايي يې خپلې ټنګې ګلابې شوندي زما شونډ و ته راوړ. اندې کړې. ځان يې يې واکه زما په غيږ کې راواچاوه، او زه هم لکه دا چې لومړي شتمن نو داسې مې په تو - شيدلې مينې د هغې په وړې خولګه او ګلابې ښکته خوله و لګوله او داسې مې په غيږه کې ټينګه کړه چې د هغې د ټنګې زړه يې واره تيريدل مې د خپل زړه له ټوکو سره پوهي احساس او خو پدې اوږته او سوزنده حالت کې مې ښايي ورو پر مخ لاس را تير کړ او هسې چې خپل نازنين سراو صورت يې په زنگنه راته تګه کړه. له پوي خوندي موسکا سره يې راته وويل:

- سليه () ته مې پرخوښيزي () مينې دې ليونې کړي م... يوه شيبه دې هم نشم هيرولی خواپاته به دومره وکړي چې موز سره پدې خپل او د مينې ډک ګډ ژوند ته ورسيدو. ستادي په خپلې مېر انې قسم وي چې مې مې پرېږده. د غنې په خبر دوه - پښو لرونکې ليوه خوراک شم... هسو سليه () که پوه شم چې له هغه سره

ژوند خولاڅه چې د یوې بلې شپې تیرولو ته اړ کېږم ، نوږاږه اوسه چې سمدستی به یوه کبه زهروڅوړم اوځان به وژنم ... همداسې فیصله د د سلیمه (... نوزه - خوښه ستا ... زه چې شپه مخکسې د ښاپیري د وصل په هوس کې نینۍ نینۍ شوې م ، د ښاپیري په دې خبرو یوډل بیان ترڅه په سرشتم . زه په رښتیا هم له پیرلوي او بېچلۍ ښځې سره مخامخ م . د ښاپیري لومړنۍ د ویره له منۍ ډک وچۍ مایه به په دې کولی شوېده هغې باندې دخپل کرانیت ادا کولو ولگوم . آیا د اکمړه وچۍ د لاسلمنۍ ښاپیري م داسې به په خپل خیال کولای مزي سره لکه د گلو دوس به غږ وکړی پرته وه .

نوماهم هسې چې د هغې په غوږونو کې گوښې وهلې او د هغې په لاسونو نازک صورت مې لاسرايسته . نوی خپله وروستی فیصله ورته څرگنده کړه چې د فني تر راتلونکې به هغه یوه لري کلسۍ ته ، چې خوږې هلته اوسنځې ، ډولم بیا به له هغه لخوا په خپله لاره باسو . ان هغې ته مې دا ډاډ ورکړ چې د هغې په خاطر کولی شم خپل کور - میرمنې او اولاد ونوته شا کړم او تیري تیرشم .

د دې خبروله اوږد وس لکه دا چې ایله اوسنۍ زه له لگیدلې وي ، له غمزي مې راباڅیده او هسې چې یاد ا - مې سترگې یې په خنځر راواړولې اولاس یې زیامه لاس کې ونیو ، نوی له زه - څخه د وروستۍ شک د لري کولوله پاره راته وویل :

- رښتیا وای سلیمه ! ... قول دي ؟؟ او ما بیا هم به موسید وسره ورته وویل :

- هو ښاپیري ... زه به ستاله پاره له هرڅه تیرشم ... هرڅه به وکړم ... خو تابه پري نه زدم چې لیوان دي - وخوري ... خپل گرد ژوند به دي له سره تیار کړم او خوچۍ ژوندي م لکه د لیمو خیر به دي ساتم ... پس له دي چې له هغې سره مې د تللو د وړس ، نیتۍ اوځاي په باب ټيکه وعد کړینوده نو د هغې هم پوره زه ولگیده اوښه ډاډه شوه او هغه وخت یې ایله دا راته څرگنده کړه چې ترورۍ د دي په غوښتنې نن شپه خپل کور هغوي ته ورپري ایښی او خپله هم خپل مېر ته ورغلی ده ، او اوس چې داسې ده نوزه ستا اوستابه واک کې م . اوله دي خبري سره سم یې نري اوله ښځې وډکۍ لیجې او مړندونه راڅخه راتاوکړل او داسې

بی به خنده کن تینگ کرم اوه خوله یی
 خوله را ولگوله جی ماویل له پیره خونده
 کباب اولویه شم .
 هغه شیه می ترسباوری داسی بحان د
 بنا بیوری د وصل به سندرکی فویه کسر
 جی هادونوری هینج شانی ارمان هم
 به زره کی پاته نشو اود جنت مزی می د
 دنیا پر سرولیدی . خوله دی سره د ا
 هم راته به دگاه شوه چی هفی به
 هتیا هم له میره سره همخوایی پر
 وخت له خنجه چی لازمه وه ، بحان د -
 هغه غوشتواولاس به یوسبارلی بکره
 بنا بیوری تر هندی شیی هم لایکسره
 وختله وه .
 له بنا بیوری سره می بر دی وروسته دریمه
 وختله وختله ، بدی وخت بنا بیوری
 وختله وختله وگره نیگلا موندلی وه .
 بنا بیوری د تهر وختیبه نسبت زیات
 اوسین د وختیبه . سپهر می بی
 هم نهاته سرخی رازی و اوسترکیس
 بخوایی شم . سات له د لیلید . داسی
 راته نیگار شویکی وخته بول امید واری
 جلدی د به به سرخ غور بدی وختی
 وختی نیکی بیان فویه به لور غور به
 وختی به هفی سرور د تللو به
 باج د وختیبه خبر او بولوست کولو
 وروسته هغه وخت کړه او خنجه هم د
 خیل دی وختیبه وکله باور د بحان د
 چمتو کولو به خاوه کوره وکله اولکس
 خیلی میرمنی خخه می فوشتل می اوما
 د پاره سفر ته د تللو له پاره جاسی او نیو
 شیان به یوه بکرکی راته چمتو کړی .
 هفی ته می داسی بهانه کړی وه چی
 موز د خیلی موسی له خوا کوم بمل
 ولایت ته د خه مودی له پاره مو .
 شیه به پیره نارامی راباندی تهره
 شوه ، تکی خوب هم رانگی ، ترسبا
 بوری له یوی خوا د بنا بیوری د سوزنده
 مینی اند پینواوله بل بلوه له کسور ،
 میرمنی او اولاد ونوخه د تل له پاره د
 جلاکید و فمونو پراسختی دم ، خوهر
 خه چی و ، شیه تیره شوه .
 سبا ژر د رابورته شم اود ناری له
 کولو پس . د دریشی افوستو لگیا شم .
 خود وی سترگی می د گاونډی د کور
 د رازی ته پاته وی چی کله به خلاصی
 اونا بیوری به بری له کوره خخه د تللو له
 پاره ماته اشاره کړی . موز همداسی
 سره ویلی و . خوانتظاران د شو او -
 د روزه خلاصه نه شوه . میرمن می یوخه
 شکنه شوه اوس چی هر خه تیار دی اونا
 وخته کنی می هم ، نوزه ولی نه نم ؟
 به پای کی هم له یوه اوزه د انتظاره

دروسته د روزه خلاصه شوه اوسنايي سري
يکي به د پيري تر هيد لي بڼه رابنگاره
شوه . خوسم له دې جی فوېنل بی ماته
په اشاري څه ووايي چی کتل می د پيري
فنه ، خوتون بچونی خيږي لرونکی سري
بی خواته راشي ، ماشا ورواړ وله ، خود
سترگوله اړ څه می په کتلوسره ولیدل چی
سري بڼا پيري له نړیواړ ونيوله او په
اسی ندرسه بی د کوتی پرمخی څورموله
چی ان د غور سید و آوازی زما تروزي
شو ، اوله دې سره بی د روزه هم په
پیر شدت سره ووله او پوري بی کړه .
په زړه می سختی غوسې منگول ښځه
کړه او دې کي می واوریدل چی سري
بڼا پيري وهي . داسی چی د چیغو
ناروا اوډر او آوازی بڼه اوږده او سړو
پوه شیم چی داسري بی ضرر می کړه
غنی دې ، چی بڼای نن شپه ناخایی
رافلي وي .
خولکه داجی د سري زړه د دې د روزه
په تر لونه وي د پاره شوي . نوشیبه
کړي بس بی ختک ، میخونه او د لرغیو
کړي د پوري او د روزه بی داسی کلکه
منه کړه چی هندو بیا هیڅکله هم
هغه څوک خلاصه نه کړي . د دې ترڅو
چیس په لید لوسره داسی شپ لکه چا
چی د تویلی د نیامونه او کړ اوڼه زما
په تویلی کي راجولی وي . نوی د خپلی
میرنی اوډر و داشتباه دلري کید وله
پاره بیان په طریقی رواه او داسی می
خپل تکلیف هغوي ته زیات ونوده چی
هندو هغوي داراسره ومنله چی سفر ته
نظم تللی . خوه زړه می یوځای خبره
هغه ورځ می تر بیټا پوري هرڅه چی
وکرل هیڅ داسی چاره می ونه موندله
چی زه دې باید څه وکړم او په څه توگه
دې بڼا پيري و غورم . پخپلی دې ناتوانی
سخته غوسه رافله . خوا یا ماڅه کولسی
شو ؟ آیا خان او خبله مینه می رسوا کړي
واي ؟ بله می هیڅ لاره له صبر او انتظار
ایستلو پرته نه تر نظره کیده .
په سبا بی نوکري ته ولاړم ، خوله غرسی
سره سم بیړته کورته رافلم . که غورم چی
یوه لاري ولاړ ده او دوه تنه سري
او خوما شومان تري د گاونډي کورته کالی
چلوي . لکه چی د بڼا پيري دوي کورته
نوي گومه کړه رافلی وه او چی کله می له
هغوي څخه ده دې کور د بخوانیوا وسید
ونکو پوښتنه وکړه . نو دای راته وویل
چی هغوي نن لس بجی له دې محایه
کډه وکړه او د اکوړی موز ته به غور را کړ .
خو دا هغوي ته نه وه معلومه چی د کور

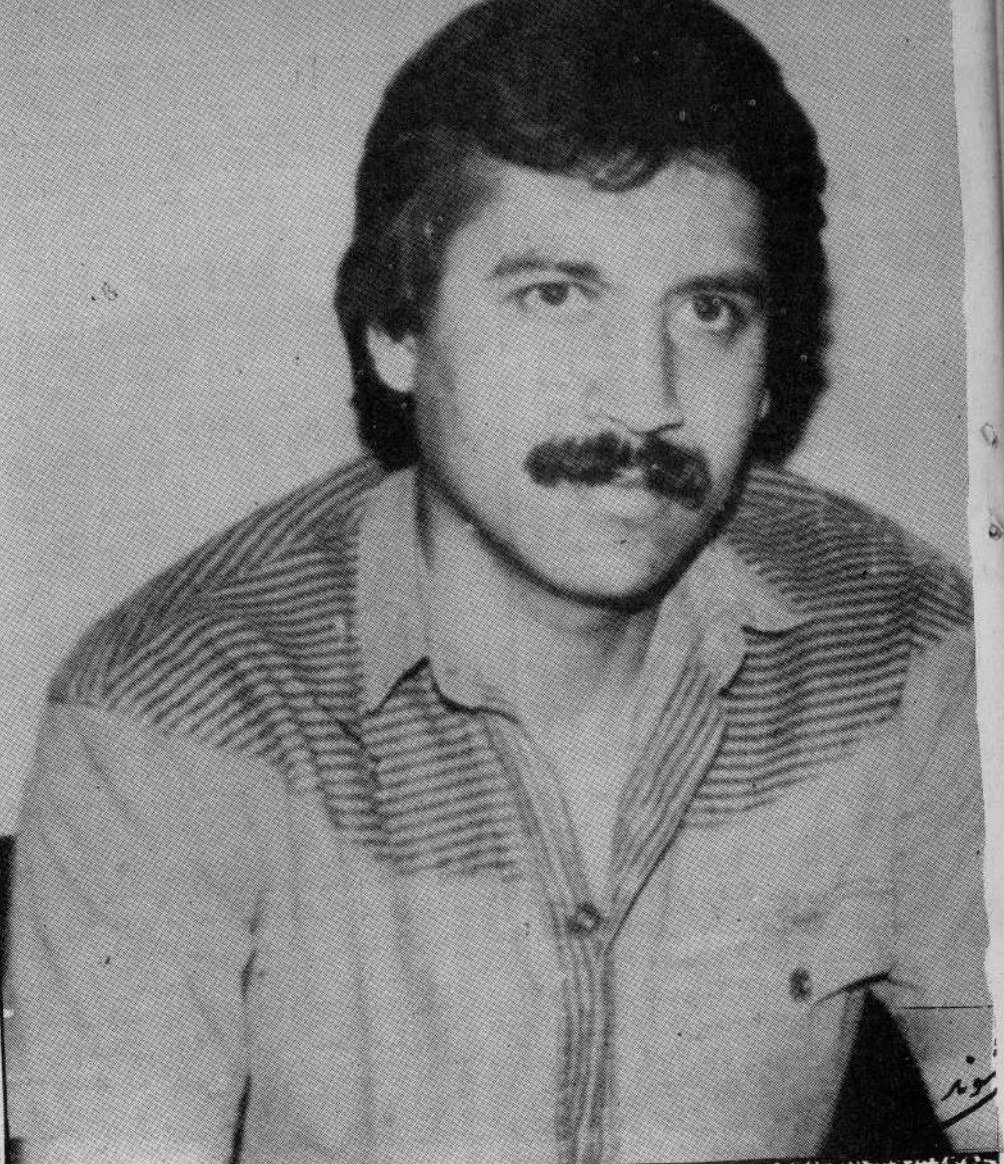
صدای خوش داشتن صفت
 نظر است که همه انسانها صاحب
 آن نیستند. اما شناخت و ادای
 درست و دقیق کلمات و بیان
 خوب صفاتی اند که انسانها بعضا
 تلاش و تجربه آن را کسب می کنند.
 حرف های داریم با نیره راهی گویند
 خوب را در یوتیوبیون که با هم میخوانیم:

❖ خواستید گویند، باشید و چی کنید؟
 - خواستم گویند، باشم و کلام زیبا را زیبا تر
 برسانم. باشد که به آن معراج برسیم.
 گویند، یا بند است.
 ❖ چه پیش برداخت هایی برای یک
 گویند لازم میدانید، و خود باچی ها
 وارد عمل شدید؟
 - صدای زیبا، لحن فصیح باطنی-
 دلنشین، آشنایی کامل باواژه ها و
 بهره داشتن کافی از سواد، البته
 نه در سطح خواندن و نوشتن. بل بالاتر
 از آن و... در مورد خودم زیاد
 نمیدانم اصلا قضاوت آدمها در مورد
 خودشان، همیشه صادقانه نیست.
 خوشبینانه است. اگر بگویم با همه
 باور میکنید؟
 و اگر بگویند بلی، یک تعداد دلنشین
 برای من.
 ❖ به نظر شما دانستن موسیقی کلمات
 برای یک گویند، بالفطره نیاز حتمی
 است؟

❖ اگر بخواهد خوشگو و خوش کلام
 باشد، حتما، اما در... دریافتش
 واقعا هنر است ارزنده و پس بها.
 ❖ سوز، مطالب مورد خوانش، بانویم
 صدای گویند، بایست آشتی پذیر باشد.
 شما چی گونه می اندیشید؟
 - اینجا در این مورد نظر برود بوسه را
 پذیرا بگویند را می پرسید، زیرا
 آشتی پذیر صدای گویند، با سوز
 مطالب آید در ضرورت که بگویند
 و موسیقی ویژه و فضا دادن لازم به
 برنامه پی.
 ❖ برای گویند شدن در رادیو و تلویزیون
 چه معیارهایی وجود دارد. شما
 با آن جوراستید؟
 - به نظر من معیارهایی که در رادیو
 وجود دارد خیلی دشوار تر است تا
 لطفاً صفحه برگردانید



کفایت شکر با جاوید نیره و سوز زنده گنج کرمی با هم در یوتیوبیون



تو را از آن صدای

همراهی اند

من را از آن صدای

اما جاوید و نیره به

خاوند راهی از خواهر خوبم راه بود.
 تلویزیون نخستین کارهایش را
 ((باران)) آغاز کرد. به نظر من
 جاوید راهی تا از پدر باران به راه
 راه خرد را پخته است. که آخرین گفتگو
 ((جاوید آن روزها)) به آواز
 می باشد. به آواز کاشانی بلند
 راهی درین سفر هست و شنیده می بای
 داشتیم که میخوانید:

❖ از کجا آغاز کردید؟
 - سال ۱۳۶۰ آغاز کارهای هنری امیتوان
 باشد. مدتی سال به همکاری نرها
 دریا تحت نظر انجنیر محمد صدیق قیام
 اساسا موسیقی را فرا گرفتم. سال ۱۳۶۳
 وقتی ارکستر باران کارهایش را آغاز کرد
 من عضو این ارکستر شدم. فکر میکنم در هر
 گویند، همه حرفها در مورد آغاز کار باشد.
 ❖ نخستین آهنگ تا کد ام است، و آخر
 کدام؟ چی تفاوت ها میان این دو شمار
 کرده می توانید؟
 - نخستین آهنگ ((معمای غم))
 از ساخته های نرها در رادیو و...
 آهنگ بهنام (جاوید آن روزها) ساخته
 (مهر) میباشد. به نظر من کار هر دو
 در آغاز ناپخته است. چه از نگاه آواز -
 شعر، کمپوز و بهره جمان اگر چه تاحدی
 اعضای گروه هنری باران در تهیه و
 انتخاب شعر و کمپوز می به خرج میدادند
 اما یک نکته قابل ملاحظه در این بود
 وسایل موسیقی ضبط صحنه می باشد. که
 این خود درجه گویند می یک آهنگ تا...
 به سزا دارد. به نظر من در کار سایر
 معزات یک آواز خوان، آنچه در آن به
 موسیقی جیره می سازد، همانا همین
 اند و خشن است که هنرمند همه نظرهای
 فراگرفته اش را در صحنه می سازد و -
 طبیعتا که حرکت و عمل انسان را به
 منزلت می برد به این رقم تفاوت های
 میان آهنگ نخستین و آخرین من که تا هنوز
 سروده ام. من بهیند یکی از دلایل آن
 در یافت تجارب بیشتر در موسیقی می باشد.
 ❖ چرا صراحتا ((باران)) کوتاه بود؟
 - این سوالیست که همه جا با آن مواجه
 است. نه تنها من بلکه تمام اعضای
 گروه شاید به این حرف معتقد باشند که
 هر گروه و یا گروه هنری بعد از یک مدت
 راه بیایی هنری از هم میاشد. چو
 لطفاً صفحه برگردانید

گروه های (بونی ام) - بیم فلایت - -
دولتی و دولتی هالندی - چهاربرادر - مدون
تاکلیک و ... که از هم جدا شده و کارهای
شان به صورت تک تک و فردی پیش میروند.
درین مورد دلایل گوناگون وجود دارد.
مهمتر از همه دوی کرکرها، عدم شناخت
درست از هم دیگر و بالاخره بی تفاوتی
اعضا در مقابل کارگروهی و رقابت های
ناسالم است. آهسته گروپ را از هم پاشید.
آهنگ های زیر (باران) تانراکسی
می ساخت:

۱ - از اوایل آهنگ های گروه را فرهاد دریا
تهیه و ترتیب می نمود. مثلاً: من تنها
تو تنها - باز دل میتهد برای - ای داد و
بیداد - ره صراحت تر میزند دل - باز
نگاه می یکن و شمار دیگر از ساخته های
فرهاد دریا است.

۲ - موسیقی شرق یا موسیقی غرب - که امیک
جوابگوی احساسات آن است؟
- همیشه گفته اند موسیقی غذای روح است
حرفیت: جا - گاهی یک آهنگ فریب و
گاهی شوق جوابگوی احساس بوده و روند
زندگی طوریست که نمیشود به صورت
مفصلی گفت این یا آن. اما بیشتر از همه

موسیقی کلاسیک (شرقی) می شنوم و هر آن
پارچه فزل - کلاسیک غربی که خوب
خوانده شود زیباست.

۳ - یکی از شیوه های تدوین میزبان
روانی معالجه، بیماریه وسیله موسیقی
بوده است. اما امروز برای موسیقی بی
رسم شنوندان که درست برعکس آن تاثیر
می گذارد، شماچی نظر دارید؟

۴ - میخواهید بگویند که شنونده حس
شنوایی اثر را از دست میدهد. راست
راست بعضی هنرمندان ما از بی تفاوتی
کار میگیرند که نه تنها تدوین درد بیمار
نیست بل دردشان را افزونی میبخشد.
شما به این نظر که هنرمند یک نمیتواند
کم از کم در یکسال چند آهنگ خوب تهیه
و ترتیب کند راه علاج آنست که در یکسال
یک آهنگ خوب تهیه کند ((از کجاست کم
کن و کیفیت بیفزاید))

۵ - موسیقی جاز و موسیقی شرقی از لحاظ
ساختار صوتی و ضرب ها و نیز از لحاظ
ارتباط و تناسب حروف و حرکات و مخارج
حروف و تلفظ آن با هم یکی نیستند. بنابراین
آن برای هنرمند افغانی که می خواهد
سازش را بنوازد و آهنگ های فریبی
بخواند و یا چیزی از مجموع این هر دو
شما چه چیزهای را از او می بینید؟
- برای آنکه مردم زبان هنرمند را بداند



جاوید راهی:

بی تفاوتی اعضا در مقابل کارگروهی و رقابت های ناسالم اعضا گروه باران را از هم پاشید

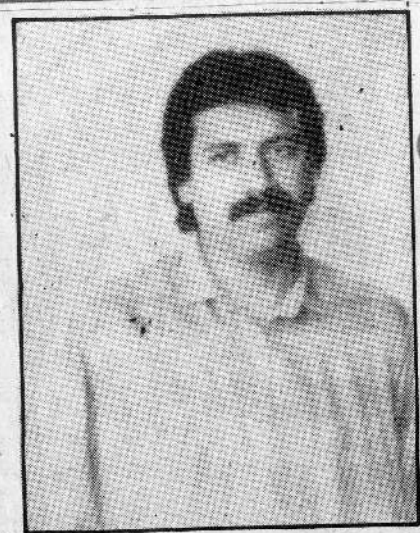
نیرده راهی:

ظرافت شعر با جدیت خبرچین در نمی آید

که قسمت عمده آنرا فرهنگ مردمی تشکیل
میدهد. به معنی وسیع آن شامل کلیه
بدیه های اجتماعی، آداب و رسوم
و آگاهی های عوام و تجارب هنرهای
مردمیست. عنصر عمده این دانش به
آداب عامیانه یا زبان عامی روزمره مردم -
ارتباط میگیرد. مثلاً: وقتی شعر یا ترانه
فولکلوریک را می شنویم خیلی درنگ از یک
عشق پاک و آتشین، از وفاداری عاشقانه
خسته، از سوز و گداز و سایر تأملات اجتماعی
آگاه می شویم. باید گفت که عمده ترین
عنصر کلتور مردم را ادبیات آن تشکیل
میدهد. در آهنگها، در پرده ها
گفتارها و بالاخره در معاشرت خویش
نباید کلتور خود را فراموش کرد. از آداب
و رسوم و تجربه های عوام باید آموخت و بهر
آن این همه حرفها را در خود حفظ کرد.
پس اگر در هنرمندی این صفات را در دهیم
به یقین که فرهنگش اصیل است. در غیر آن
با کدام جامعه در میان مردم خواهیم درآمد؟
۲ - با آنکه در کشور های دیگر موسیقی کلاسیک
روزنار و در عرصه است اما در کشور ما به
فانوسی مانند است که در تنهایی و انزوا
می سوزد و شعله لیلیش را در جی پخته آید.
- به نظر من دلیل عمده این است که
برای ضبط و بخش آهنگهای مبتذل از
طریق رادیو - تلویزیون در قدم اول توجه
صورت می گیرد. شما خود گواه هستید که

باید چیزی برایشان عرضه کرد که خود
را در برابر آن بیگانه احساس ننمایند.
زیرا اگر آنطور بود، به خودی خود اثر
هنری مطرود مردم می گردد. وقتی از
مردم صحبت می کنیم، منظور ما طایفه و گروه
و جمعیتی نه بوده بلکه افرادی اند که
در کشور واحد زنده می دارند. به نظر من
آن شمار هنرمندان ماکه به ساز و آواز غرب
رو می آورند باید تفاوت ها و همگونی های
((اگر وجود داشته باشد)) دوزبان را از
لحاظ ساختار بداند و نیز از سازهای -
فریبی به صورت اساسی آن شناختی داشته
باشند. در غیر آن چیزهایی که ساخته یا
اجرامی گردد تفاوتی و درخت همارا با
اصل خواهد داشت.

من معجون این دو موسیقی را در یک
پارچه افغانی تا آنجا قبول دارم که اگر
آواز را از پارچه برداریم، باید شناخته
شود که ساز یک پارچه افغانیست نه فریبی.
۳ - برای من چیزی تعجب آور بود، وقتی
یکی از آوازخوانان جاز گفته بود: ((ما
از موسیقی فولکلور الهام گرفته ایم)) و من
هیچ نشانه و هیچ اثری از فولکلور را در
آوازخوان و در پارچه هایش نیافتم. من
شود، شما اندکی بیاموزن موسیقی نو -
لکلور ما صحبت نماید تا آوازخوان محترم
بداند به کجا رفته و در کجا استند؟
- باید مختصر گفت: فولکلور یاد انشوا



در این اواخر با تاسف در کشور میزبان
در عرصه موسیقی کلاسیک توجه -
چندانی صورت نگرفته. خود میدانید که
در سایر کشورها زمینه آموزش و فراگیری
موسیقی وسیع است و همگانی. سالها قبل
کورس موسیقی کلاسیک توسط استادان -
مغرب هندی پیش برد و میشد که بعد از ختم
دوره ماموریت شان در افغانستان دروازه
کورس هم بسته شد. صرف در این اواخر
برنامه موسیقی کلاسیک از طریق تلویزیون
هفته یکبار نشر میگردد که آنهم نظیر
به خواست و اصرار علاقمندان آن بوده.
به نظر من همین ها دلایل عمده بود.
پس باید در این راه کوشید برای حفظ
موسیقی کلاسیک شرقی تلاش به خرج داد.
از راه نشر رساله ها، ایجاد کورسها و غیره
امکانات همچنان در سبای رادیو -
مرحوم استاد سر آهنگ که بهترین راهنم
برای راهبان موسیقی است باید به طور
منظم در برنامه یی گنجینه شده از طریق
رادیو به نشر برسد.

۲ - پیوند شعر و موسیقی را چگونگی یافته آید
و جهت تداعی و آمیزش بهترین دو با هم
کدام نکته ها را برای خود قابل درنگ
می دانید؟
- شعر و موسیقی لازم و ملزوم یکدیگرند.
و انتخاب شعر خوب برای آهنگ آنقدر
مهم و ضروریست که آپ برای تشنگان.
حال خود ببینید پیش و بداند ضرورت
شعر خوب را. در یک آهنگ، به نظر من
هنرمند در انتخاب شعر آهنگش آنقدر
کوشا باشد که با بخش سرودش شلوغ
به تشویش نیفتد. شعری را برگزیند که

با احساسش واقعا جور آید نه آنکه در تضاد
باشد. در توصیف و کیفر اندیشه کس و
بعد همه را در یک پیوند عالی به خورد
شنونده ها پیش بدهد. آوازخوان باید
شعر را بشناسد. یعنی موسیقی شعر را
بداند. زیرا بعضی اشعار با وجود شکل و
مضمون خوب از کیفیت عالی موسیقی شعری
برخوردار نیستند. از همین جاست که
انتخاب یک چنین شعر برای آهنگ ثقل
های ایجاد می کند که طبیعتاً بر
روان کلی آهنگ تاثیر دارد.

۳ - شما یک پارچه آهنگ خوب را از کدام
زاویه انتخاب می کنید؟
- زمانی میتوان یک آهنگ را عالی و خوب
بگویم که دارای شعر و کیفر خوب و هالی
بوده در جلوی این دو شرط اساسی و -
لازمی رسای آواز هنرمند است از نگاه ضبط.
در غیر آن شنونده را محتاج خاموشی
خواهد ساخت.

۴ - به کدام آوازخوانان ارادت و علاقه
دارید؟
- آوازخوان خوب را همه هنردوستان
عزیز می دارند. ارادت من به طور
ویژه به هنر والای مرحوم استاد سر آهنگ،
که بلند موسیقی و آواز وی میباشد و شنیدن
آواز احمد ولی لحظات خوشی را برایم میسر
میسازد.

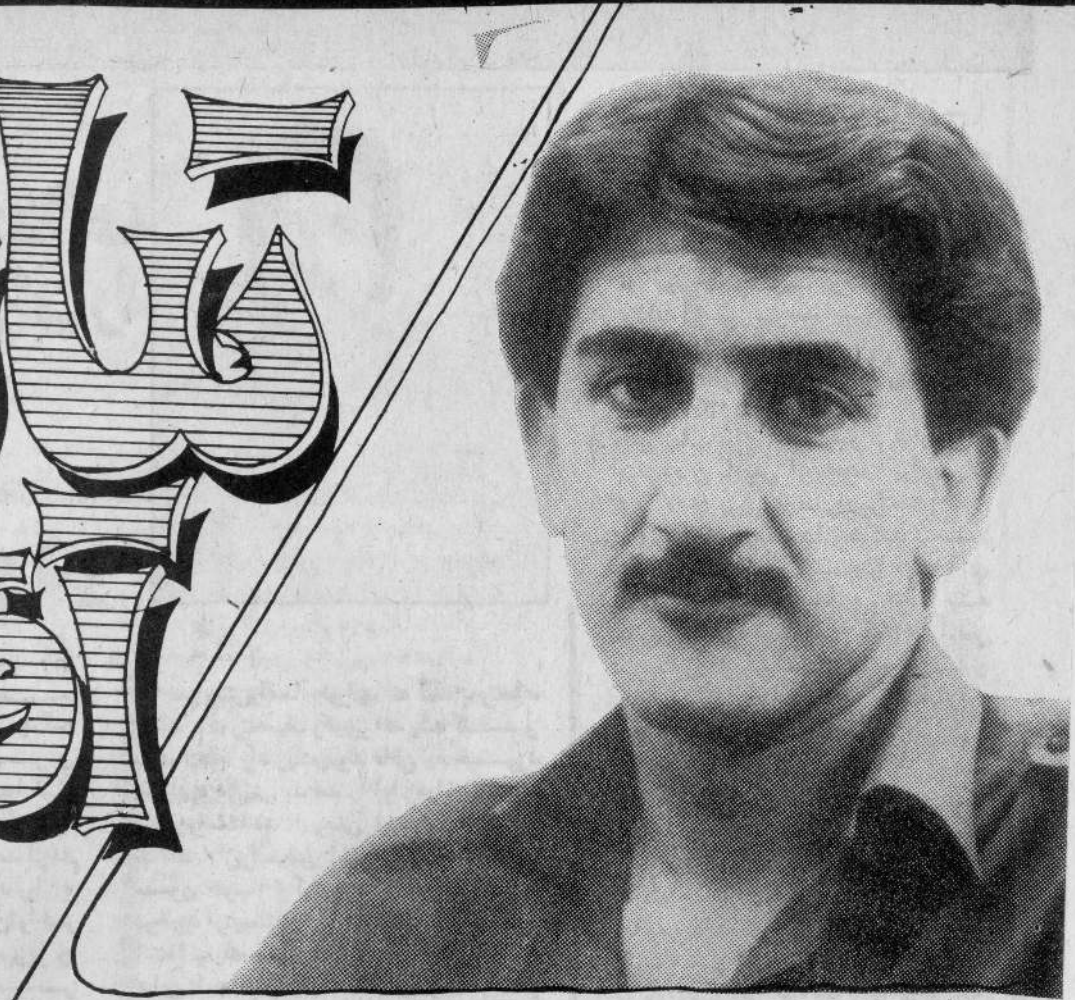
۵ - گفتنی با گفتنی های دیگر
- تأمین صلح و آرامش در کشور بلا کشیده
ما افغانستان. خشک شدن اشک
در چشم ها و شگفتی کل لبخند بر لبهای
میزبان بزرگترین آرزوی من است.

بقیه از صفحه (۲۹)
نیو راهی:
تلویزیون، گوینده رادیو باید چنان
صدای دلنشین داشته باشد که توجه
شنونده را به خود جلب کند و خود را
بشناساند. اما در تلویزیون تا آنجا که
می بینم چهره زیبا در قدم اول - بعد
و تا اندازه یی نیز صد او سواد و مهارت
کلام که به نظر من تنها روی فوتوژنیک
(Photogenic) بود. نطای
نباید انتخاب داشته.
۲ - وقتی زبان برای گفتن وجود دارد،
حرف زدن بانی از وجود، برای یک
گوینده، تلویزیون چقدر ضروریست؟
- نه آنقدر که بااست ها و حرکات
مناسب خود ذهن گوینده را از فضای
متن و برنامه منحرف ساخته و خود را به
معرفی نمایش قرار دهد. اما تا اندازه یی
در بعضی از متن ها مثلاً موقع خواندن
یک شعر خوب حالت نگاه، آهسته در
صورتیکه مسخره نباشد خبلی
بر بدنش شعر می افزاید.
۳ - به نظر شما، هر گوینده، یکله تورا است؟
- هرگز، به هیچوجه، کاش میشد، همه
اینها میدانم که صدای هر گوینده
صرف توانایی آنرا دارد که بخشی ویژه
مناسب با صدای خود را اجرا کند هیچ
گوینده خبرخوان توانایی یکله کردن
را ندارد، زیرا ظرافت شعر با جدیت
خبرچین در نمی آید.

۴ - یگان گوینده رادیو و تلویزیون شعرو سایر
آفریده های ادبی را چگونه می بخورند؟
و آهنگ میخوانند که گاهی آفریننده
اثر فکر می کند: کاش این اثر را ایجاد
نکرده بودم، فکر می کنم در اثر کوتاهی
فکری میان یکله توری سخن گوینده
هیچ تفاوتی را نمی شناسد. شما
چگونه می اندیشید؟
- من کمی وقتی شناسنامه ها همه
را تشویق میکنم و آنی را که بی آهنگ و
بی تفاوت میخواند بی جهت ستایش
می کنید گله شما نابجا است.
شما در مصاحبه ها پتان هم لعل را به
دست می آورید و هم دل پاروایی رنجاندید
۵ - آیا میتوان بگویند که کی؟ اگر
گفتند آفرین تان.
- اینکه شما تا هنوز نشناخته آید، یکبار
دیگر از شما من طلب به برنامه های ادبی
(اگر اشاره نزد یک کرده باشم میگویم:
به برنامه های ادبی روزهای پنجشنبه
و جمعه) رادیو گوش دهید.



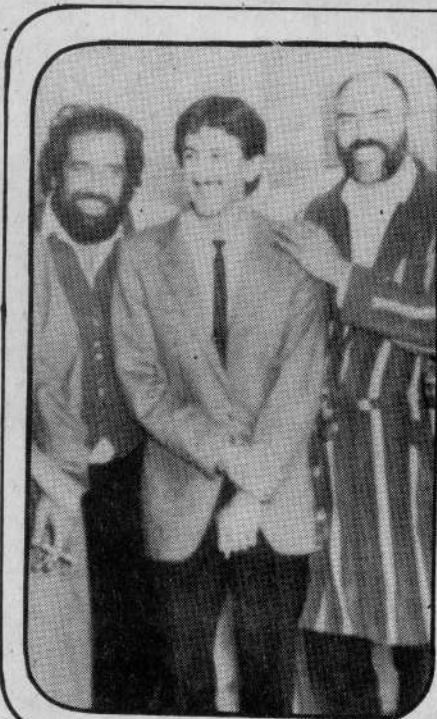
مواجه از موچیل



در سال ۵۷ خواستم یک گروه ۵۷ نفری را نیز ایجاد نمایم. در پوهنتون، موسسات و مکتب نمایشهای را اجرا میکردم. سپس فشارهای سیاسی بالای ما زیاد شد خود من نیز زندانی شدم یک عده همکاران ما زندانی شدند و یک عده دیگر فرار کردند. بعد ازرها شدن از زندان حق کار از من سلب شد، مدت یک سال نتوانستم کار کنم. در جریان سال ۵۸ با همکاری یک گروه ۱۲ نفری که متشکل از جوانان مثل رها پو تلویزیون بود توانستم نمایشهای خویش را غرض کنم. در سال ۵۹ که برای بار اول دیار تفت هنرهای زیبا در پوهنتون کابل ایجاد شد. ما در آنجا جذب شدیم، در مدت کوتاهی نمایش (مقصر اصلی کیست؟) را ادايت و نگارش کردم که به اساس همین نمایش به من بورس تحصیلی داده شد و از طریق اتحادیه هنرمندان عازم چکوسلواکیا گردیدم. در جریان ۶ سال تحصیل تجربه های نو به شناخت تیاتر در یک جامعه

من چند سال پیش به چکوسلواکیا رفتم پس از ۶ سال تحصیل اساسی در بخش کارگردانی، دراماتوری و سینو-گرافی دوباره به کشور برگشتم. در گذشته ها نیز کارهای کوچکی داشتم. از سال ۵۶ زمانیکه شاگرد لیسه استقلال بودم. کار نمایش و نمایش بازی را بساد نخست آغاز کردم. اول تراز تیاتر شروع کردم. از تیاتر کوچک و نفری، سه نفری بعد داخل تروپ خود لیسه شدم. در سال ۵۷ مسوولیت همین تروپ به من سپرده شد. تحت نظریک کارگردان - فرانسه بی در لیسه استقلال کار میکردم سپس پروتوکول ها با فرانسه قطع شد و یک تعداد (معلمین دوباره به کشور خود برگشتند. در همین سال بار اول من پیسهای خود را به نمایش گذاشتم اولین نمایش من که پیشتر به نام قرضدار بود آنرا به نام پیش (۵ هم) نوشته و کارگردانی کردم. تا سال ۵۹ (۷) پیسکلان را که همه از ساخته های خود بود به نمایش گذاشتم.

کار هنرمند ارزنده کی اوجد نیست برای اوتیاتر نه از جای وزانی آغاز میشود و نه به جای رعایت تمام مسی شود. (۵۵۵) فهم (۵۵۵) از شمار چنین هنرمندان است. زیرا وقتی او را حد از سن میبینی به خوبی درمییابی که هنرا و بازنده کی او حرکات او و صحبت او عین گردیده است. اما فهم (۵۵۵) کجا بود. از کجا آمد و چی گفته یکی و یک بار به شهرت رسید. با انبوهی از پرسشهای ایش کردم اما باد شواری. چندین روز سرگردان بودم. تا سرانجام او را یافتم. در صحبت کردن خیلی شتاب داشت و من با مشکل از گفته های او یاد داشت بر میداشتم.



با راول با مسایل تخنیکي طور مشال
شمشیر بازی - رقص و نوع استفاده از رقص
موسیقی در کلان، آشنا شوند.
مرداب ها پنج دور گونه گون تاریخی
را نشان می دهد. ماسیمول های مختلف
را جدا ساختیم بخش اول فرعون را نشان
می دهد و خود ماهیت زنده گی را، و از
اینجا حرکتی کردیم این دوران را ما از
نگاه کار تلما توری شکستند و آمدیم
به سوی جهان فاشینم که آهسته آهسته
موضوع نزد یک میشود به واقعیت های -
امروزی. بخش سوم صحبت میکند از -
قدرت تسلیحاتی ملی پیشرفته و تا -
شوم آن بالای کشورهای عقب مانده.
قطعه جرم منظومه بیست از تراژدی -
امراض جنگی که در اینجا مسال -
اعتیاد و معتاد بودن نقد و بررسی شده
بود و قسمت پنجم که یک منظومه بود با
استفاده از نوع رقص تابو و امازون که
همین نتیجه جنگ امروزی را بررسی
بقیه در صفحه (۹۶)



پیشرفته بی با فرهنگ عالی چشم و گوش
ما متوجه این ساخت که بتوانم در -
نهایت مشکل محیطی چیزی را در خود
بگنجانم تا در وقت برگشتن به شکل متناوب
بمانم.

همینکه برگشتم، سریاز شدم و در چوکات
محدود نظامی توانستم که تربیه یک
عده جوانان را به دست بگیرم. در سال
۶۷ توانستم بدون هیچگونه پشتیبانی
اقتصادی و تخنیکي سیمینارهای تئاتری
را در بین جوانان برگزار کنم. ۱۰۰۰ مسال
موفق شدیم برای بار اول کار تئاتر سازمان
جوانان و تئاتر امنیت دولتی را و همچنین
بعضی ارگان های دیگر تئاتری را به خود
مربوط بمانیم. سیمینار مدت ۶ ماه
دوام کرد دروس اولیه تئاتری را به شکل
عملی و نظری تدریس میکردیم حتی صد یق
بر روی استاد ناهید که خود آموزگار
فن اکویری بود ما راهکاری کردند.
اما با تا سف باید گفت که نسبت مشکلات
اقتصادی و تخنیکي سیمینارها از بین رفت
ولی کار عملی جریان داشت و نگذاشتیم
که وحدت جوانان از هم بگسلند. بعد
بار اول در سطح کشور تئاتر ایتد را گشود -
دیم که شامل ۱۲ پارچه نمایش بود -
سپس آن را پارچه کردند به گونه -
گشایش یک تئاتر نه بل به گونه شب
طنز تلویزیونی به دست نشر سپرده شد.
جریان کار ما ادامه پیدا کرد مواد درسی
زیاد در دسترس داشتیم و به خاطر این
که هرچه زودتر این پروگرام درسی نتیجه
بدهد و هم شاگردان با شیوه های -
مختلف تئاتری و مکاتب گوناگون بازیگری و
دیگر اعضای تئاتر آشنا بشوند ما توانستیم
در یک وقت کم همه مطالب را به شاگردان
تفهیم نماییم. طور مثال در ماه جوزای ۶۸
یک نمایش حماسی موزیکال را به نام
مرداب ها افتتاح کردیم.

✦ بخشید شهادتی از صاحب
های تلویزیونی خود گفتند که اولین
نمایش حماسی موزیکال - یعنی که قبلا
چنین چیزی نداشتیم. تئاتری بود که
اکتور آشنا میشد با ملودرام بازی، آشنا
میشد با شکل کاملاً نویسنده گرافی و خط -
اندازی های تازه از نوع سایه.

✦ نوع سایه یعنی چی؟
- تئاترهای استند که فوق العاده
در اروپا ارزش دارند. دیکور به شکل
برده ها بیست که سایه را با زتاب میدهند
پرسوناژها به شکل سایه ها آشکار میشوند
همچنان اکتور در جریان این نمایش
مجبوراً و تحمیل باید به خود همین نرمش
فن اکویری را به وجود می آورد تا جوانان

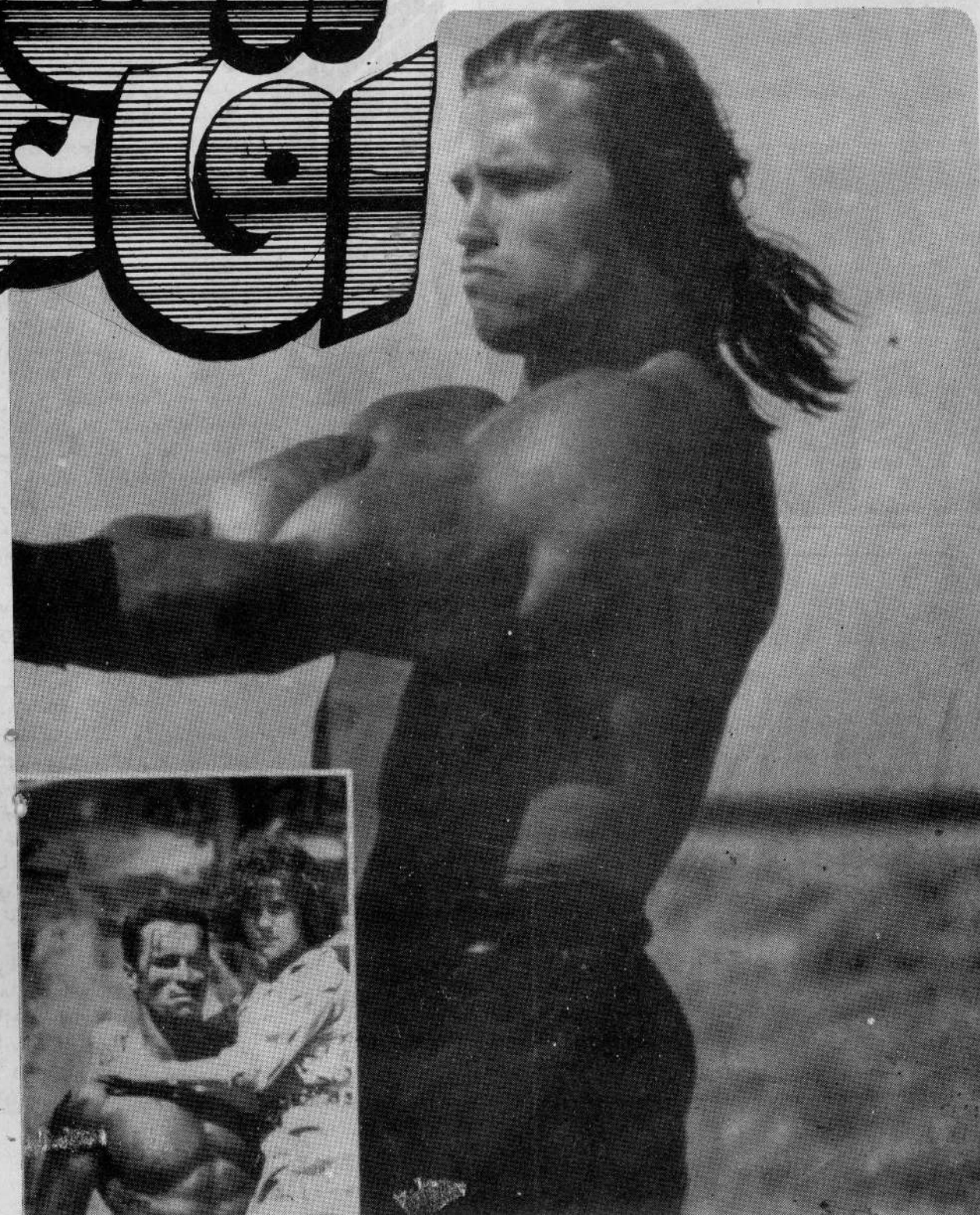


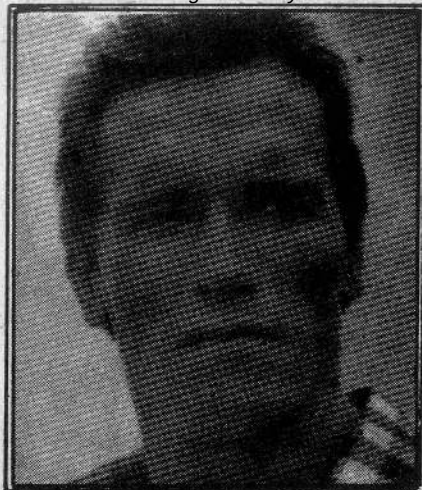
لاریولا

هانیچ "در سطح گرانترین اکتور را
است. از تولد بدو شک و شک از
بزرگترین و گرانترین بازیگران
و جهان را دارد. چنانچه ۶۰۰ -
سانتی Biceps می پس در مقابل
۵۵ سانتی از ستاره و ۱۹۸ متر
و ۱۱۵ کیلو گرام در مقابل ۸۳ -
متر و ۱۰۰ کیلو گرام ستاره ۱۰۰ -
در زنده کی تفاوت. عده ای و
فیل سینه ای ها لیون درین است
که از تولد به کک اندام زیبا و عضلا -
تاریخ سینه را یافته است اما ستاره
بعد از زود به سینه به صورت مشخص
به صورت پرورش اندام پرداخته
است. هوانی بدو شک و شک
هنر به درجه یک جهان است
که از دنیای صورت به سینه را آورده
است با وجودیکه سینه ایست
که "لیندا لاریولا" به گستر
ستاره فراده و کاراته باز معروف
جنگ فوری قبل از او به سینه آمده
لطفا ورق برگردانید

در جولای ۱۹۴۷ در سن یک سال
پس از "ستاره ستاره" فار -
اتریش در یک دهکده کوچک کستار
دانا که ها قرار داشت زاده شده
است. پدرش افسر پولیس بوده و او
مانند ستاره طفولیت پر از بازی
را گذراند. است. شهرت و -
نقش او در جهان سینه به سینه -
هیچ چیز مورد علاقه اش "پولیس
اندام" "بازی به سینه" که
او را محبوب عام و خاص ساخته است
میباشد. که پس از یکی از سینه
و گرانترین هنر به سینه گان
لیون است. "پولیس" از هر
بلغ به سینه دالتر به سینه
که طبعاً فاصله زیادی با ستاره
ستاره که صرف از فلم "بازی -
آهنی" ۱۲ میلیون دلار در یافه
نموده است دارد اما با سایر هنر -
ندان معروف چون "وینو" -
"استاره" "لیندا" و سینه

لاریولا





در تمام و به نفع روی آوردم و در اصل در يك جهان دیگر روی آوردم و به ویژه علاقه جغرافیای کلکسیون ها شدم.

کونی: تولد يك اسطوره.
کونی در حقیقت يك قهرمان افسانه بی روحیست که در سالهای ۱۹۳۰ توسط "هاوارد" نویسنده آمریکایی آفریده شده است و عوارضی که به روزی به الطی سینما پیش را در دو قسمت فیلم کونی در دهه هفتاد به دست آورد اولی کونی وحشی و دومی "کونی هرانگر" با تاهای من در فیلم "ارتولد با عکس" یکی از کارگردانان قسم تهیه فیلم کونی را گرفت که مدت يك سال برای آماده کی به تمرین پرداختم و روزانه تمرینات مشخص پرورش عضلات را دنبال میکردم. همچنان تمرینات با همسر را تحت نظر "کونی با ماسکی" که در فیلم فرمانده نظامیان است پیش میبرد. زمانیکه بالای صحنه برای نمایش حاضر شدم خود را از هر جهت آماده میدانستم.
به روزی فیلم اول کونی ضرورت تهیه فیلم دوم را ایجاب کرد. قهرمان اصلی همانا "کونی" قهرمان افسانه بی که دوازده هزار سال پیش از عصر ماضی است و با عجمه و دلیری میجنگد و است قهرمانی که در مقابل مارمظلم ۲ امتری و فوج عظیم

بقیه در صفحه ۸۶

با ورود در جهان سینما خواسته تا برای همیشه به دور مسابقات قهرمانی پرورش اندام که تا آنوقت در حدود ده بار مقام های جهانی آن را کسب نموده بود خط بکشد و برای بار آخر در يك فلم که از جریات مسابقات بزرگان "پرورش اندام" امریکا به کار برد بود اشتراک نمود و با به روزی به همه آخرین عنوانهای را نیز کسب کرد و در عمل با پرورش مورد علاقه اش هرگز وداع نگفت و راه سالو نهایی تمرین را به خود نبسته. ارتولد نه تنها به پرورش اندام علاقه ای اکتفا نکرده و به پل به تاهای کسب چهره: "ارتولد" و پرورش اندام "ارتولد" و پرورش اندام برای مردم و "ارتولد" و تناسب اندام برای زنان و ۰۰۰ دست یازیده است که از پرورش ترین کتابهای امریکا شمرده میشود و افزون بر دایر نمود

تتوینگ و "هرکول در زیمبارک" در ۱۹۲۰ و بعد در فلم "شخصی" از ساخته های "ربرت الیان" هنر نمای نمود. مگر حقیقتا آغاز اودر ۱۹۲۵ با نقش آفرینی در فلمی از ساخته های "بوب دلسون" کارگردان جوان سینما بود که از جریات تمرینات و مسابقات پرورش اندام تهیه میشد و درین فلم ارتولد طبعاً خود را راحت تر احساس میکرد و زیرا خود را در قالب خود میافت و قهرمان فلم هم او بود زیرا اوسا پر جوانان را که ضمیمه را از بودند و از جمله "ستلین" نوبی پای جهان پرورش اندام را نیز حذف میکند این فلم "طافه" و توانایی "نام دارد" ارتولد در این فلم لقب بهترین هنر پیشه تازه کار را از جانب مطبوعات کسب میکند:

سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

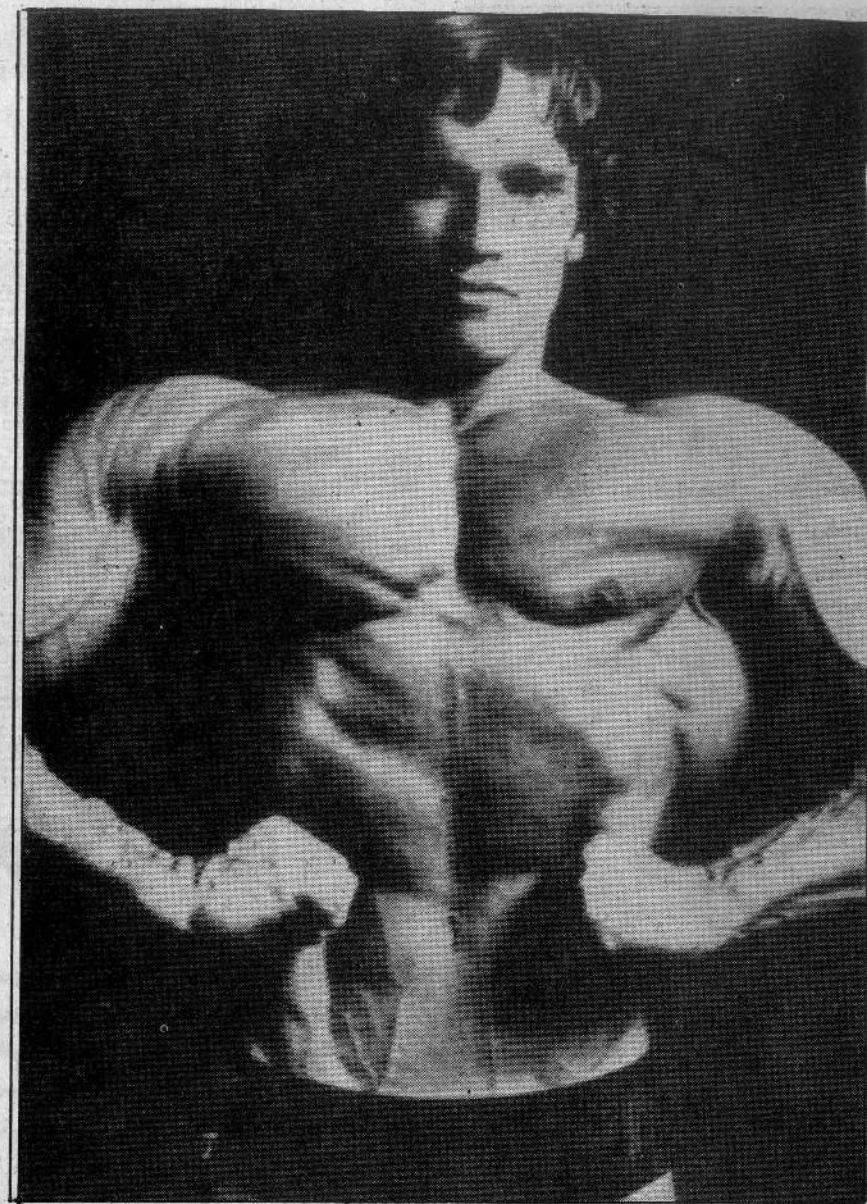
کفرانی ها: تفسیر مسابقات ورزشی راه اندازی نمایشات و پروگرام های تمریناتی در زندانها و برای اطفال محبوب نیز اقدام نموده است. "وقتی به ورزش روی آوردم هدف رسیدن به قهرمانی مطلق جهان در این رشته بود، مگر پرورش اندام آخرین امید نبود و بل وسيله می بود برای دست یازیدن به آرزوهای چهره: سینما، پول و مسابقات محلی و موفق در اجتماع و این دقیقاً متناسب بود برای من با داشتن لباس های فشن و زیبا موثر شک و ابارتها مجللو ۰۰۰ زمانیکه به مسابقات را وداع گفتم من هنر پیشگی را در پیش

"نقش آفرینی در فلم ها برایم دیگر گزین بزرگی را همراه داشتم زیرا در جریات مسابقات "پرورش اندام" (باید همه احساسات را مخفی داشت و تسلیم خاص را رعایت کرد آنجا صرف باید اندام و عضلات را به نمایش گذاشت و سپس من با چنین محلی خود گرفته ام اما در سینما برعکس باید به علاوه نمایش اندام احساسات را برانگیزد و بر خلاف پرورش اندام يك ورزش انفرادی است و در سینما باید به دیگران نیز مرتبط بود و به آنها نیز اندیشه و در آن جا تسلیم و اندام همه چیز نیست."

بود و من مجبوراً مدت دو ساعت با پای به خانه بر میگشتم. در ۱۹ ساله کی زمانیکه عسکر بودم برای مسابقات قهرمانی جوانان اروپا روانه "شتوتگارت" شدم. در برگشت مرا زندانی کردند اما وقتی دانستند که من عنوان "آقای عضلات اروپا" را در میان جوانان کسب نموده ام مرا رها کردند و از همان روز دانستم که آن طوری که من میخواستم روزگار هر قدری شدم.

بعد از آن برای ارتولد حرف مقام "آقای جهان" قابل دید بود پس و يك سال پس از به روزی اروپا بعضی کامهای اش را ضمن و استوار جانب عنوان قهرمانی جهان برداشت و نخستین به روزی اش را به دست آورد. سپس با پشت سر گذاشتن هفت ماهه دیگر عنوان قهرمان المپیک را کسب و فتح کرد و آن وقت به خواب -

دیده اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت پیش سینما بود.
"من میدانستم که برای من راه ستدیو های فصلبرداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهند کشاند."
در آغاز در فلم "ارتولد -



اند اما او با شکوهرت از آنان است. در دوران نو جهانی زمانیکه چارلز برانسون و کلیس ایستوود دو ستاره خوابهایش بودند طور تصادفی خود را در سالون "پرورش اندام" محله شان یافتند. این محلی بود که افزون بر پرورش اندام و مبارزه با خود چانس بود: "هنوز ۱۵ سال داشتم که به مبارزه با خود و زنده کی پرداختم. به این سبب به ورزش پرورش اندام روی آوردم و به سکوی افتخار "آقای جهان" می اندیشیدم و این خواب و آرزو به من نیروی پیشروی میداد



پوسیدگی دندان

از مجله: ((جهان طبابت)) چاپ
شماره: فوق العاده جنوری
۱۹۹۰

— عدم مراعات حفظ المصحه دندانها
— آماده گی واستعداد ساختن
دندان ها به معاب شدن : (ضعف)
مقاومت مینا که این خود ناشی از نقص
ساختن کیمیای آن است : مثلاً اگر
مقدار منرال ها به ویژه فلور آن کم
باشد (۱)

— نوع غذاهاي مصرفی : افراد در
استفاده از مواد غذایی شیرین و چسبنده
مانند مربا ، چاکلیت های نرم ، کیک
کلیج ، اکثریت میوه های پخته و
(ساجق) های بدون نمناغ مخصوصاً
باتیاندن پارچه ها یا بقایای این
مواد در فاصله بین دندان
— موجودیت میکروب های اسید ساز
رشته مانند :

تشکیل کاری یک پروسه بسیار طولانی
و تدریجیست . اگر حداقل تا سه -
ساعت پس از صرف غذا دندان ها
شسته و برس نشوند ، نخست در همان
قسمتی از مینا که آن جا لعاب دهن و

آخرین آمار انستیتوت مرکزی طب
دندان اتحاد شوروی وانگلستان
ثبت ساخت که از لحاظ کثرت وقوع
پوسیده گی دندان با کاری با هیچ
بیماری قابل مقایسه نیست .
کاری با (کرم خورده گی دندان)
مرض مغرب کننده ، نام ریاضتی
دندان است که در اثر آن تیلور قسمتی
های تکلی و ساختن های مغربی
دندان از بین میرود .

اسباب و تکوین مرض : کاری در اثر
اشتراک شماری از اسباب و فکوری های
مساهم سازنده به وجود می آید از آن
جمله :

بقایای غذایی موجود است (مثلاً سطوح
بین دو دندان ، فرو رفته گی های خطی
و طبیعی دندان) یک قشر نازک پسوده
مانند اندکی بوناک از ترکیب پروتئین
های کوچک لعاب دهن و مواد غذایی
به میان می آید که بستر نگهداشت و -
تغذیه میکروب ها در وسط قشر به شکل
یک بلیک مجتمع درآمده و اسید های -
ضعیف لاکتیک و تیزاب سرکه را به وجود
می آورند که در نتیجه تاثير آن ها اول
یک تغییر بسیار جزئی (فرو رفته گی های
جال مانند و خلاهای میکروسکوپی که اما
پیشرونده) در سطح مینا شروع میشود .
افراد بسیار حساس یک درشتی خفیف
را توسط زبان خود احساس نموده
میتوانند (و این مناجب ترین وقت
تماس گرفتن با ستوماتولوگ یا داکتر
دندان است) به زودی در خلاها و
فرو رفته گی ها مواد غذایی جا گرفته
رنگ مینا زرد میشود و پس از ۴۸ ساعت
به نضاری مبدل میگردد (اماد رمتا -

برای جلوگیری از پوسیدن دندان‌هایتان حداقل روزانه دو بار آن‌ها را بررسی نمایید.

- با مرض فک بالایی یا پاهانی و اساج مجاور را شامل شده به اوستیومیلیت و فلکتوم منجمد که ایجاب جراحی عاجل را منماید.

- ویا پروسه التهابی ظاهر آ را م شده مرکز مغنی زمین برای منته شده آید به وجود می آید که ممکن زمانی فعال شده و امراض قلب، دماغ، استخوان و گردن‌ها را به وجود می آورد.

امروز ثابت شده است که تیزبهای رفیق جوف دهن و توکسین‌ها واسید های حاصله از میکروب‌های رفته مانند با مالیکول‌های پروتینی موجود در سازه، پاک مخلق کیمایی چند قبه دارای قوه بلند تخریب ران تشکیل می‌دهد. مخلق پاک شده تلهو قسمی می‌تواند تخریب و منحل نموده و بخت مواد آهکی آن سبب میشود.

وقایع پیشگیری:

- در رشت دندان‌ها کوچکتر غفلت نشود. حد اقل روزانه دو بار (صبح پیش از ناشتا و شب قبل از استراحت) بررسی کردن دندان‌ها حتمیت مدد بررسی کردن نباید گذشت از چهار دقیقه باشد.

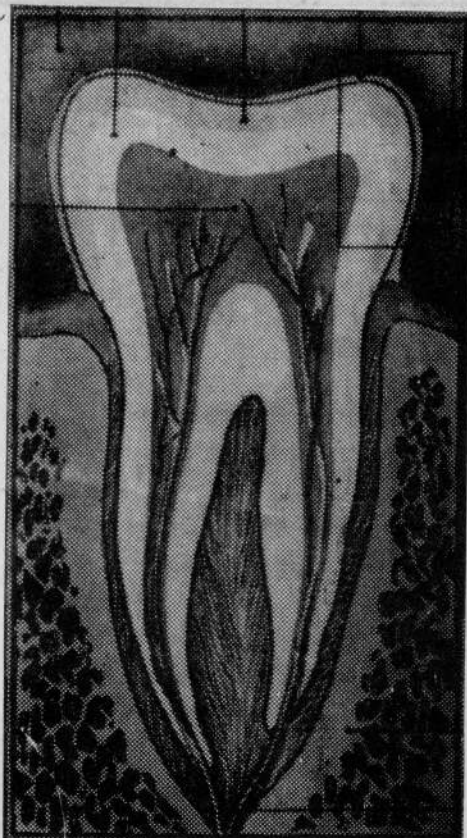
- کولی کردن دهن بعد از خوردن غذا هرچه زودتر با آب گرم.

- در صورت امکان، جویدن سبب برای حد اقل (۳-۵) دقیقه پس از غذا خوردن دایمی سبب‌ها خود به خود باعث پاک شدن دندان میشود. در ریه دوقته غذا چاکلیت یا شیرینی (مخصوصاً بدون جای و میامه) صرف نشود.

- تطبیق تابلیت‌های فلور برای اطفال کمتر از سه ساله (زیر ادرسه سال اول حیات مقدار فلوراید اطفال بسیار کم میباشد).

- استعمال کرم دندان‌های فلوراید دار برای یک هفته متواتر.

(چهارده بار) پس هر دو ماه برای اطفال بالاتر از سه سال و کاهلان.



دین سگرت و اشخاصی که زیاد جایی و قهوه و نوشابه‌های رنگه می‌نوشند می‌تواند رنگ سیاه را به خود بگیرد.

فروخته‌گی‌ها با هم وصل شده و عمیق‌تر میشوند. با آن که تیزاب‌های سرکه و لاکتیک ضعیفند اما تماس دوا مدارشان منزال‌های سطح مینا را از بین برده با تخریب قسمی آن سوزی ماده اساسی و عمیق‌ترین دندان راه می‌گشاید. این مرحله دوشانه مشخص و وصفی دارد:

اول: دندان در برابر مغزشیاه کیمایی بسیار ضعیف و حساس میگردد. دم: سردی (چه در اثر تنفس هوای سرد، چه نوشیدن مایعات سرد) و شیریانی شدید آرد را به وجود می‌آورد.

اگر در این صفحه نزد ستوما تولوگ

مراجعه نشود، مواد زهری واسیدی میکروب‌ها به داخل دندان نفوذ نموده حادثه و خیم ((پولپیت حاد)) را میسازد که وصف عده آن درد -

نبضانی و موجه موجه دندان است.

در اوایل با سردی (تنفسی یا غذایی)

زیاد میگردد. مگر پس از (۲۴-۳۶) -

ساعت دیگر دندان در برابر غذاها و گرم به درد می‌آید (نه سردی) و این

نشاندنده پیشرفت حادثه التهاب -

بیمت زیرا عصب دندان کاملاً برهنه

شده از بین میرود. جوف از چرک سلو

گردیده و در اثر گرمی جریان‌های جوف

متوسع میشوند در نتیجه نسج اطراف

دند را تخریب میکند و تخریب سبب

درد شدید میگردد. اگر مرض در این

حالت توقف داده نشود، التهاب

از دندان خارج شده، ساختمان‌های

مجاور را در بر میگیرد و مرض نمیتواند

چیزی را بوجود آورد چون درد زجر آوری

تحرک میشود (حتی تماس زبان درد -

ناک است) در ظرف کمتر از هشت سا-

عت درد به سمت گوش، چشم و شقیقه

همان طرف انتشار نموده و با پیشرفت زیاد

و خطر احتمالی را باری آورد:

جوایز اسکار ۱۹۸۹



بهترین فیلم سال

اینجاست که راننده ی سياهو به با نان "هوك كالورن" "پاپا ری" مورگان فرین" وارد ماجرا می شود. او ۶۰ سال سن دارد و شخصیتی محکم خود می جهد وی از همسرش طلاق گرفته و هر کاری را با صبر و حوصله ای تمام انجام می دهد. مشخص است که در ابتدا دوستی بین راننده و بوه زن شکل نمی گیرد و چرا که هر دو شخصیتی بی نیاز دیگری می بینند. به بوه خانم "دیزی" معتقد است که "هوك كالورن" با ورود به زندگی او جنبه ای از جنبه های مختلف زندگی مستقل گشته ای او را نفی کرده است اما به تدریج و با گذشت زمان و دوری اینک تنها گرا طی ۲۰ سال تغییراتی را در جامعه ی جنوب امریکا و بریز اتفاقاتی را در روابط سفید پوستان و سياهوستان این مناطق نمایان می شود. دوستی نزدیک و محبتی برادرانه بین این دو کاراکتر به وجود می آید و دوستی که می تواند تا پایان عمر آنها به طول انجامد باید گفته که پس از تشاهی این فیلم که دادن نمره بقیه در صفحه (۹۴)

پیشه "ظاهر می شود که از خصوصیات همه اش استقلال طلبی و سرسختی بودن است و زنی مرفه و ساکن ایالات جنوبی امریکا است که اصرار دارد تمام کارهای را شخصا انجام دهد و می گوید که به کمک هیچکس احتیاج ندارد. اما یک روز وقتی بوه را کار می دهد سال ۱۹۹۸ خود را می راند تئوکر حواس خود را از دست می دهد و موقتاً با اعتیادها به دیوار باغ هسایه می کشد و خانم "دیزی" از این سانه به هر طریق جان سالم به در می برد اما پسر او که صاحب یک کارخانه است و "پولی" نامیده می شود "پاپا ری" توان می کشد که نامزد اسکار نقش دوم مرد شده بود "به شدت نگران سلامتی مادرش در روزهای آینده می شود و می بیند که مادرش هنوز ادعای می کند که کاملاً قادر است از عهده ی کارهای شخصی خود برآید و او بدون توجه به حرفهای مادر راننده ای شخصی برای وی استخدام می کند تا به همین ترتیب خطرات ناشی از رانندگی را از او دور کند.

فیلم رانندگی برای خانم دیزی که بهترین فیلم امریکایی سال ۱۹۸۹ - شناخته شد با کارگردانی "بروس برنسون" "فلساز اسکرالایی ساکن امریکا و بازی "جسیکا تانندی" "امورگان فرین" و "دان ایگره" در رول های اصلی به طول یک ساعت و ۳۷ دقیقه ما جرای چنین دارد: فیلمی نیمه دراماتیک و احساسی با طنز پردازی های ظریف و نگاه به گاه که دوستی طویل المدتی را که به کندی اما باثبات بین یک زن سن سفید پوست و بوه و یک راننده ی سياهو است طلاق گرفته از همسرش شکل می گیرد به معنوی تشاهی می گذارد. یک منتقد در اروپا این فیلم را "فیلمی ملایم و گرم درباره ی مردمانی ملایم و خون گرم" توصیف کرده است. شیوه ی ساخت و پرداخت خت فیلم طرق قدیمی ساخت فیلمهای محبوب هالیوود را در اذهان زنده می کند اما هر حال محاصل کار هنر است. توجه زیادی که از سوی مجامع سینمایی خارجی به امریکاییست به این فیلم شده و در نتیجه ی آن سه جایزه گولدن گلوب و گوی زی به آن تعلق گرفت خبر از اعتباری می داد که گردانندگان جوایز اسکار نیز برای آن قابل می شدند. خانم "جسیکا تانندی" در این فیلم در رول "دیزی ورتان" زن ۲۲ ساله ای "۱ سال کثرت از سن واقعی هنر

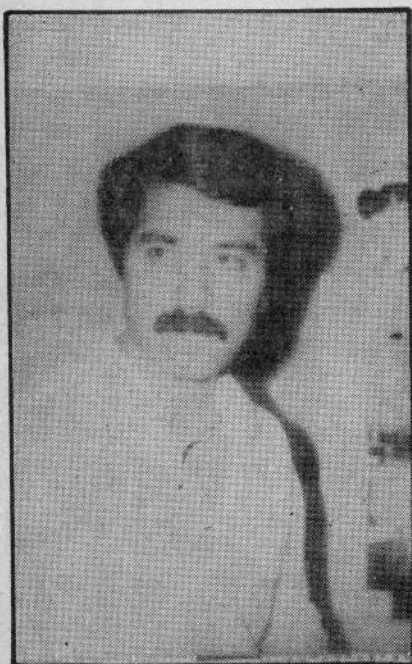
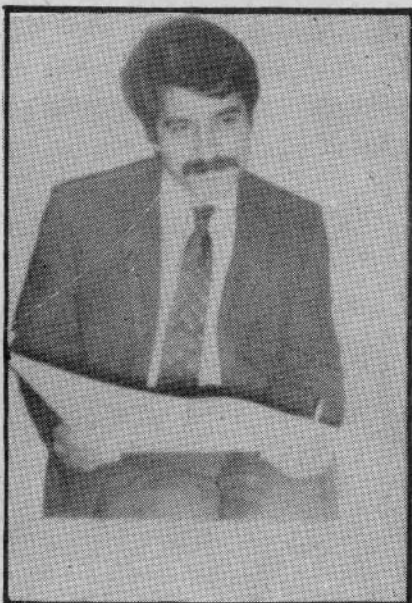
"جمعه موسیقی" ساخته ی "کاستا-کاوراس" به شدت جلب نظر کرد. - صده ای نیز از "پانولین کالینز" که با بازی در فیلم "شرلی والین تایسن" رخشیده بود حمایت می کردند اما آکادمی علوم سینمایی امریکا با رجوع به آرای اخذ شده از بیش از ۶۰۰۰ ن عضو خود جایزه را به خانم "تانندی" اهدا کرد. اما برای بودن جایزه بهترین فیلم سال ه نزدیک ترین رقابت را با فیلم "رانندگی برای خانم دیزی" "میل روز چهارم جنوری" به کارگردانی "اولیور استون" داشت. فیلم اول نامزد ۹ جایزه اسکار شده بود که در نهایت ۴ عدد آنرا به خود و فیلم "میل روز چهارم جنوری" برای ۸ جایزه کاندیدا شده بود که فقط به یک جایزه دست یافت. این جایزه ه جایزه اسکار بهترین کارگردانی بود که نصیب "او-لیور استون" ۴۵ ساله شد. ناگفته نماند که جایزه مزبور دومین جایزه ی اسکار بهترین کارگردانی است که در عرض چهار سال نصیب این فلمساز برجسته می شود و از این بابت وی را همدیف با بزرگترین فلمسازان تاریخ قرار می دهد. "استون" چهار سال پیش به خاطر ساختن فیلم عالی "جوخه" نیز اسکار بهترین کارگردانی را از آن خود کرده بود.

نقد د. صفحه (۹۲)

هنریشه زن سال را از سوی دو مجمع منتقدین نهورک و لس آنجلس نصیب او ساخته بود و دیگری "جسیکا لانگ" که با بازی در نقش یک وکیل زن در فیلم

"بهترین فیلم: رانندگی برای خانم دیزی"
"بهترین کارگردان: "اولیور-استون"
"برای فیلم "میل روز چهارم جنوری"
"بهترین هنریشه مرد نقش اول: "دانی یل دی لوکس"
"برای فیلم "پای چپ من"
"بهترین هنریشه زن نقش اول: "جسیکا تانندی"
"برای فیلم "رانندگی-برای خانم دیزی"
"بهترین هنریشه مرد نقش دوم: "دنزل واشینگتن"
"برای فیلم "افتخار"
"بهترین هنریشه زن نقش دوم: "برند انریک"
"برای فیلم "پای چپ من"
"بهترین فلمنامه ی اوپن سال: "تام شولین"
"برای فیلم "جامعه ی شعرای مرده"
"بهترین فلمنامه اقتباس شده: "آلفرد اوری"
"برای فیلم "رانندگی-برای خانم دیزی"
"بهترین فیلم خارجی: "خبر امریکایی"
"سینما پارادیزو" از ایتالیا.

دوشنبه شب ۶ حمل جوایز اسکار سال ۱۹۸۹ سنمای امریکا و جهان در تالار بزرگ هنری شهر لس آنجلس به برندگان اهدا کردید. این شخصیت و دومین دوره ی اهدای جوایز اسکار بود که عمدتاً و طبق سنت بزرگترین پاداش سینمایی جهان محسوب می گردد. مراسم ۲۲۰ دقیقه ای منوط از طریق شبکه های تلویزیونی بطور مستقیم برای ۴۰ کشور دنیا پخش شد. فیلم "راننده گی برای خانم دیزی" با به روایتی: گر دادن خانم دیزی اسکار بهترین فیلم سال را به خود اختصاص داد. این فیلم که از بار در ماه دسامبر سال ۱۹۸۹ در سینما های امریکا و کانادا عرضه شد. هنگامی که خانم "تانندی" برای دریافت جایزه اش گام بر روی صحنه گذاشت. خطاب به حضار و تشاهی گران تلویزیونی گفت: "هرگز فکر نمی کردم روزی در چنین مرتبه ای قرار گیرم و برکار من چنین اوج و قرب نهند. از شادی در پوست خود نمی گنجم." رقیبای صده ی خانم "تانندی" - برای دریافت اسکار بهترین بازیگر زن نقش اول ه دو تن بودند: یکی "میشل فایفر" که بازی درخشانش در فیلم "پسران افسانه ای بیگم" در رول یک آواز خوان ه جوایز بهترین

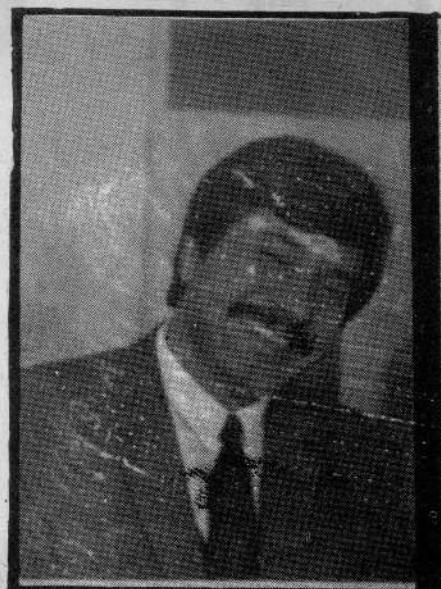


بازی کرده اید ؟
 - بل در فیلم "بهار موفد" نقش
 داشتم .

- برای يك سينما گره هنگام فلمبرداری
 چي خاطراتي ميتواند اتفاق بيفتد ؟
 - زنده كي يك سينما گره همه اش خا-
 طره است . براي تان قصه كتم كه يك رختي
 به تاشكند دعوت بوديم . اصلاً منسر
 نفر مي بود و ولي من در آن جا تقاضا
 كردم تا كمري مي در اختيارم بگذارند كه
 از زندگي اطفال افغاني كه در آن جا -
 درس ميخوانند - فلمبرداري كتم . كمري
 رايه اختيارم گذاشتند در آن جا فلمبر-
 داري كردم . سپس به دوشنبه آمديم در
 آن جا نيز فلمبرداري كردم و در ضمن -

يك فلمبرداز مجرب نيز در آن جا
 با من توظيف شد او هم خواست كه
 فلمبرداري كند . او با مفرق ميگردد
 و تصوير ميگرفت و ما تعجب ميكرديم سر
 انجام موسي را دشمن و حبيب طلوع
 از ميخ خواهش كردند كه من خودم
 فلمبرداري كتم زيرا با مفرق كردن زياد -
 رخت ما ضايع شده بود . من كمري را گرفتم
 فلمبرداري كردم . فلمبرداري تمام شد
 و فلم به لا برتوار رفت . فرداي آن روز با
 رهنس سينما توگرافي و دوستان خودم يك
 جا به تالار سينما رفتيم و فلم را تماشا كر-
 ديم متحافانه يك شاد هم از آن فلمبرداز
 مجرب درست وليكنه نيامده بود
 رختي تالار رفتن شد همه با تعجب به
 سوي من نگرستند و از من ميپرسيده
 كه در كجا تحصيل كرده ام و هر چنينه
 ميگفتم درين رشته تحصيلي ندارم و باور
 نميكرده ميگفتند بايد در ماسكو تحصيل
 كرده باشم و دوستانم "موسي را دشمن
 و حبيب طلوع" با خوشي رهنس را ميپرس-
 يدند .

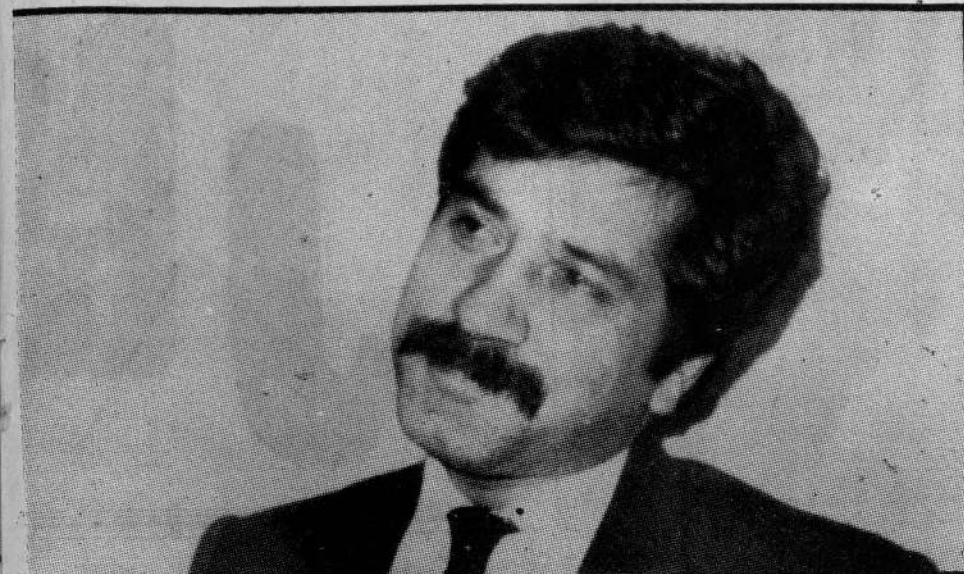
- چي كار تازه مي رويده است دارند ؟
 - فلم تازه مي به نام "مكوت" را زير كار
 دارم .
 - اگر بر سفي آخريتم را كنجكاري و -
 كستلخي تلقى نميكنيد ؟ اندكي در ميور
 رفته كي شخصي تان نيز صحبت كنيد ؟
 - از دواج كرده ام . سه بچه . قصه اول
 دارم كه هر سه تن شان در برخي از فلم
 ها نقشهايي را بازی كرده اند .



كه جز يكي دو فلم داستاني و سينمايي
 ويكي دو فلم تلويزيوني و ديگر هيچ فلم
 ما دور نمانده است به اين معني كه
 فلم مطابق او ضايع و احوال كشور و مطابق
 به پاليسي روز ساخته شده كه اينكاش فلم
 هاي خوب فلكتور يك و محلي وطن خوشا
 ما ساخته ميفد و نشر ميفد تا چاي فلم
 هاي ميقدل تجارتي . خارجي را ميگردد
 ما تازه تصميم گرفته ايم تا فلم هاي انجا -

هنرمند بايد هدفمند باشد

هي - محيطي كه براي پيونده ما پنهان شده
 باغسد بمانم .
 - فلم هاي ما چرا نقش نميگردد ؟
 دارند ؟
 - فلم هاي تلويزيوني ظالماً طور است
 كه ما به خاطر سهولت كار و روي سست
 آواز را بگوييم . لذا از آن جايي كه ما يك
 ها زياد دقيق نيست و از جاني هم
 مشكل ليستگ وجود دارد . لذا آواز
 مفرق ميباشد .
 - آيا گاهي خودتان نيز در فلم نقش



صق و پهن چي نوع بوده اند ؟
 - اگر چه پاسخ اين پرسش بهر چه
 مسؤولين افغان فلم تعلق ميگردد
 ولي منحيث يك سينما گر . ميتوانم بگويم
 كه محصولات اين مدت زمان واقعا
 خوب بوده و براي آينده نيز اميد بهي
 ميباشد .
 - به مثابه يك سينما گر . سينما آن چه
 را كه است بايد تصوير بدهد و يا آن

سينما روي آورده اند . چهره هاي تازه
 و با استعداد ديگري را نيز جذب كند
 تا سينما انحصاري نباشد . و ما خود -
 ميدانيد اگر در يك هفته سه فلم نشر ميود
 و در همه آن همان يك هنر پيشه باشد آيا
 براي تماشاگر دليگر نخواهد بود .
 خوب اگر افزونتر از اين بگوييم . فكريستكم
 درست نخواهد بود . ولي يك چيزي
 را بايد ياد آور شوم كه بياير ما فلتمان در

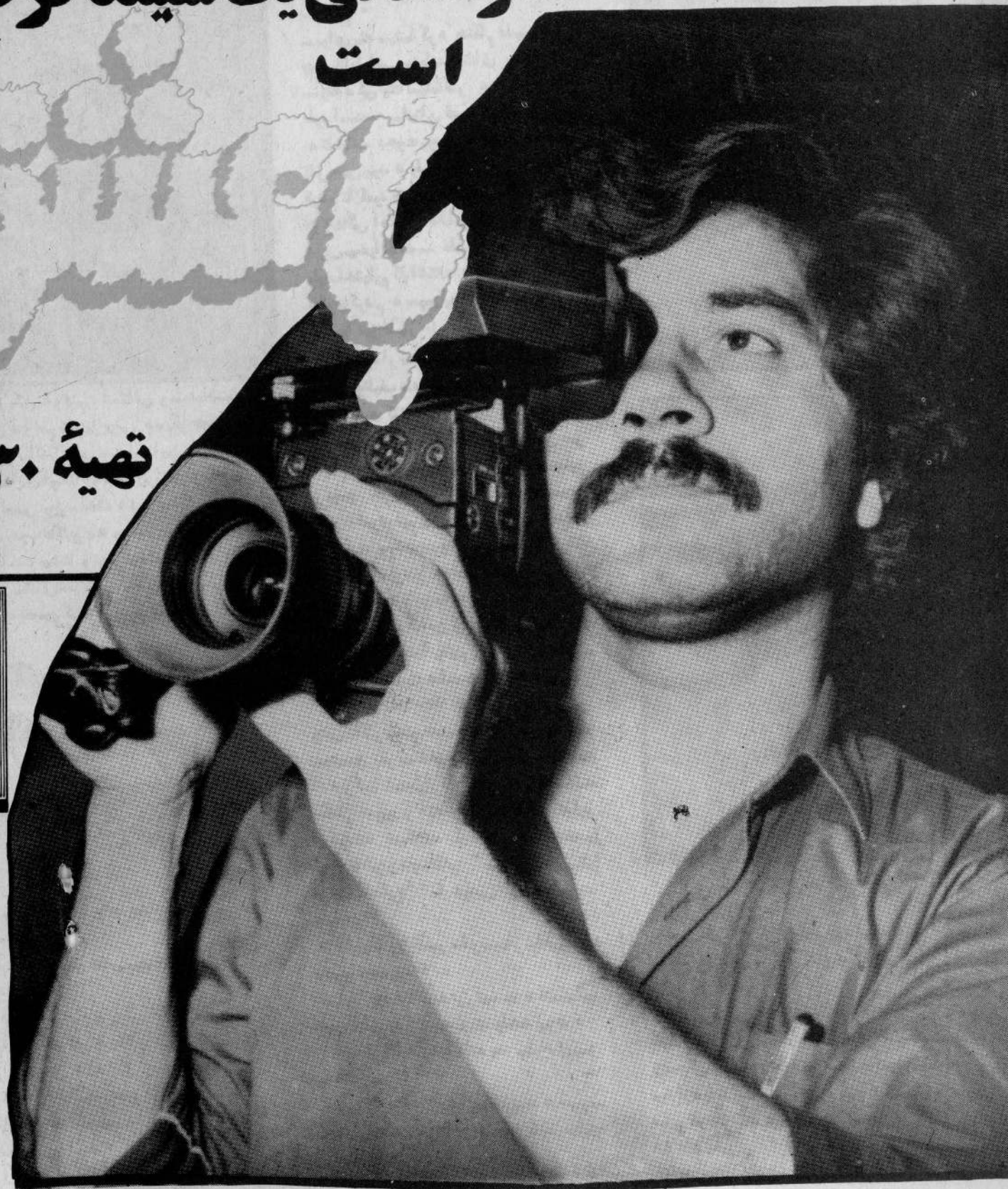
- هراس از چي و از چي كسي ؟
 - هراس از نقد و انتقاد .
 - آيا گاهي فلم هاي شما نقد شده اند ؟
 - براي نخستين مرتبه فلم هنري " به -
 سوي لانه " كه پس از اعلان مفي صالحه
 ملي تهيه كرده بودم از طرف برخي از -
 سينما گران و منتقدين مانقد شد . هر
 چند كه كسي ها وكاستي هاي آن را
 به رغم ميگفتند . من نهايت خوشي
 و راضي بودم . زيرا به نظر من نقد در
 سينما و ديگر كارهاي هنري و پگانه راه
 بهر رين رفت از كاستي ها و كسي هاست .
 - عبادر آشار صحبت خوشي گفتيد
 كه با داشتن علاقه و اندیشه مي به
 سينما آيد و ميگوييد كارهاي شمر بخش
 رايه انجام برسانيد در حاليكه گروهي
 ميگويند در سينماي ما اصلاً حقيقتي
 وجود ندارد يعني كه كار شمر به منظور
 بهرود فلسفازي صورت نميگردد ؟
 - اندیشه و خودش ايجاد كراست
 من با اطمينان گفته ميتوانم كساني كه
 در سينماي ما وجود دارند با درك رسا -
 لت خوشي در قبال سينماي ما مينانديند
 اين سينما گران ما بار سالندين كه دار-
 ند . با آرزوي ندي تلاش مينانيد تا يك
 سينماي بهالستيك وواقعي را در كشور به
 ميان آورده و آن را هويت ببخشند .
 - آيا واقعت دارد كه در سينماي ما بهرتر
 به واسطه وسيله اعتبار قابل ميعود . تا
 به استعداد ؟

- نه به هيچ صورت واقعت ندارد
 شما ميندانيد رختي كه فلتمان نوشته ميعود
 تپ و كركتر ها در آن بر جسته و تفريح
 ميعود امكان ندارد . آن تهبي كه در -
 فلتمان تشريح شده . آن را تفهيم داده
 و به كسي كه عهده دارد و ميگردد .
 فلان كارگردان به من نقش نيهده
 نقش داده شود درين صورت من فكر ميكنم
 بايد از فلتمان نهبي دوباره خواسته
 شود تا تپ و يا كركتر را دوباره تفهيم
 بدهد .
 كارگردانان ما چون انجنير لطيف
 سعيد اوركزي و فقير نهبي و جوانفيسر
 حيدري و واحد نظري و شبان و عليل
 و ديگران همه شان آرزو مند اين استند كه
 در پهلوي ساير هنر پيشه هايي كه به

چه را كه بايد باغسد ؟
 - چون سينماي ما يك سينماي چي
 و بهالستيك است نه سينماي -
 تجارتي . لذا با شناخت از جامعه فلم
 ها بهرود ميعود .
 - ما فلم هاي بسيار خوب داريم و ولي
 هر كدام آن ها چرا صرف يك بار نشر
 ميعود آيا نميعود كه به چاي فلم هاي
 خارجي ساخته هاي كشور خود را بهرتم ؟
 - به پاسخ اين پرسش تان بايد بگويم

كشورهاي خارجي حتي از هنر پيشه هاي
 كشور هاي جهت بازی در فلم دعوت
 بعمل مي آيد . ولي درين جا هيچ كه
 يك هنر پيشه نام كند . بعد متوقع
 است كه در هر فلم براي نقش داده -
 ميود و اين رانيدانند كه آياتپ و كركتر
 مطابق به همه فلتمان ها ميباشد يانه
 رختي براي نقش داده نميد . آن رخت
 خود تان مينانيد . . .
 - محصولات سينمايي ما از نظر فلسفي

عبیدورکزی همه زنده گی یک سینما گر خاطره است



تهیه ۳۰ فیلم مستند در مدت کوتاه

کار هنرمند، از زندگی او جدا نیست. شاید آن کسی که خود را می بیند و علاقه به هنر سینما را در خودش احساس می کند، همان گونه که امروز اطفال او را به یاد این هنرند.

فرض می کنیم به دفتر کار عبید اورکزی که در بخش تهیه فیلم های داستانی و مستند تلویزیون نامش سرزبانهاست می رویم. وی او را سخت مصروف می بینیم. بار اول معتقد به این مفهوم که هنرندان به ویژه سینماگران واقعا' آنها نهایی مصروفی هستند.

عبید اورکزی، تجربه هایش را در زمینه

و غم رهای همان روز به کار آغاز کردم. قدر آن زمان یک پایه کمره دیدم. یعنی همان وجود داشت و از سوی دیگر پروگرام ها و برنامه های روتین تلویزیون هم نهاد بود. وی از آن جایی که من علاقه مند بودم و داشتن یک اندیشه انسانی کار را آغاز کرده بودم و همچنان با تشویق دوستان خوبی که در پهلوی من بودند، مانند "حیات، نورالله صدیقی، فیض الدین فروغ" و دیگران، با تلاش کارهایم را پیش می بردم. در طول روز برنامه های گوناگونی ثبت می کردم که دوب



فلسازی در تلویزیون به دست آورده و بر کارترین فیلمبردار در بخش تلویزیون است.

آغاز کار عبید اورکزی در رادیو بوده است. در شعبه درام و دپالوک و تشیل رادیو تا سال ۱۳۵۷ وظیفه اجرا نموده. سپس احساس و علاقه ای که به کمره داشته از یک سو و کمک و تشویق دوستان و همکاران از سوی دیگری را جرات بخشید تا رسماً در تقرر خود به کار دلخواهش اقدام نماید. خودش در زمینه میگوید:

روی این منظور، درخواستی به ریاست تخنیک تلویزیون کردم و ویس ریاست تخنیک می پذیرفت.

چرا؟ زیرا که من مسلکی نبودم و باید کسرم. من تلویزیون یک آدم تخنیک می بود ولی من باز هم اصرار ورزیدم و هراس نمی داشتم. من و آنان را و داشت تاهیتی تعیین کرده و از من امتحان بگیرد که سرانجام از من امتحان گرفته شد و خوشبختانه امتحان موفقانه سپری گردید.

مستانم و کسانی که با من همکاری بودند. ما از زمان زیاد خوشنود بودند. حتی مکتوب های سیاسی آمیزی به اداره ما می رسید. کار ساختن فیلم هنری را چقدر وقت آغاز کردید؟

در سال ۱۳۵۸ با برادریم سعید اورکزی ساختن فیلم هنری را آغاز کردیم. همچنان با همکاران ما، پارچه های تیشلی و راپورتاژها را فیلمبرداری می کردیم. اولین فیلم هنری را که ساختیم و کدام بود؟

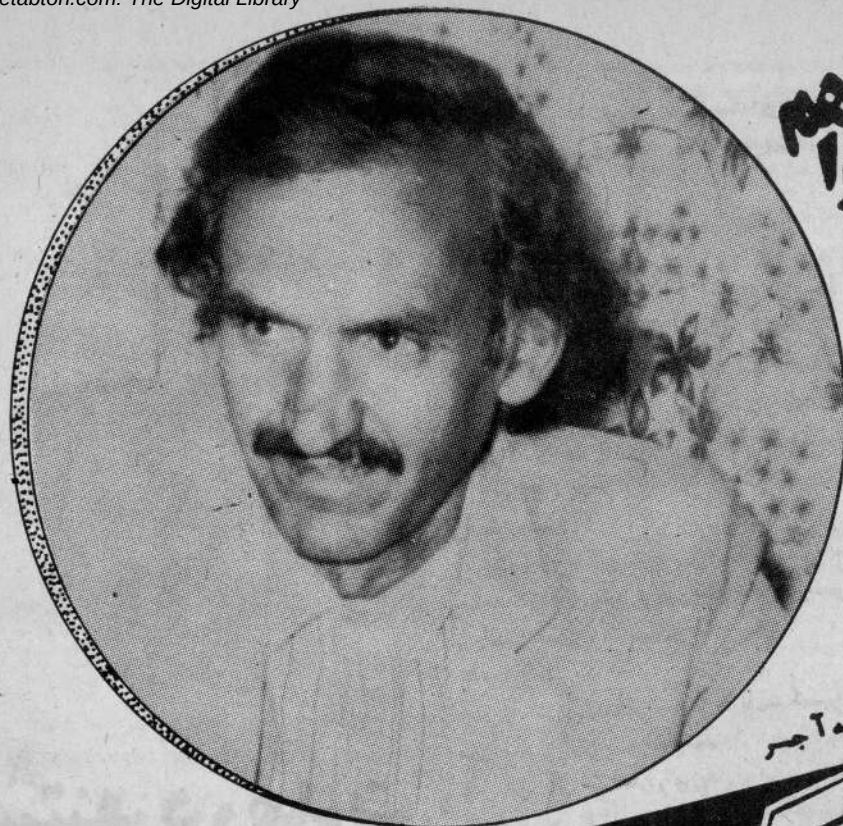
در سال ۱۳۶۰ فیلم هنری "کفر" را در ولایت بلخ فیلمبرداری کردیم. فیلمهای دیگری چون "شکوه پیریزی"، احساس راستین، تنگی هشی، سر بلند، صبح سپید، آب، با هم برای آینده، نوای فحلاق، یولداش همه سوی لانه هفت، اندوه مادر، عاصی، رنگه خون، میوانه و همچنان فیلم هایی را که خودم کارگردانی کرده ام و عبارتند از یولداش (که هم کارگردان و هم فیلمبردار آن بودم)، به سوی لانه یگانه فرزند، میوانه و فرجام که امور تهیه آن نیز به دوش من بوده است. و در حدود "۳۰" فیلم مستند ساخته ام از آغاز برنامه نظامی و سه سال پیاپی را پورتاژها و گزارشهایی از تمام قلمه ها و جزئیاتهای قوای مسلح ثبت و هم از نقاط مختلف کشور فیلم هایی تهیه و به دست نشر سپرده ام.

چرا واقعا' نهاد کار کرده اید و آیا از آن چه انجام داده اید، راضی هستید؟

می توانم بگویم که تاکنون موفق نبوده ام همیشه در زنده گی یک آرزو دارم که روزی بتوانم یک فیلمبردار موفق شوم. هنوز در پشته اول زنده گی قرار ندارم. میخواهم قدم به قدم پیش بروم.

و همیشه برای همکاران اداره خود نیز گفته ام که در زنده گی هدف محسوس داشته باشند. شاید کسی بخواهد فیلمبردار باشد، کمره بین باشد و یا فیلمنامه نویس باشد، باید هدفمندانه کار کند و در کار خود دقیق باشد. در راهی که انتخاب کرده، بدون هراس پاهای محسوس کار هنری خود را پیش ببرد.

لطفاً ورق بگردانید



مجید سیند : میخوام سبک ویژه خود را داشته باشم

مباحثه از ذکاء جبر

سیند از «کوه دستور»

وباری صحبتی داریم با سه تار نواز
ماهرمان مجید سیند که ۳۰ ساله، ۳۰ ساله
شبانه تک نوازی سه تار را در صفحه
تلویزیون به تماشا نشسته ایم. سه تار
نوازی های او افزون بر آن چه هر روز بسا
هنرمندان در سته یوهای راد پوتلویزیون
مینوازند. درایت، مهارت و هنر آفرینی
اورانشان میدهد.

سرافش را در ریاست راد پوتلویزیون
میگیریم و با او گفت و شنودی را آغاز میکنم که
ایندک آن را با شما در میان میگذارم.
چرا از همه آلات موسیقی، سه تار
را انتخاب کرده اید.

وقتی شاگرد مکتب بودم، به موسیقی
سخت دل بسته بودم تا آن جاکه روی میز
درسی رسم طبله رامیکشیدم. و در ساعات
بیکاری روی میز طبله مینواختم. وقتی کور-
سی جهت آموزش موسیقی به ابتکار استاد
بزرگ موسیقار ما (استاد سراهنگ) ایجاد
شد. شامل آن کورس شدیم و مدت شش ماه
در مورد موسیقی آلات موسیقی کم و بیش
چیزهایی آموختم و این که چرا اله، سه تار
را انتخاب کردم، تماشای یک فلم هندی

به نام (کوه نور) بود که اکشن سه تار
نواز آن (دلیپ کمار) بود. اما سه تار را-
استاد عبدالحلیم جعفر نواخته بود و من
چنان تحت تأثیر آن قرار گرفتم که بسا
بشتکار و تلاش و آموزش و تمرین به آن چس-
میخواستم، در یک هفته به آن قدم رسیدم.
چون گونه آغاز کردید.

نزد هنرمند بزرگ (استاد سراهنگ)
زانو زدم و خواستار آموزش در مورد موسیقی
واله موسیقی سه تار شدم که آن استاد
بزرگ نهایت در زمینه آموزش آن کمک و یارم
رسانید و همچنان با دستنایی و مطالعات
کتاب های که در رابطه فن و طرز آموختن
سه تار به چاپ رسیده، خود را آشنا
ساختم و استاده بردم.

در مورد بیدایش و قدمت سه تار در
داخل و خارج کشور چی حرف های دارید.
اصلاً سه تار از اختراعات امیر خسرو
بلخی دهلویست که در کشور هند به وجود
آمد و تکامل یافت، در افغانستان در زمان
سلطنت امان الله رواج یافت و آموزش آن

را به هندوستان در کشور ما استاد هندی
به نام معراج الدین خان تدریس کرد و
شاگردان بیشمار تربیه کرد.

چند مکتب سه تار وجود دارد و شما
خود پیرو کدام مکتب هستید.

دو مکتب سه تار وجود دارد. به نام
(معیار) و (اوتوا) من هم مکتب را
آموخته ام و میتوانم به هر دو سبک سه تار
بنوانم، اما میخواهم سبک مشخص و ویژه
خود را داشته باشم.

چرا سه تار نوازی در کشور ما طوری شاید
و باید رواج ندارد.

سه تار، یکی از آلات موسیقی کلاسیک
است و موسیقی لایت کمتر نواخته میشود، اما
در کشور ما بیشتر از نواختن لایت استفاده
میشود، در حالی که یک سه تار نواز نرزیه

بقیه در صفحه (۹۱)

چمن : یوهنرمند ته د هرڅه دمخه د هنري اخلاقو لړل ضروری دی



مرکه کوونکی د لهرم

حاجی چمن د یو هنري کورنۍ چمن

کله یی چی گوتی طبلې ته ورزیږي
شی یوه دنیا خوښی اوافسون فضا پاکه
کړي . د لاسونو د گوتو سحر اوجاد ویی
د انسان روح آرامی ښوونکی افیزي
لاندې راوړی په رشتیا دده لاسونه
خوږمه د احساساتو پارونکی بارز شته او
باقدر ته دي .

د حاجی چمن سره - چی همیشرد
بسرلی د چمن په خیر شین اوځندان -
لیدل کینږي . د موسیقۍ په ریاست کسی
مخامخ کینم . د لنډ روښنه وروسته د
مرکې بلنه ورکړم چی په ډیر صمیمت سره
حاضر سږي . داسی په خبرو پیل کوو :
- کله چی تاسی د تلویزیون په پرده وینو
همیش خوږ اوځندان یاست . آیا د
هنرد ساحی څخه ... دداسی حال
کی چی موسکایی په شونډو بریښی زما
خبره بري کوي اوای :

- په مطلب مو وپوهیدم . یوهنرمند ته
د هرڅه دمخه لازم دي چی د هنر ضروری
اوږه اخلاق ولري . نوځکه همیش چی
زما پښه مخفل اولاسرمی طبلې ته ور
نژدي شی هرڅومره غم چی می په زړه کی
وي غټه گټه بري کینم اوبه ځندا اوځر -

ښی خلکو ته خپل هنر وړاندې کیم
- تاسی څه وخت د موسیقۍ نړي ته
گام کښود . د پوځه څخه نه وروسته
واپی :

- غلوښت کاله دمخه هغه وخت چی
لا وړ وکی دم .

- داسی بریښی چی تاسی په یوې
هنري کورنۍ کی زیږیدلی یاست .

- هوکی هنرماته په میراث رارسیدلی
زما پلار طبله اوتره می آرمونیه غږوله
هغوی نه یواځی زه بلکه ډیر زیات
شاگردان روزلی دي . تره می هنري
ډله لرله . زه لس کاله دمخه په ډله
کی م او دمخه په ډله کی په اصطلاح
ښه ((پوځ)) شوم . او وروسته می په
نورو ډلو کی همکاري لرله په ۱۳۴۳ کال
کی د محمد عمر په مرسته می له راه یو
سره همکاري پیل کړه او چی د ډیري
مجلسی ثبت کول پیل شول هغه وخت
یواځی سید علم اوعلامحمد دراد یوسره
قرار داد . درلود . نوما په یوشمیر

هنرمندان د جلال آباد نه د خان سره
راوستل پروگرام په موثیت کړ اوبه هماغه
وځ به پرته د کوم حق الزحمی څخه
بهر ته تللو .

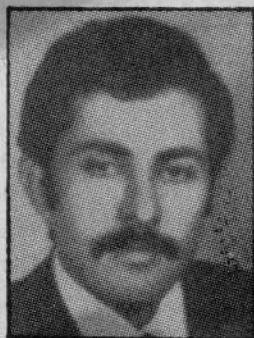
- تاسی ولی په دومره عجله ځان بیرونه
جلال آباد ته رسولو ؟

- موږ په جلال آباد اوخواو شاسیموکی
ډیر محبوبیت درلود . لږو لږو سیمو لکه
کمر ، لغمان ، بېنیر او ځینو نورو سیمو ته
به ود ونوته غوښتل کیدلو ، او هر واده کی
دوه شوی ساز غږول کیده . یعنی وخت
به یو واده لاځمن نه وچی د پل واده نفر
به منتظر ولاړ و . د بهرات په میاشت کی
خوبه اصلا کورته د تگ او د جامود بدلولو
وخت راته نه پیدا کیده .

- نو ایستاسی د دې وضعیت په
وړاندې ستاسی میړمن عکس العمل نه
ښوده .

پای په (۱۳) څخ کی

د باقبريال دوه شعرونه



سوک درغونه

تاته هوسيزم د رڼا هيلی تر سره شنه
 شپه غومره اوزده شوه د سبا سترگی راپره شه
 ستا په ايښه کې زه دخپلې سوزم مخ وني
 خدايې واسعانی پينلې زما په حال خبره شه
 زه د زړه له وينو رنگوم د شفق لمبه
 ته په ترمو اوښکو پوي بله تر سحره شه
 زه به دلالة په شان ښکاره سوي دافونه کړم
 ته سهارنی وږم چلنزه تردلهره شه
 څه شوه هغه څه شوه دخندا او خوشالو ناوي
 د پروخوږيدلم يو عمل بيامی تر نظره شه
 مينی دروازي شمه له ښکلو رنگه سوره
 گل کړه د غزل فونې ژوند ون ته ساه پروره شه

اگست ۱۹۸۹ ۰ برلين
 باقي بريال

گلونه لور زمانونه

خو شپې د انتظار اوزده کلونه
 د راتلوته د هغې سترگی په لاره
 راسره د نا اشنا هوس خيالونه
 اوزږگی مې په گوگل کې ټاکلاره

عوانی هیلې غلې غلې تخمېدي
 اند او ژوند مې د مستو ترانسه وه
 ما لمبه کړه د پوي په سر ويناڼه
 نژدې شوي د وصال خوزه شپه وه

سرونگولو د بيلتون پرده کړه لري
 راښکاره د هوسونو شاه زادگی شپه
 او د مينی د تاوده بستر د پاڼه
 ساه نيولی خوا په خوا فري شوه

جوړه همې د گلونو سره غنجه وه
 په سينه چي يې گلپانی رنگينه شې
 ولوليزه يې د مطرو خوشبوی وې
 هر نظری يې د ښکلا و نذرانه شې

د اوريل يې زانگيدل تاوکړي ولونه
 اوسکايې نخيدده په انگور کي
 ټول يې فوز شومه د مينی انگازو ته
 د وږي نيمکی ژبي په نغمو کي

د هغې د سپينې خولې له ښکولو
 د سرو شونډو د شرايو څه مستی وه
 د بدن په مرفلنيو اندامو پي
 زياتيدونکي د پافې هوس گرسی وه

له وړينمينی دوشالی چي را وتله
 د سپينې تلکي گلان يې په نخاوو
 لکه ښه په خولوکي پورته پورته
 څه اثر يې په کتوکسي د حياوو

سپينه وړانگه د سوزمې خوره وړه شوه
 لويدي د عوانی مسته جذبه وه
 اوله گرمو او سيلو پي ښکاريدله
 تلوسه يې بارونکسي ولولسه وه

د شپو هغه بهير برللی و و
 چي د مستي فونې وسپړل کلونه
 دلته ستورو ته دوخت له سترگو لري
 څه د ناز په خوب ویده وو ارمانونه

غیرتایید کيف

پهين ايښې پورې د انسانه مينه
 نسانه از بلایي کوننه ديوانه مينه
 او مينه د:
 که د شام وښت تاريک
 سپاه لاش خوار د پو
 جهان راقبه مينه دار
 وهر که ښه برون آيد
 برون حمله مې آر
 اکر ښه را غدر خواهي
 دعاي بايدت برلب
 چراغی بايدت برکف
 سلاحي بايدت در دست
 وراهی بايدت آزاد
 چه گوي تو؟
 چه بنداري
 مگر اين محو بشت بيه
 پنهان راست مينه دار

اسد الله ((ولوالين))

شماره ۱۰۰

پرستو آمد و پوي رسيدت آورد
 بهار و قدرت را شگونه باران جوخت
 بشارت گل سوزي خجسته باد
 که ميبرد زلف نازنين صحران
 به راه آمدت گل نقش ياي تو برور
 که فصل وصل باد نغمه ويران کرد
 چو کاخ عمر مرا باد همچو گل باد آورد
 ترا رساند خدا دگر دست از تو نبرد
 خوش آمدی که دگر دست از تو نبرد
 به جهان آمدی که دگر دست از تو نبرد
 هنوز تازه بود نقش ياي تو برور
 مرا به عرس آتش مهر يان بيد کرد
 که گشت سينه ام از آه بينواي سرد
 بيا بيا که تو خي شاهنورد ديد
 مودت که تو در نگاه (حادث) نمود
 عبدالمسيح حادث

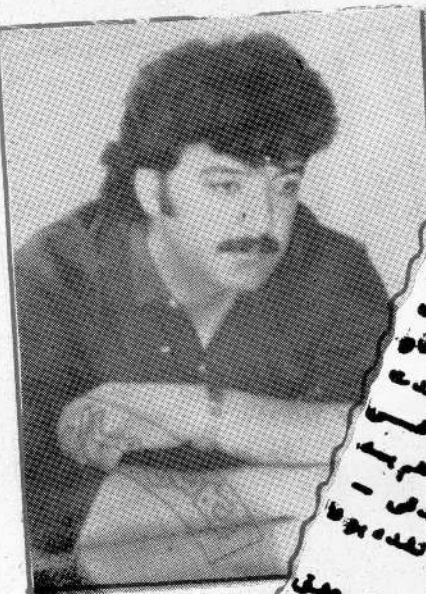
اگرم خرمی در خندق

موتور به سرعت ۱۸۰ متر بر ثانیه در کچه
فرعی در حرکت بود. دفعتاً با یک سوار
در مقابلش ظاهر شد که با سرعت
پس از آمدن در پیور دست و پاچه شد و
به جای برك موتور اگسلیتر موتور را همراه
فماطر به داندیا سیکل را به فاصله دوری
پرتاب کرد و سواره آنرا زخمی نمود. هاکس
خرمی که شاهد این حادثه و حقیقت انگیز
بود ناچار به خاطر نجات جان خود، خود
را به خندق پرتاب کرد. به سواره چنسا
فوق خندق شده بود که به مشکل
تا خانه رفت.



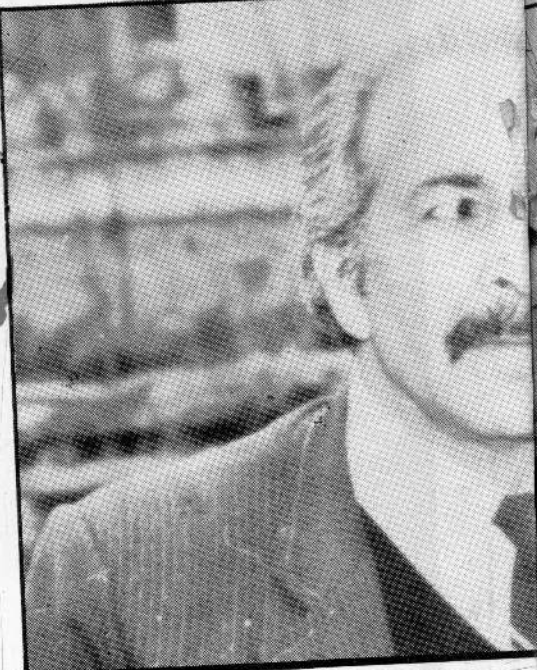
موتورخانه مذکور که آبر

چهار کتاب چهار خبر



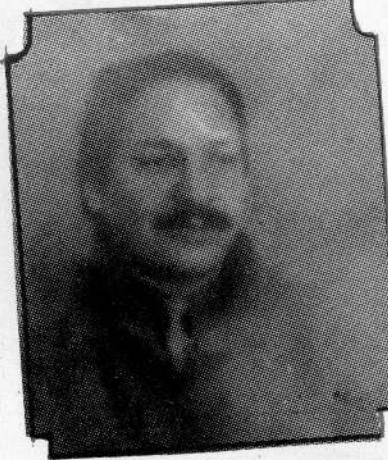
عاقبت در راهی و شایسته

نعمت آری هنر پخته، علم های انداخته
با همه میباشند او که در علم سینه
حسابه عشق با سوره نفس با او
کوه آواره عشق و دلدادگی این
هنر پخته بر سر زبانها افتاد و به حد
فوت گرفت و طوریکه در اندک مدتی
آگاه شدیم که این دودل داده با هم
بای سوره نامزدی هستند. مدتی
درازی از نامزدی مان سرور جام این عشق
که به زودی ازدواج کردند.
واقع در دنیای که در هر جام این عشق
نفس سینهای همه با به حیرت انداخته
مانعت نفیاری کردی سوره فارغ
های بعدی سینهای از طوفان سوره
نعمت آری بزرگ نماد و بر کار و هنر
را به اندوه بزرگ کلاه.



عروس خارج عظیم

پشک از نزد ما فرار کرده بود همه
مطلب و کارکنان برنامه کرد اگرکد تمهید
لویز بین را محاصره کرده بودند و پشک
در زیر زمینی تمهید پنهان شده بود.
خلع و اکارهای این سوگامی آن سنو
مدود تا مگر پشک را کبر نماید. اما
کجا که پشک از آنجا خارج شود متشکل
و هنر نای همه با پشک وابسته بود که
در آن نقش داشت اما مدانید که آخر
چی طور کبر آمد با پرتاب کردن تکه های
تسکیت و کلچه و با وجود سرا پاکت و
سپاه و چرکین.
حادثه جالبی بود که در حالت شبه نما
پشنامه عروس خارج رخ داد و همه
را خسته و اندوهگین ساخت. عروس
خارجی می که با زنده کی افغانی میکانسه
بود و پشک همایش زنده کی میکرد...



حادثه ازدواج دوم جواد غازی یار

جواد غازی یار د هلیز است
را به تلهو بین را میبویم تا از حادثه
زنده کی هنر خوب برای خواننده گل
مجله فیه که تا این که او را فارغ
منزل اول تعمیر تلویزیون با زست و حالت
دگرگون در حالی که دوستاش گسرد
بقیه در صفحه ۹۴

شیرین گل پرسوز عروس به منزل آورد

سید محمد الله که هنر و ستایش او را بنام
شیرین گل پرسوز میباشند در
حادثه که در این روزها خساره بزرگ
اقتصادی را به خاطر هوس و آوازی تهر
لدا و شد. آوردن موسیقی به خانه بود
که مبلغ یکصد هزار افغانی از دوستان
توس کرد تا پیش فامیل هوس و سیال و
شبه که نماید و متقبل شدن این قرض دوام
و صرف کلان موسی چندی میباشند که
شیرین گل باطله از آن ها و با خوشی
و هادی موسی را به خانه می آورد و آن
دارد تا موسی واقعا چون شغسری
که سال های سال به امید میبود با او
موسس سپریان و سا زنده زنده کی شغسری
باشند.



البوم سباوون

انيل کپور و سونی والیا
دوہتر مند موفق سینمای ہند

ANIL KAPOOR



Outfit Courtesy: Rasoolbhai Adani

Sonu Wallia
Photograph: Mukesh Panchal

رازهای فیلم هندی

بی بی متعلق به دایرکتور جوان بنکج
براشتر است. بنکج میگوید: من از آن -
دایرکتور هانیستم که هنرمند را آزاد بگذارم
و بگان بارم خودم برایش دبل رول بیاورم
تا صحنه های حساس را بازی نماید. برای
ریالستیک جلوه دادن زندگی روی پرده
همه کارها را باید خود هنرمند انجام دهد
نه کرد پگر و اگر نمیتواند خدا حافظش...
اوبه جواب سؤالی گفت:

«درین روزها مصروف ساختن فلمی
استم به نام ((چالپازا)) و قرار است در یکی
از صحنه های این فلم هیروین، از زیننه
ببختد. و اینک سری دیوی که نمیدانم چرا
مراتب آشوک امرت راج فکر کرده، بالایی
ناز میفرشد و تصمیم دارد ازین صحنه پس
صرف نظر شود و یا کسی دیگری برایش این
شات را انجام دهد و حتی دستور میدهند
که فلمبرداری اگر از دور صورت گیرد، -
تشخیصی اینکه چه کسی از زیننه می افتد،
مشکل است. اما من نمیتوانم فلم خود را به
دستور و کرشمه هیروین هاتخیبید هم...»

برم بهیاری به شکایت هایش از سری -
دیوی ادامه داد. ولی من همینکه نام
آشوک را از زبانش شنیدم، صرف در همین
مورد فکر میکردم و اصلاح پگر نفهمیدم که او
چی میگوید. حرفش را بریده پرسیدم بیسی
گفتید؟ شما آشوک امرت... او کیست؟
برم خنده ای کرد و گفت: کدام راز در
جهان تا اخیر را نمیدانم؟ آنهم اسرار
یک هیروین؟ از مد هیولا تا نرگس،
از هیما مالینی تا نیتوسنگه و از رینارای و -
موسی تا سری دیوی.

از سال ها به اینسو سرتاسر هند ازین آهنگ
فلم مغل اعظم به شور آمده است ((جب
پیار کیا تو دنایا)) وقتی عاشق شدی
دیگر هراس برای چی...»

بقیه در صفحه ۹۹



است. برادرم آشوک امرت راج هنرمند
تازه کار جهان فلم هندی است که تصمیم
دارد با سری دیوی ازدواج نماید و سری نیز
برایش جواب مثبت داده است.

سپس برم بهیاری از من دعوت کرد تا به
خانه آخر هفته عکسهای یادگاری مشترک -
سری دیوی و آشوک را ببینم. و من به -
جشان خود دیدم که...

وقتی دوباره به هند برگشتم، خواستم
مستقیماً نزد سری دیوی برم و از او معلومات
دقیق بگیرم. اما قبل از اینکه من کوچکترین
حرفی بزنم، سری دیوی داد و فریاد به
راه انداخته و در داخل سندی دیوی ((بی بی))
محشری را برپا کرده بود. همینکه مراد پند
صدایم کرد: ((امریش! امریش!))
لحاظ خدا این دایرکتورها را بفهمان
آنها به غلیظت مابازی میکنند)) سندی دیوی

سری دیوی هنریشه شناخته شده
هندی که زمانی به نام ((دختر گوش به -
فرمان مادر)) یاد میشد و پیغم سوگند
یاد میکرد که من صرف به خواست ما درم
گردن می نهم، این روزها سوگندش را به
باد فراموشی داده است.

من (امریش بهوگیا) چندی قبل جهت
تهیه گزارش مفصلی از سینمای لاس -
انجلس به امریکا رفته بودم. آنجا -
مرد هندی اصلی که خودش را برم -
بهیاری معرفی نمود، از من پرسید:
هیروین درجه اول هند چگونه است؟ گفت:
هدف شما؟ در پاسخ گفتم: من دوست
برادرم یعنی سری دیوی را می پرسم و -
وقتی دوباره برادرش پرسیدم گفت:
راستی؟ آیا این گفته شما حقیقت دارد که
سری دیوی این موضوع را بنحان کرده

نگینا دوترا غذاهای دریایی

ترجمه: کیما



رسمی مود روز نیستیم، صرف اگرگاه -
گاهی ایجاب نماید، پیراهن چسب
میپوشم. در محافل عروسی، دوستانم
خود را در ساری بیشتر راه به احساس
مینمایم. دیگر در همه حالات، پادامس
دراز، و پیراهن های جین زنده می-
پوشم.

رنگ های دلخواه
- برای من، دوست داشتنی ترین
رنگ ها، سیاه و سفید است. پس از آن
ها رنگ نارنجی را بیشتر میپندم.
لباس دلخواه
- من لباس های نسبتاً آزاد را زیاد خوش
دانم، علاقه مند به پوشیدن لباس

فدای دلخواه
- محصولات دریایی چیست که به آن
دوستی می زیاد دانم. اما با آن هم
در مورد غذا زیاد سخن نمیگویم.
میتوانم غذا های غیر دلخواهم را نیز به
راحتی صرف نمایم.
عصره دلخواه
- به شیرینی خوردن زیاد تقریباً معتاد
استم. اگر کدام روزی شیرینی در دسترس
نباشد، بهره را در دهنم میاندانم.
رستوران دلخواه
- رستوران شیتل به خاطر که همیشه
غذا هایش از محصولات دریایی تهیه
میشود.
موتور دلخواه
- موتوری که زیاد سرعت گرفته بتواند،
بقیه در صفحه (۹۴)

تصادم با سرنوشت

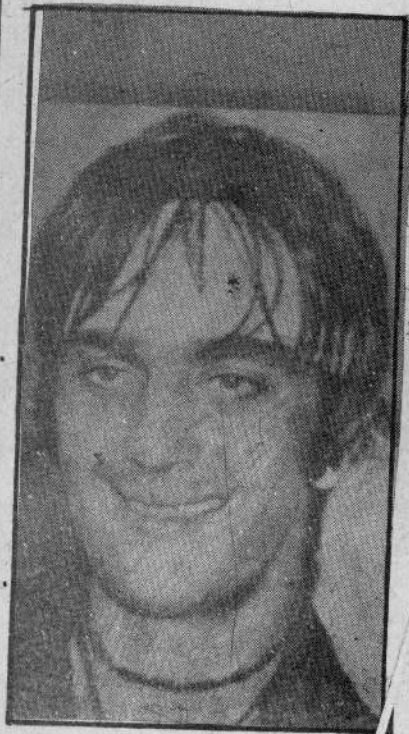
ترجمه: ((سیما))

پدرو مادر هنرمند به دنیا آمد و زنده و گی را با
هیش و عشرت زیاد آغاز کرد. ن خستیرن ضر-
بت بیرحم تقدیر مرگ نا به هنگام ما درش
بود که شیرازه خانواده را به فروری تهدید
نمود. او برای همیشه از محبت های ادرانه
محرم گشت و به این ترتیب انزوا پسند و
مایوس بار آمد. پدرش سنیل دت، بر ای
اعاده و جبران حرمان های عاطف و واحد ا-
سی سنجی دت از هیچگونه تلاشی ن-
تھا مضایقه نکرد بلکه راه افراط را نیز
پیمود. نمره این ازاد گذارهای غیر
مسوولانه، روی آوردن سنجی به مساوا
سخره و دواهای نشه اوراست. او
بسیار ساده گی از سگرت و حشیش آم از کرد
به هیروین و سولیا پیوست. حتی یکی د بار
(RanX20) را نیز مورد آزمایش قرار
داد.
بقیه در صفحه (۹۴)

آیا این گفته حقیقت دارد که قلب
سنجی دت دافدیده ترین قلب در میان
هنرمندان هند است؟ آیا این اتهام
درست است که سنجی دت مرد بی-
برعده و اندک رنج و بالاخره آیا این گفته
به جاست که او با وجود زخم های فراوان از
دست سرنوشت، تاکنون به زمین نیفتاده
است؟

درین موارد دکتر بی. آر. امرکرشن -
د اکثر خانواده گی فامیل ((دت)) پاسخ
میدهند:

تا آنجا که مربوط به شناخت مستقیم من
ازین فامیل میشود، باید بگویم کهنه
سنجی دت از همان کودکی به نظم یک
موجود پر اهل تیاتیک جلوه میکرد. اما چس
چیزی در تغییرات بعدی شخصیت او نقش
داشت؟ او در خانواده، بسیار مرنده از



الیزابت موتر کوچکش را به آهسته غسی و احتیاط در امتداد معبر باریکی رانند ، که به درجه های قشنگ یک کلبه کوچک که تنها کلبه آن منطقه بود ختم میشد .
او در دم روزانه سفیدی توقف کرد . -
چراغهای روشن موترش نشان میدادند که بالاخره به منزل بلیندا رسید . بود اگرچه بلیندا برایش آمد رسید قیچی هم داده بود ، با آنهم پیدا کردن کلبه کار آسانی نبود .
ماه اکتوبر شام سردی بود . الیزابت کتری سرخ و گرمش را به دوش پیچیده و وسا عجله در حالیکه یکسش را در دست چپش گرفته بود براه افتاد .

چه جای قشنگی بود ! جقدر آرام بود ! به غیر از نجوای باد و آهنگ یک پرند ه گنگ صدای دیگری شنیده نمی شد .
به دق الباب اولش جوابی داده نشد .
و تئیکه در باز شد وی تعجب کرد زیرا به عوض دوستش زنی را که لباس عجیبی در سر داشت دید که در درگاه ایستاده زن مذکور لباس دراز و سیاهی که تقریباً به روی زمین می رسید پوشیده بود و به روی لباس خود پیشبند سفیدی از کتان بسته بود . در سرش کلاه کوچک سفیدی با مهره های سفید که توسط تار در پشت سرش ویزان بود وجود داشت . او همانقدر از دیدن الیزا بت متعجب شده بود که الیزابت از دیدن او .
الیزابت گفت : سلام ! آیاد و نیزه هیل همینجا زنده می میکند .

زن بیشتر متعجب شده ، با صدای - آهسته بی جواب داد :
- نه خانم ، اینجا منزل آقا و خانم اپتان است .
الیزابت گفت :

- من مطمئن بودم که آدرس صحیح است اما حتماً اشتباه کرده ام . آیا اجازه - مید هید که از اینجا به دوستم تلفون کنم تا آدرس دقیقش را به من بدهد ؟
تعجب زن به ترس مبدل شده بود و از بالای شانیه الیزابت آنطرف رامی نگریست . د هانش باز مانده بود و چشمانش وحشت زده معلوم میشد . الیزابت به چالاکي به عقب برگشت تا ببیند که علت هراس زن چیست . اما همه چیزی که او دیده می توانست



ترجمه و ف. ف.

- بلی ' من تا' خیر کرده ام زیرا موترم به سرعت حرکت کرده نمی تواند .
آقای ایبتان با چهره رنگ پریده و دست های لرزان پرده های سنگین را - پس کرد و به بیرون نگرست . در اطاق سکوت برقرار شده بود .

الیزابت احساسی نا آرامی میکرد .
- آیا سگرت کشیده میتوانم ؟
اینرا گفته سگرتی را از قطعی اش برداشت و بلا تیرش آنرا آتش زد . خانم ایبتان از وحشت زیاد شروع کرد به چیخ زدن . آقای ایبتان نیز از منظره وسیک' نقلیه غیر اسب و عجیب با چراغ های روشن ترسیده بود . چراغهای روشن تر از هر چیزیکه او در تمام عمرش در روی زمین دیده بود . او حالا آدمی رامیدید که در دود رازیک قطعه چوب سفید کوتاه به حلقه فرو برده و - وایسازد و دهن بیینی خود خارج میکند این آدم واقعا از کدام دنیای نا شناخته خارجی آمده بود .

مرد بازویش را بدو زنش حلقه کرد تا او را از شر مسافری پگانه حفظ کند و فریاد زد :
- برو ! برو ! توجه هستی (از کجا آمده ای) بخاطر خدا ، برو ! و ما را آرام بگذار !

ظلمت الیزابت را فرا گرفت و ازین بیشتر چیزی نفهمید .

- وقتیکه تاریکی و ظلمت حوشند ، الیزابت خود را در خارج در کلبه ایستاده یافت مثل اینکه هیچ چیزی فی ر عادی - اتفاق نیافتاده باشد . پرند گنگ هنوز می سرود و بلد در فضای آرام مرزها ها نجوا میکرد .

در روزه باز شد و او د و ستن بلیندا را در حالیکه دستانش را برای در آفوش کشیدن و خوش آمد گویی او باز کرده بود دید .
- او عزیزم داخل بیا ، آیا انتظار کشیده ای ؟ من وقتیکه شنیدم تودر - میزین حمام میگردم و همانقدر زود که میتوانستم خود را به بائین رساندم . بلیندا در حالیکه بصورت الیزابت می نگرست پرسید :

- چه گپ است ؟ طوری معلوم میشود که روح دیده باشی ! اینجا بسیار نزدیک آتش بنشین .

- من فکر میکنم که سه روح دیده ام .
الیزابت در حالیکه دستهایش را بلند یک آتش میگرفت گفت :

- او بلیندا ، فکر کرده نمی توانم که بر من چه گذشت . من چند لحظه قبل در همین اطاق بودم . وقتیکه سرم ، بقیه در صفحه (۸۷)

یاد یوانه شده بودند ؟
- خانم ایبتان به الیزابت خیره شده بود . معلوم میشد که از آن چه می بینید خوش نیامده بود و حقیقتا تقریبا از او ترسید بود . موهای مسافر کوتاه تجی شده بود و به شکل عجیبی آرایش شده بود بسیار با بی احتیاطی آن کرتی سرخ (بعد چشم هایش را بین زانو ها و پا های الیزابت را - بایندند . باها (با هیچ پوششی ، هیچ چیز که آنها را پنهان کند) زن با نریاد کوتاهی از جوکی اش افتاد ، مثل اینکه ضعف کرده باشد .

شوهرش با عجله به نزدش رفته و گفت :
- عزیزم ! نترس این خانم جوان خانم د و ستن را جستجو میکند و به کمک ما ضرورت دارد .

بعد آ به طرف الیزابت برگشت :
- ما شش سال قبل ازین به خاطر صحت زخم از لندن به اینجا آمدیم و درین مدت ندرا مکان داشته ایم اجازه بد هیمد که برایتان یک گیلان مشروب بیاوریم . الیزابت از او تشکر کرد و در حالیکه ((به سلامتی شما)) میگفت آرانوشید .

خانم ایبتان چشم هایش را بست و آقای ایبتان سکوت را شکست گفت :

- امید وارم ازینکه از خود تعجب نشان دادیم مارا ببخشید . ورود شما و طرز حرف زدن تان بسیار از چیزی که ما میدانیم تفاوت دارد .

این مردم نه تنها ظاهرشان مانند مردم عصر ویکتوریا بود ، بلکه رفتارشان نیز به مردم عصر ویکتوریا شباهت داشت قسمیکه کسی فکر میکرد که واقعا در عصر ملکه ویکتوریا زنده می گردند .

- الیزابت پرسید :
الیزابت پرسید :

- آیا در همین حوالی کدام کلبه گلابی رنگ دیگر نیز وجود دارد ؟ من امروز چاشت از لندن آمده ام چون تا بعد از پنج بجه عصر نمی توانستم حرکت کنم و حالا هشت بجه است من باید به دو ستم تلفون کنم و به سرم که کلبه اش کجاست و برایش بگویم که در راه است .

آقای ایبتان نیز مانند زنش ترسیده بود :
- آیا درست شنیده ام شما گفتید که از لندن آمده اید . فاصله زیاد تر از صد میل ، از پنج بجه عصر ، صد میل در کمتر از سه ساعت .

چراغهای پیشروی موتر کوچکش بود که در تاریکی میدرخشید و دایره وار قسمتی از اطرافش را روشن میکرد .

ناگهان درد یگری باز شد و مردی که او هم لباس عجیب پوشیده بود نمایان شد . مرد در حدود چهل ساله داشت . موی شقیقه هایش را پایین صورتش میرسید ، اما ریش نداشت . وی کرتی سبز ابریشمی عجیب پوشیده بود و یک پارچه بد و زگرده نش بسته بود و باهایش را فرمی نمود الیزابت فکر کرد که شاید به یک معانی لباسهای تفتنی آمده است . معانی ایکه مردم در آن لباسهای شوخی آمیزی پوشند .

آقای ایبتان پرسید :
- لوسی قصبه از چه قرار است ؟ اینطور معلوم میشود که متریس . چرا از خانم خواهش نکردی که ازین باد سرد بد اخل بپایند .

لوسی جوابی نداد و دیده به یکسو رفت .

آقای ایبتان گفت :
- خانم ، آیا دلتان میخواهد با خانم آشنا شوید ؟

اینرا گفته با تعظیمی الیزابت را به اتاقی که چند لحظه پیش ترک کرده بود رهنمایی کرد . الیزابت به عقب مرد روان شده و بکسرها در کج اتاق گذاشت ولی احساس میکرد که در عصر زمانه دیگری قدم گذاشته است (در این اتاق مانند اتاقهای صد سال قبل اثاثیه گذاشته شده بود میز ، چوکی ها ، پرده ها و همه چیز قسم معلوم میشد که از روی تصاویر بعضی کتاب های قصبه های قدیمی کاپی شده باشد . خامی بالای یک چوکی کلان نزد یک آتش نشسته بود و قدی ضعیف و مریض معلوم میشد . وقتیکه آنها داخل اتاق شدند زن مذکور با چند کلمه بی با آنها سلام و علیکی کرد . لباس تیره رنگ و درازش باهایش را می پوشانید . ولی یک چیز سبک ابریشمی به دور شانه هایش انداخته و کلاه کوچیک قشنگی به سر گذاشته بود و می میگرد که روشنی را از حرارت آتش دور نگهدارد .

آقای ایبتان چوکی ای به الیزابت تعارف کرد . الیزابت وقتیکه نشست در لباس کوتاهش که عبارت بود از کرتی سرخ روشن و کفش های وزین احساس ناراحتی کرد . وی این لباس را سب با رختی آخر هفته درده پوشیده بود .

این اتاق به عصر ملکه ویکتوریا متعلق بود و وجود الیزابت درین اتاق چیز غریبی می نمود مثل اینکه مسافری از مهتاب آمده باشد .
پانده . این مردم عجیب نمی هابوند ؟
آیا آنها درام عجیب و غریبی را بازی میکردند ؟

د هنر څه خوږه

په لارځو کې

او پشته کار غواړي. ارامه ماغزو او ښه محیط ته اړه لري. که ماته شرایط مساعد وي او د ناسمې خبرې مې پر مخ په خوږې مایه لا پورې ښې فزلی هیواد والوته وړاندې کړي وای. خوږی د اخی اخیال وینم نونډه مې ماته ښې مثلا د دېو وروسته وروسته به نه ویاوهنر به مې هم د هنر په خوږه وي او هېڅ بنیاد به نه لري یواځې د خارج تقلید او کړنچ او کړنچ به وي خوږی کوي. د مکړو یا نو کور، د خارج ته اوجاړي بیا د هنري وي. زما د پوښ کاله کښې چې هنرمند مې ولې تراوسه مې گډه په شاده نه د لته اوسېدنه، همدارېو مې د لته کډه وکړه. خداي خبرې دي کور کې به تر څومره وخت پورې د اوسېدو اجازت را کړي. زما دې یوه خپه وي خوږی د اخی وي. زه پکې خوښ یم.

— تاسې په خپل ژوند کې څه هیله لري؟

— هغه هیله چې ټول افغانان پکې لري. فوارم په هیواد کې سوله اوارامی راشي. چې د سولې ترسېوي لاسي د هر څوک خپل ژوند او روزگار په ښه شا پرمخ بېسي. فوارم اولاد مې ښه او صالح لوي شي اولور تحصیل ولري. خونتولې ته ښه خدمت وکړي. هیله یم چې هنر او هنرمند د د قدر په سترگه وکتل شي. او همدارنگه امید واره یم کله چې د کال هنرمند ټاکل کښې انتخابه د کابل په سطح نه بلکه نظر غوښته باید عمومي او د هیواد په سطح وي او د موسیقۍ د استادانوله خواته باید تایید هم شي. نه دا چې د کابل پلټنه ته یې وپېژني او چک چکې ورته وکړي.

— د کیم هنرمند سندرې موخوښې دي. د دې پوښتنې په اړه ورسره یې سند شتی په موسکاکي وویل:

— کوره د دې پوښتنې په جواب سره کیم هنرمند راته خفه نه شي تاته پکې ښه خصوصي ډول وایم چې نوښته پکې نه کړي. په هیواد کې مې د استاد اولور ا یوب او په باند نیو هنرمند انوکې مې د غلام علی سندرې چې د غزل شاهنشاه دي. پورې خوښې دي.

— تاسې څوماشومان لري. ایا کوم اولاد موغواړي چې تاسې غوندې هنرمند شئ؟

— زه درې زامن او درې لوړگانی لرم. اولاد مې وروکې دي مشر زوي مې د یار لارل کلن دي چې د موسیقۍ سره زیاته مینه لري ولې هروخت چې د هنر او هنرمند قدر ته واقعي ډول وشو بیا به ورته د هنرمند کید اجازه ورکړم.

— ستاسې سند روت د اښکلي ښکلې کمپوزونه څوک جوړوي؟

— استاد اول میرچي ژوندې واکتیرا هغه جوړول او د هغه ترمر پکې وروسته زه خپله خپلو سند روت کمپوز جوړم.

— ستاسې ټولې سندرې لکه لوبې، چارې، پکې، سروکې او د استاد خوند وړ دي مگر غزل موبیل خوند او کيف لري او تاسې پکې پورې تړلو ته کړي. تاسې په دې هکله څه وایاست؟

— که څوک د غزل په ماهیت پوهېږي نو واقعاً غزل پورې خوند وړ اړه نلري. د ډول دي. او باید زیاته کړم. د ښه غزل وړاندې کول هماغسې رابخه.

نو استاد په ښه وهل او پېول را کړل. خو چې یې راباندې درسته زده کړل. — خو مړه سندرې به راد پیاوړتوب وکړي کي لري. د یوڅه سوچ نه وروسته وایی: — تر دې سو پوري به راد پیاوړتوب یا د ولس سندرې په تلویزیون کې لرم. — ستا فلې له سند رو سره گڼ شمیر هیواد وال مینه لري ولې تاسې د مړه کس سندرې په تلویزیون کې لېږته کړي دي؟

— زما زړه هم غواړي چې زیاتې سندرې ثبت او لېږته کړم. ولې موز ته څوک اوري. او ځنې وخت یې لا سند روت ته ژباړي. په هیواد کې څومره ارزښت ورته قایل شول؟ کله چې مې شوق قبر بحاي یې نه پیداکید. ماله خپل جیبه پکې ورکړي او د قبر حاي مې ورته راوېږوه. زما او د هغه اړیکې د شاگردې او استادې نه وتلې وې هغه زمونږ د کورنۍ د فري حیثیت درلود. د هغه مصرف او خدمت په ما و د خلوت په زړه روږو خپراغ مې ورسې وکړ ولې راد یو تلویزیون او د هنرمند انو اتحاد یې د هغه سره څه وکړل فیله دي چې د ارایې ورته ترلاسه کړه او ماته یې صرف لږ زړه ورسې د قبر په سر را کړي. استاد د درد اخته دي. میرمن مې چې کله د پوښتو کولو ته ستومانه یې نو چلگه را سره کوي او وایی ته له چاته کم پکې پرون هنرمند شولې د کور او ژوند خاوند دي. تاته په د مړه وخت کې پوکور د رونه رسید پریز د د اهن پریز د.

نعمت الله

ماڼۍ لارځو

هنر، هنردی باید قدر



مرکه کوونکی: د لحر م

اقتصادی مرسته راسره وشی اخیسوه لپه بچیان لرم. د بلی خوا پیاوړتوب د اند پیاوړتوب سره غم غلط وو. زه د هنر سره نه شلید ونکی اړیکې لرم. هنر زما د ژوند مقصد دي. د کوچنی توب نه د هنر سره مینه لرم چې تر مرگه به ژوندې وي. اخر هنر څومره څه د پوړۍ په سر به اسانې نه دي زده کړي چې داسې په اسانه به ورسره خدای پامانې کسې مایدي لارځو پېر وهل خوږی.

— خدای دي خبر کړي د لطف مویه حق کې د اوږد وټکوله خواشوي که د کورنۍ له طرفه.

— استاد اول میر پوښتنې کاوه چې په صحیح شکل موسیقۍ زده کړم. تر هغه د مخه هغه رازده کول چې څنگه خپل اواز د (سا. ری. گ. م. پ. د. د. ن. سا) یا سرگ سره میل وکړم. اودا — تمرین به ما هره ورځ په ارمونیه کې د څو ساعتو له پاره کاوه او که به مې غلط کسې د ثبت موقع نه را کوي او که څه هم شې نونه نشريزي. زه دا عادت نه لرم چې زاري او ننواتي وکړم چې خیر دي زما سند ري تشکر کړي. هنر هنر دی او باید قدر یې وشی. که د زاري ښه رامنځ ته شي نو هنر خپل ارزښت له لاسه ورکوي. همدارومې خلور سندرې په راد پوکې ثبت کړي چې شعری د استاد حمزه اوښه کمپوز هم لري ولې نه یې نشروي. استاد اول میر چې جهاني شهرت لري. سند ري یې په بهر کې خلک په مینه میده.

لرونکی سند رفاړي نعمت الله دي چې په خپلو خوږ و خوږ و فزلود اوږد ونکسو روح تخنوي او له معانه یې بیخوده کوي. کله چې له پتې سره سم نوموړي د وگا ته ورسیدم په لومړي سر کې مې فکر وکړ چې گوندې حاي مې غلط کړی که په کوټه کې کونه پراته وو خو تله پري نا — ست اوچاي یې ځنې. په لومړي کوټه تر نظره تیره کړه هلته په یوې گونې کس یو میز او د کالو گڼد لوباشین چې تر څنگ یې نعمت الله ناست و زما پام هماغه واراوه او داسې مویه خبر وویل وکړ:

— ماجیت وه چې ولې مې ونکړ ای شو تاسې په راد پیاوړتوب موسیقۍ په ریاست کې وینم خواوښت یوه شوم. لکه چې — گڼد لوبې او داند پیاوړتوب لوبونه او مرکې تاسې لمان ته راپوړلې او هنر ته مود ورسه پام نشته.

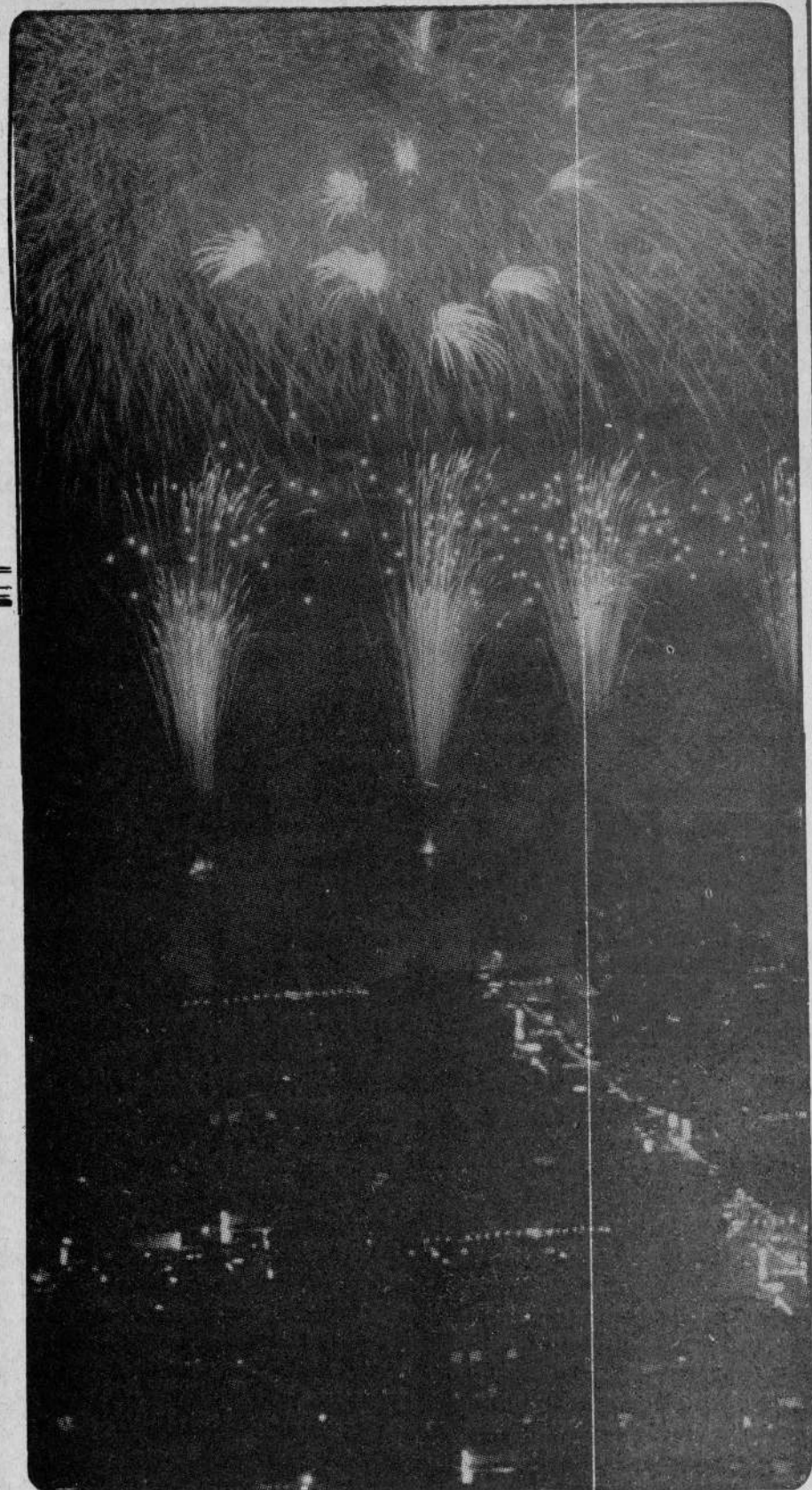
— تاسې بالکل غلط فکر کوي. د ادگان زمانه بلکه زمانه مایدي. اوکله کله د بیکاري په وخت کې رامنځ خوله یو بله.

د پښتنې تنگ ټکور د خوږ ژبې سند رفاړي اوښه غزل بول سند رفاړي په لټه د موسیقۍ له ریاست څخه د گڼد لوب د ادگان په لور رهي شوم. که څه هم چې د دې سند رفاړي سندرې په تلویزیون کې کس لیدل کښې خو بیا هم له سند روت سره یې چې په ښکلي او موزون فن کې د نازک خیال شعر اوښه کمپوز سره همغاړي دي. د پرخلک اشنادي او خوند تري اخلی. د چا خبره موسیقۍ دده په خټه کې اخل شویده اوله هماغه لومړي وخت نه یې د خپل زړه په تل کې موسیقۍ ته حاي ورکړي دي. د پلا د ولس کالوچي له موسیقۍ سره مینه دي ته اړ ویت خو یوه ارمونیه واخلی او مرحوم استاد اول میر ته د ښاگردۍ — زنگون ولگوي. د یو کال په ترڅ کې استاد دده په استعداد باندې پوره باور ترسره لاسه کړ او دې یې راد پوټه وپېژاند. هوکې د پښتو د اکره اوسا بقیه.

شپه ولی توروی

شپه ولی توروی . یا شپه ولی تیاره ده . داپیری لرونځی بوښتنی دی . او داچی عوایب یی شکل بریښی نولیدی امله یی د باراد کس (د تولود عقید وځا - لفه عقیده) نیم بری ایښی دی . اوله دی وروسته کله چی عوایب ورته و میندل شی . نو خپل اهمیت بیه ترلاسه کړی . دابه په لومړنی تحلیل کی د ماشومانو بوښتنه وی چی شپه ولی توروی او ورځ ولی روښانه ده . ولی له لمر لویږد وروسته اسمان تیاره کښی . د پیر زیات گویان کښی چی دابه یوه شاعرانه بوښتنه وی . لکه د لومړی لمر له پاره شعر ورته عوایب برابر کړی . په ۱۸۴۵ کال د (ادگار لن بو) په نیم یوه شاعر د موجودیت د نړی معنا ته په دغه عوایب برابر کړی او هغه داسی ولیکل : ((شعر او حقیقت یوله بله نه جلا کیدونکی دی))

که چیری د میتولوژی (افسانه پیژ - ند نی) د علم خبر نو ته کتنه وکړو . د داسی پوهم دی چی په د پیر به بیتا نه په افسانواکمی لري - نویه دی مقصد به د ابولون (د هنراوینکیلا یونانی خیالی خدای) حکم ته ضرورت نه وي . ((د شپس په مهال اسمان تیاره دی : لکه لمر ویده وي او د فلواو شپس گریدوله پاره د ستورو رڼایی د یوه لږه وي)) داسه ده چی پورتنی خبره کوم بکواس (چتیا) نه دی خو کومه بیه خرگند ونه هم نه ده . تاسی پوهنگل به فکر کی ونیسی . په دی توگه چی د پیر



د (ساینسای وی) له مجلی خخه
د محمدایوب اعظمی پښتوال زیاره

خ او تنگ نه وي . په دغه ښکله کس د گریدونکی سړی د لیدنې افتد ونو په د وټو (تو) پوری ارتباط لري . که چیری په اسمان کی د اگن ستوری د یوه ښکله سره ورته وگڼو چی د نه تمامیدونکی بولی لوړته غزیدلی دی . باید ددی اسمانی ونو (ستورو) د بلوشو سره مخامخ شو . د ستورو خخه په دکی نه تمامیدونکی نړی کی باید د اسمان زموږ د لمر د سطحی د رڼایی په اندازه وي .

خوداسی نه ده . ولی . مونږ چی اسمان د ښکله سره پرتله کړه غلطی موکړی ده پر دی خبری یوه داسی معنا را منځته کړه چی امکان لري نه یوازی داچی په دی وروستيو وختو کی بلکه د کایناتو د علم د قضا یا یو به ریتوسکوسی (بیالید نه) کی به داسی بوښتنه رابرسیره کړی چی د انځر ی پای لري او پاکه هینځ پای نه لري . کپلر ددی خبری نه اوښتی نه دی او هغی ته یی پام شوی دی . د دوهم رودلف (په دیارلسمه صدی کی د هنگری پاچا) د امپراطوری ریاضی پوه ددی باراد وکړلومړنی ښوونکی و .

هغه د یوه لیک په ترڅ کی گالیله ته داسی ولیکل : ((تاسی په دی اعتراف کړی دی چی د لمر زرو خخه زیات د لیدلو وړ ستوری شته دی . په دی کی به کوم شک هم ونه لري . په هدی اساس له هغه محایه چی هغوی د پیری . اومونږ ته نږدی دی . د نه تمامیدونکی جهان

د تیوري پر ضد محاکمه گروا کمنه کښی . که چیری جهان تر نه تمامیدونکی ((لایتناهی)) پوری غزول شوی - وای نود لمر سره د پرتله کولو به تکلوری کی د ستورو زیاتوالی ددی سبب گرید چی د اسمان د گید ی پراختیا یوازی او یوازی د لمر د روښانتیا په اندازه شی)) دی انتخاب خرگنده کړه چی په یوه تمامیدونکی شمسی نظام کی د ستورو نه د اسمان چی په نه تمامیدونکی جهان کی د تل پاتی روښنایی خبرونکی دی خومره د تعجب نه دکه خبره ده .

کپلر فوینشل خود خپلی طرحی مخالفین د هغی قبولولو ته راوبولی خوب پوړی - اسحق نیوټن د نه تمامیدونکی شمسی نظام یو انحصار د هغه وخت په علمی ټولنوکی وړاندی کړ . او ددی کار سره سره کله چی د اموض خرگنده شوه د پوړی هغه باراد کس بیاسر راپورته کړ . د هالی په نوم یو پوه چی د هالی د لمر لرونکو ستورو کاشف گڼل کښی .

ددی ستونزی د حل لپاره رابراندی شو . دی سړی د شاهانه ټولن - (روپال سوسیټی) خخه وړاندی پا حتی پخپله له نینتن خخه پخواچی د استاد ی په خوکی ی کار کاوه - خرگنده کړه . چی د لیری وائن د ستورو روښنایی د یوه کمزوری ده او په سترگو د لیدلو وړ نه ده .

نیوټن چی په دغه وخت کی یی عمر (۸۰) کاله و - ددی خبری په اوږد و سره غلی شوالبت په دی باب به کوم

م فکر ورته پیدا شوی و . ایه هر صورت شاید په دی باپید هالی د لایل فسط وی . هغه پوهه چی نن مونږ ترلاسه کړی داسی رانیسی چی که چیری یوه اتم په واسطه خبرو شوی نور د لیدلو وړ نه وي نومونږ به نورو نه وینو . خو که چیری د اتمونو د پوی لوی دلی له خوا د یوه روښنایی (نور) په لاس راشی نو ستوری به هم له دغی تگلاری خخه د باندی نه وي .

له دی پینځی خخه خو کاله وروسته یوه سویسی محوان ستوری پیژندونکی (جان فلیپ لویس) په نیم خرگنده کړه چی د شپس توروالی یا تیاره سوپ په فضا کی د پیری خبری سیالی مادی په واسطه د ستورو د وړانگوه کښلو پوری اړه لري . په ۱۸۲۳ کال کی المانی فزیکوه (هنریخ اولبرس) همداسی یو د لیل وړاندی کړ - دده په گروهه د ستورو د تیاره کید و علت هغه لری (تومان) دی . چی مونږ نه شو کولای یی له نږدی ستورو خخه نور لیری ستوری وینو - دغه فزیکوه که خه هم د مسره فت گام د محایه حل کی نه دی اختی خوبیا هم د باراد کس مساللی ته یی عمومیت ورکړی دی .

د پیر وخت وروسته په ۱۸۴۸ کال (هرشل) په خرگند میتود سره خرگنده کړه که چیری یوه سیاله ماده د ستورو خخه په لاس راغلی نور جذب کړی . یا بیا تودید و په صورت کی به بیا نور تولید پاتی په (۸۶) مخ کس

معتادین سوئسی

روز نامه به نقل از اداره صحت عامه
سوئیس می نویسد ۵ در سال ۱۹۸۹ -
در آن کشور به تعداد ۲۴۸ نفر
به علت گرفتن مقدار زیاد مواد مخدر و
تلف شده اند .
در رابطه به الکول ۵ مطالعات -
نشان می دهد شمار اشخاصیکه از اثر
مشروبات الکولی بیمار و یاد چار
اختلال شده اند به ۱۵۰۰۰۰ -
میرسد . تعداد معتادین به
سگرت در سوئیس ۲ را میلیون یا
۳۵ درصد نفوس آن کشور را تشکیل
میدهند .

به گزارش یک روز نامه چاپ سوئیس
در حدود ۲۵۰۰۰ مستهلك ادویه
مخدره مانند هیزوپین ۵ کوکا بین
و الکول در سوئیس وجود دارد .
روز نامه واتر بیون داتژو می نویسد
تقریباً ۶۵۰۰۰ نفر استفاده از ادو-
یه مخدره را تجربه کرده اند و -
۱۵۰۰۰۰ نفر به طور دائمی و یا
موقتی از چرس استفاده مینمایند

از

اینجا

راه ابریشم را از نومی بمانند

سفر جوانان به سواری موتر سایکل
که زیر نظر یونسکو صورت میگیرد و -
فاصله بین پاریس - استراخان
را خواهد پیود به تاریخ ۶ جولای
از موتر فرانسه آغاز خواهد یافت .
جوانان درین سفر طولانی راه ابر-
یشم را که برای انتقال ابریشم از -
آسیا به اروپا مورد استفاده بود -
است خواهند پیود .

هدف این سفر تفریح و تقویت
تأسیس بین جوانان کشورهای مختلف
و ایجاد تفاهم بهتر بین ملت ها -
خوانده شده است .

یک شرکت موتر سازی آلمان غرب
بین هاندهد بلور ۵ موترسایکل های
مورد نیاز این جوانان و یک تیم تخیلی
را فراهم خواهد ساخت .
این سفر جمعا بهیست روز راه و بر
خواهد گرفت .



کیلوگرام صد ساله

کمسیون

مبارزه علیه سگرت

- کمسیون مبارزه علیه کشیدن -
سگرت در کشور ایالات متحده امریکا
به این نتیجه رسیده است که هر
قطی سگرت برای دولت ۲۱۷ دلار
خساره میرساند و آن ها این خسارات
را به طور اوسط سالانه ۶۵ میلیارد
دلار محاسبه نمودند که درین جاضایع
شدن وقت کار، مصارف تدای و دیگر
مصارف شامل می باشد .



- در این اواخر صد ساله کیلوگرم
پوره شد ۵ از سال ۱۸۸۹ به این طرف
در مرکز بین المللی وزن و اندازه در -
پاریس در طبق ۹ متر تحت زمین معیار
کیلوگرام که شکل استوانه ای دارد و از
مواد پلاتینی که ارتفاع و قطر آن ۳۹
میلی متر میباشد، محافظه شده است .
این رقم استوانه ای را اکثر کشورهای
جهان دارند و کوشش میکنند تا معیار -
کیلوگرام آنها مساوی به معیار پاریس
شود . وزن های که فعلاً به این
معیار استعمال میشود، امکان دارد
که در یک میکروگرام غلط باشد . ولی در
تجارب وزن جدید را که ۱۰ برابر
دقیق تر از وزن های فعلی باشند
ساخته شده است این وزن به اندازه
دقیق است که عقربه آن زمانیکه
دورتر از پاریس در اتلانیک توفان
با شده، شور میخورد .

مار کبرا

— مار کبرای موزمبیقی که در جنوب
افریقا زیاده به چشم میخورد، از جمله
خطرناکترین مارهای این قاره است
این کبرا بعد از آن که مخلای خود را
خورد کرد از دهان خود از طریق
سوراخ دندان های خوش زهر را
پاش میکند. و موما چشم های انسان
را مورد هدف قرار میدهد، زهر
این مار تقریباً سه متر دورتر پاش
میشود و تصادم زهرمان به چشم سبب
درد شدید حتی کور شدن انسان
میکردد. باید یادآور شویم که این
مار، زهر خود را فقط در وقت دفاع
از خوش پاش میدهد.



لندن بودند که میگفتند: لندی ها
ازین به بعد در گادی های سرسبز
شده، نه بل در زیر چتری خود را
پنهان خواهند کرد.



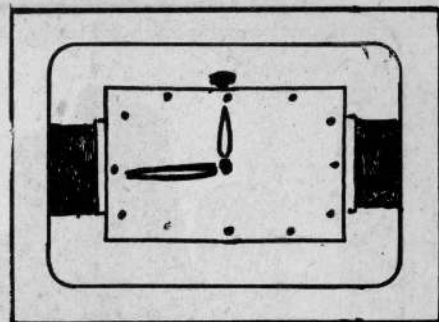
يك تبعه اوکرایین يك انجن برقی
را ساخته که هشتصد متر يك کوگرد
است. کار منحصر به فرد نیکولا
سهاد رستی در نمایشگاه مایکرومنا-
توری در مؤتم پولی تخنیک مسکو به
نمایش گذاشته شده است.

سهاد رستی از وسایل کاملاً مخصو-
ص مانند سامان آلات قطع که که
از الماس ساخته شده و موجم به
نازکی يك تار مو استفاده نمود ماسه
او میگوید دشوارترین کار تنفس
به شیوه خاص بود زیرا نفس کشیدن
در حکم توانایی برای این اشیای -
نفس و ظرف بود که قطعات خیلی
ریز و کوچک را به هوا بلند میکرد.
سهاد رستی تمهیدات آب پاری
را پیش برد تا به اصطلاح نفس بخله
کند و حتی فهرمان آبپازی شوروی هم
شد.

سهاد رستی کوچکترین ساعت جهان
را ساخته است که در رأس يك پروانه
مطالبا نازکترین بال های شیشه ای
جابه جا گردیده است. ده سال
تمام در کار بود تا سهاد رستی بتواند
قطعات داخل ساعت را از ۰٫۰۰۰ تا ۰٫۰۰۰
میلیتر با هم وصل نماید، قطعاتیکه
از فولاد ساخته شده و به عقیده -
مخترع آن میتواند برای پنجاه سال
بدون درنگ کار کند.

پیدایش چتری

— قرار معلوم چتری اولین بار در
چین اختراع شد. البته برای جلوگیری
از برف و آفتاب، نه برای رفع ریش
باران. برای اولین بار چتری در
انگلستان در سال ۱۷۵۰ رواج پیدا
کرد. یعنی در زمانیکه (جوناس) در
هوای بارانی در لندن با چتری به
کوچه برآمد و مردم را متوجه خود
ساخت. این عمل وی از خود
طرفداران و دشمنان داشت، و از جمله
دشمنان این کاروی گادی رانهای

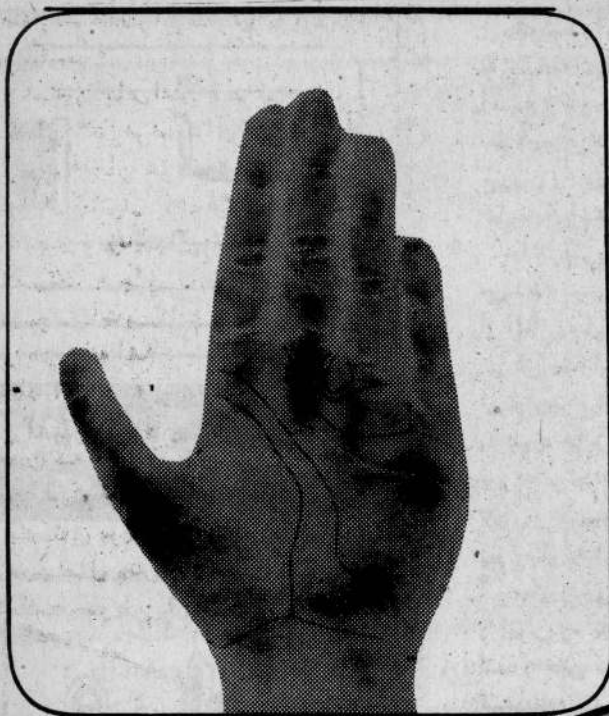


کوچکترین ساعت

و از آنجا

خوابهای کوتاه و خوابهای دراز

— تحقیقات چندین ساله روان -
شناسان سوئسی نشان داده است
که خواب شبانه های من و چون کوتاه تر
است انسان در ماه های سپتامبر و
اکتوبر خواب های طولانی میبندد.
زن ها نسبت به مرد ها يك ساعت
افزونتر استراحت مینمایند.



در زمانه های قدیم انسان به آموزش خطوط کف دست خود افاز نمود تا سر نوشت خود را در آن بخواند به این ترتیب کف بینی و کف شناسی به شکل رسمی او - افاز شد .

مگر امروز کسانی هستند که کوشش میکنند معنی نمونه های مکمل خطوط کف دست انسان را به یک اساس علمی و واقعی در یابند . علم نمونه های خطوط کف دست که به نام *Dermatoglyphics* است

کف شناس معاصر یاد میدهد میتواند است از روی یک تمهید اساسی - نقیصه پسر دارد .

کف شناسی معاصر

اگر به کف دست تان بیندازید خطوط تاب خورده صیق و مجزا از هم را که ببینید گی های آن به چهار شکل مختلف و متعدد شکل گرفته است، خواهید دید، بر سر انگشتان و پسا کف دست تان خطوط زیبایی را که به نام خطوط برجسته یاد میشود دیده میتوانید .

چرا طبیعت ه جلد انسان را - چنین خلق نموده است ؟ یکی ازها - هم این خطوط عبارت از قدرت چنگ زدن و چسبیدن دست است و درین واقعیت است که انسان در گرفتار اشیا مشکلاتی ندارد . پوست سر انگشتان و کف دست با نهایات پسا انجام های عصبی حساس پوشیده شده است .

این نهایات ملو از خطوط پر - جسته و ظریف همان را مینی بر تضییع حس لامسه دقیق بازگو میکنند . این

خطوط بروی جلد چنین کهنه ۸، هفته عمر داشته باشد ه ظاهر و در طول حیات بعدی وی غیر قابل تغییر باقی میماند .

کار شناسان ه نمونه های خطوط برجسته را به چهار شکل اساسی تقسیم کرده اند که این اشکال عبارتند از : کمان ه حلقه ه پیمان و مکمل . البته تمام انواع بهی الیمنی نیز ممکن است که وجود داشته باشند . تقریباً صد سال پیش تحقیقات وسیع کف شناسی در بین مردمان مختلف افاز شد . پرسشی به وجود می آید که چن طور اتفاق افتاده که شخصی و انتشار همین نمونه های مشخص " کف دست و پا انگشت " در بین

مردمان جهان در مطابقت با قوانین محسن جغرافیایی و نژادی تبار نموده است . طور مثال در بین اروپایی ها منگو لایی که مورد پژوهش قرار گرفته است شکل پیمان بیشتر نسبت به اروپا - بیان اتفاق میافتد ه در حالیکه در بین مردمان اروپایی اشکال کمان و حلقه بیشتر دیده میشود . مگر از شمال به جنوب اروپا تناسب مقدار - شکل کمان به طور قابل ملاحظه ای - افزایش مییابد ه همچنان از غرب به سوی شرق ه این تناسب افزایش

یافته و سرانجام در متکولیا به اوج خود
میرسد.

دستاوردهای اندوخته شده پسر
شناسان را در مرصه های آموزش آنها
در مورد انسان ها محلاتی است
شان، گسترش نژادها و در مرصه
همانندی و نزدیکی های قریب بین آنها
کم میکند. جای تعجب نیست که
این موضوعات بسیار مورد بحث است.
روی هم رفته اشکال یاد شده از دوران
ایجاد انسان وجود داشته است
این اشکال از روی چین های انسانی
تعیین شده و ثابت بوده و بارفته
طبق دیگر کتب نمی شود.

یک مثال مربوط به این مسأله:
چندین سال پیش اشکال کف دست
و انگشت مریان را مطالعه کردم.

کک کد و به این دلیل نژاد شناسان
و طبیبان به کف شناسی علاقه مند
شده اند.

دانشمندان همچنان ابراز نظر
منصفانه بی هم در مورد خطوط کف
دست نموده اند که بنا به گفته کف شناسان
حرفه بی این خطوط تعیین
کننده استعداد ها و بیماری ها
سررفت و غیره است. نتایج خوب
بوده اند. ملاحظه شده است که
تقاطع خطوط چار انگشت کف دست
خیلی به قدرت اتفاق می افتد. یک
تعداد مردم معنی جا دوی را به
وقوع چنین حادثه نسبت میدهند
طور مثال تا امروز مردمان غرب چار
موجودیت چنین خط را در دست چپ
لیل قوای مخصوص میدانند و آنان

باشند رقم نشانه های قیاس دیگری
نیز وجود میدادند با عدد و طریقت
در انگشت کوچک به جای دو خط یک
خط مو و وجود میدادند با عدد
حالا دانشمندان به اشکال کف
دست بهاران را برای امرای رفس
کم مقلی و صرع "مرکی" و دیاسه
عکری "Psoriasis" و بیماری
کلاویکوی ولادی علاقه مند و پیشه
کرده اند "glaucoma" "نقطه"
نقار کره می چشم.

خیلی بیشتر از به وجود آمدن کف
شناسی معاصر انسان از اشکال
انگشتان خود استفاده میکرد. در یکی
از موزیم های ایالات متحده و کوزه
کلی چینی وجود است که مربوط به
قرن سوم پیش از میلاد میباشد. فار
این کوزه آثار گشت دست انسان
موجود است که حقیقتاً با "را فاکو"
وقت دایم که این شکل امضاها
در مصر قدیم و بابل
قدیم مریج شد. حتی در آن زمان

نویسنده مقاله: تاتسانا کلاویکوا

ترجمه از مجله
مترجم: عبدالعظیم سهو تنیک

از نگاه آنتروپولوژی (پسر شناسی)
چهره ظاهری این مردم آفریقایی
حاکم از خطوط بودن نژاد شناس
یعنی نژاد سیاه و سفید است.
وجود این حقیقت در مورد مصریان
بیشتر نظر به مردم حقیقتاً صحیح دارد.
در همین حال دست آورد های کف شناسی
معاصر این مسأله را تأیید کرده
است که مردم مصر یک حالت بین الهمی
بین دو نژاد را دارند. اشکال -
انگشتان آنها را با اروپاییان جنوب
وصلت میدهد. در حالیکه اشکال کف
دست شان، صفات بر خور افریقیان
شان میدهد.

روشن است که اشکال کف دست
انسان فقط یک تلویح غیر کویسی
طبیب نیست و دانشمندان به این
نتیجه رسیده اند که این اشکال -
شکال های آمیزه مانند چین های
انسانیست. ممکن است این علاقه
برای کشیدن اسرار بیماری های

همه وقت اطفال علاقه را با این دست
سلی نی زنند به این باور که سلیسی
زننده یا "هیجان بدی" بوده و
خواهد شد. مردمان شرق این
خط را در کف دست به نشانه
خوشبختی شناخته و موجودیت
آن را در هر دو کف دست به منزله
داشتن قدرت و انرژی و پسر رفس
در آینده میدانند.

همچنین میدانند چرا چنین یک
خطی شکل میگیرد. مگر ملاحظه
شده است که این خط هم زمان با
موجودیت یکی از انواع
"Syndromes"
یک مرض ارثیست یعنی "Mongolism".
وجود میدادند. با عدد "بیماران منگول"
لطم را اطفال نو تولدی تشکیل میدادند.
هند که چهره متکولیا این داغ شده
دارای چهره بین چشم های تار
پیشانی بلند و رهد کم مقلی و اطفا

انسان متوجه بوده که اشکال انگشت
میتواند نبضه های مختلفی دادند
باشد.

حالا کف دست شده است که آثار
انگشت حتی دو گانه گاهی میباشد
از هم متفاوت است. مطابق یک
محاسباتی که در سده ۱۹ توسط
فراستس گالو "یکی از مؤسسون"
کف شناسی معاصر صورت گرفته و
روشن شد که این اشکال میتواند بیشتر
از یک ملارد گونه مختلف باشد.
هر چه باشد این اختلال آثار انگشت
است که معمولاً پولیس را قادر نمیدارد
زد تا محکم را بپاید. در حال های
اخیر و تشخیص میدهد یک فرد از روی
بچه در صفحه (۹۱)



پیروست بگ گذشتند

چگو یز برخاست بروی میز مشروب را جستجو کرد • چگو یز
و باره نزدیک او آمد • چنان نزدیک که کلیمتین صدای
تنفسش را میشنید •

کلیمتین با تضرع گفت :

بشنو • هرگاه ازین اتاق بهرون بروی • من برایت وای
را می آورم •

چگو یز مسخره کی کنان گفت :

— چس گونه درین تاریکی راه اتاقم را بیابم •

— به گونه من که بستر مرا پیدا کردی •

— خوبست مهربم از این که اذیت کردم • بار دیگر به سوی

مخواهم • من چگو یز نام دارم

چگو یز دیل دو پارکیت • اسم را فراموش نکن •

وقتی چگو یز به اتاقش میرفت • با خود خندید • چگو یز —

هنگام ورود به اتاقش با شتاب چراغ روشن را زیر بستنیها

کرد و با حوصله منتظر کلیمتین نشست تا با بوتل وای بیاید —

بعد متوجه شد که آهسته از زینت پایین رفت • از بهسرون

صدای باران به گوشش آمد • توفان به شدت غوغا داد —

شب • یونارد چنان به خواب عمیق فرو رفته بود که نا به

سامانی هوا درویشا نبری نشنید • سرانجام کلیمتین

پله ها را پیموده • دروازه را باز کرد • وقتی دروازه را از

مقبض بست • چگو یز از میج دست او گرفت و به لرزشی کبکد •

آن خورشوراد بر کشیده بود • مطلقیت گفت •

کلیمتین در حالیکه برای نجات خود متلاشی میکرد گفت :

دستها رها کن اینک برایت وای آوردم • • • • • بگذارم

اما چگو یز او را همچنان به سوی خود میکشید و میفشرد •

— تو اینک درد ستان شهر قرار داری • زنها روی من !

هرگاه پدرت بیدار شود و تیرا را اتاقم بیابد • در مورد

چس فکر میکنه ؟

کلیمتین گردنکش و نافریان ساکت ایستاد • ضربه قلبی را

دستار کرد • اختیار قامتش را با قامت چگو یز چسباند و لبها —

نهی را • • • • •

— رها کن !



کلیسنتین هسته سخن میگفت . و بسیار ضعیف و وی را به دور شدن و امید داشت . همینکه دید نور کم رنگ از عقب پشور به مشاهده میرسد گفت : شما دروغ گفتید . و خواستید به بهانه بی مرا به اتاق خود بخوانید . چرا مرا خواستید ؟
- جذبه زیبات مرا بخود ساخته است .
- کلیسنتین با تلخی گفت :
شما را مرد پرتباهی تصور میکردم .

یک ساعت پیش چنان خوب به نظرم می آمدید که صور پشور تا آنرا در روز یا همام میدیدم . اکنون یک خواهش دارم که دور شوید چگو یز کوشش داشت کلیسنتین را به سکوت و اداره بدو در رنگ وی را سخت در آغوش فشرد و لبانش را سبک برای یک ثانیه کلیسنتین با سرعت و با همه قوت چگو یز را آن سو پرتاب کرد . مجادله شان به حدی دوام آورد که یکی از چوکی ها شکست چگو یز با شتاب و اضطراب کلیسنتین را رها کرد . پنجه هایش به سان تکه یخ منجمد شده بود . تمام بدنش صلیبید . پدرش هیچ باور نمیکرد که او برای - میخانه در اتاق خوابش مشروب بخورد و بهیچ اثنا صدای - یونارد که دخترش کلیسنتین را صدا میزد ، بلکه شد . چگو یز جواب داد :

من بیدارش کنم . خواب نمیره ...

برای تان لا صبر بیاورم .

- خبر لازم نیست . من دوباره خواب میکنم . شب خوش یونارد .

- شب خوش .

آن دو وقت کردند که یونارد دوباره به اتاقش رفت . به سهولت و نفسی به راحتی کشیده . کلیسنتین به دور یک حرف و اتاق را ترک گفت . و چگو یز گفت :
- لطفاً یک لحظه بهان تا مطمئن شوم که دیگر آزرده و نا- راحت نیستی . پدرت کاملاً آرام خوابیده است . کلیسنتین گفت :

- من احمق نیستم . این شماستند که برای من درد - تولید نموده . روز یا های خوشم را اخلال کرده . شما به نظرم چنان قشنگ و پر درخشش جلوه کردید ...
- در میخانه خانه ساحلی شما مردمان زیادی را رفته و آمده دارند . به ویژه افراد دینی که مدتی زیادی را در - سفر بوده و هیچ زن را ندیده اند .

راستی اشپ دروازه تان باز بود ؟

- فراموش کرده بودم که آنرا ببندم . با اطمینان برا شما میگویم که هیچکس به مشول شما به من دسترسی یا به - هیچوقت ... آخر من میخواهم با شما ازدواج کنم . چرا میخواهید با من ازدواج کنید ؟

- بخاطر قشنگی غیره کننده تان کلیسنتین . رنگ چشمان ترادوست دارم . شفافیت تن و بویا پتانرا ...

- طافخانه نمیتوانم با تو ازدواج کنم چون سرتی از سرتی و پارکیت با دختر یک میزبان من فروش ابداء اجازت - ازدواج ندارد .

- اکنون من معروم امیدوارستم به زودی راه سفر تان را در

پیش کشید و دیگر ابداء در مورد چمن تصور نکند . چگو یز تصور کرد او را زخم زبان زده و در دلتش در فلکها کرده است . اکنون برایش ثابت شده بود که از افسانای کودکانه او یک تصویر طلا بی ساخته است .

- خوش بخواهید کلیسنتین .

- آره . اکنون من میخواهم ...

اینرا گفته و روان شد .

- یک بار دیگر معذرت میخواهم و اگر بگویم که میتوانم شما - یتان از دواج کم حرف دل و روان را گفته ام . سوگند میخورم که این عشق را فراموش نکنم . قشنگی تان جادو می کرده است .

چگو یز که در یافت وضع محبتش منقلب گردید و باره او را - بسوی خود کشید . لب روی لبانش گذاشت . کلیسنتین - صامت نکرد . چگو یز بی برد که دیگر مخالفت نداشت . چگو یز به حرف آمد :

شب خوش کلیسنتین . سلامت بامید .

عشق هنگام لحظه پس که کلیسنتین و پدرش هنوز به خواب بودند چگو یز اسبش را زین کرد و از میخانه صا - حلی حرکت کرد . با آن که بیمار کم خوابیده بود و عجب را سر حال و آرام احساس کرد .

باران نمیداد . اما آسایش خاکی رنگ بود .

چگو یز در عشق صبحگاهی اسبش را به جلورانه و به یاد ما چرای شب گذشته افتاده او میدانست که یک - خاطره قشنگ و ماندگار و یک محبت سرشار همیشه با اوست و ابداء رهایش نمیکند .

پناه اهدایت فرماندار پولیس در یکی از گوشه های یک کوچه دوازده پارسه یک لایق روشن بود هنگامیکه چگو یز دو پارکیت به همراهی برادرش پیری دی فاورنور از کوچه تاریک عبور میکرد با خود اندیشید که چو قه در شده که از آن جا گذر نکرده است . او یک نوع محبت پدرانه نسبت به (پیری جوان) داشت . پیری از میخانه بر یکوت مالک یک قمارخانه بزرگ محله بود .

چگو یز در برابر این قمارخانه به خشم آمده و گفت :
- پیری در چنین یک شام زیبا احتیاق زیاد به هواخوری رفتن دارد .

برادرش گفت :

- پریز بدنه فوکو . ناپنده فرانسه و هلند فوکو در می جاست . قوم دانسی که من چو قدر میل دارم پسش را و هلند فوکو به دست بیاورم . کاکای ما همیشه میگفت که یک انسان جوان با شجاعت و محبت خوشبختی را در دستش - به به خوش میتواند باز یابد .

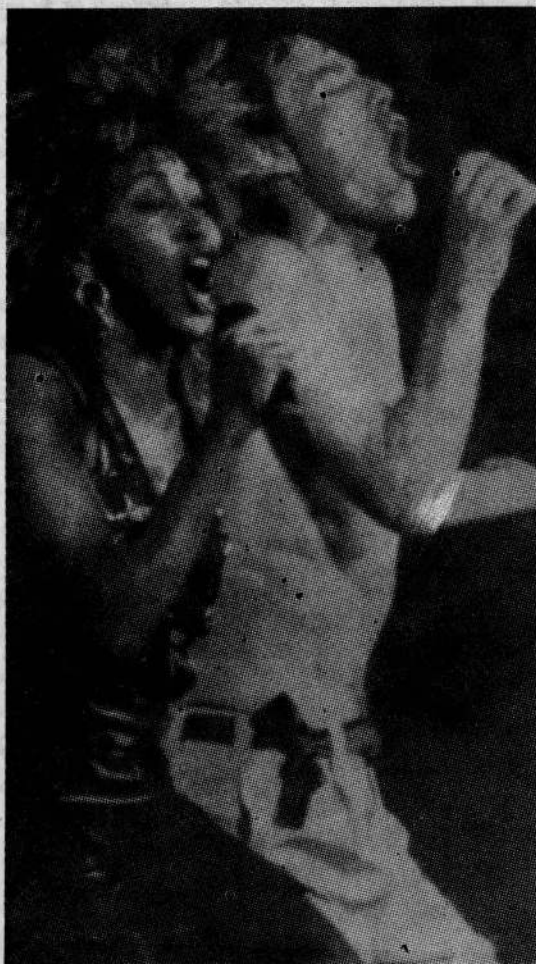
- چگو یز به شانه اش زد و گفت :

- فراموش نکن هرگاه در سانت کیتوف و یا در جزیره ماردینا در قمارخانه بی مثل این جا مصروف می شوی همه چایس را از دست میدی .

در ۲ ادامه دارد .

از اصالت تا تقلید

نوشته: هومن



مدتهاست مسأله‌ی «ذهن رابه» خود مشغول ساخته و مرا به اندیشیدن واداشته است. رویداد آن جا آغاز میشود که در چند محفل و نشست خوشی دوستان و آشنایان، عده‌ی انگشت شمار از جوانان رادیده‌ام که به مجرد بلند شدن آواز موسیقی، آن چنان با اشتیاق درمیدان پیدا میشوند و—رقصیدن آغاز میکنند که اگر قاصه‌ی رابا پول گراف استخدام کنید، همان طور باشوق و از ته دل میرقصند... منتها این نوع رقصها با رقص‌های رقاصان متفاوت‌هایی دارد. یکی در کیفیتشان و دیگری آن که رقاصان ما، حرکات موزون و نامفهوم را آن چنان با دست چشم و ابرو با نمایش اندام اجرا میکنند که بیننده در ویرای آن چیزی میباید و احساس میکند که هنرمند به زبان حرکات واداهای چیزی میگوید و بیامی دارد. ولی در این نوع رقصها که (دیسکو یا برک دانس) خوانندش حرکات خیلی ثقیل و برای کسانی چون من نامفهوم است. مثلاً: لگدی با شدت به طرف بالا حواله میشود و باشتی با همه قدرت به طرف راست و یا چپ زده میشود و باری رقص خود رابه روی سینه به زمین پرتاب میکند.

در محفلی سه تن نوجوان همینطور میرقصیدند و گویا دین خود را در مقابل عروس و داماد ادا میکردند و حتی سبب دل‌تنگی آوازخوان شده بودند و او را به آوازخوانی نمی‌گذاشتند. چون بیهیم میرقصیدند، من از دوستی که کسام نشسته بود، پرسیدم که: آن جوان که بیهیم لگد به هر طرف حواله میکند، کیست؟

گفت: از دوستان داماد است.
گفتم: آن جوان دیگری که بیشتر میچرخد؟

گفت: به او (دیسکو) میگویند، در هر جامحفلی باشد، او می‌آید و رایگان میرقصد...
— آن جوان دیگری که بتلون کلابس باچه تنگ دارد؟
گفت:

— او برادر عروس است.
پس از رقص طولانی آن جوانیکه بیشتر لگد و ارمیکرد و سرودش عرق ریزان بود جمعی و بتلون سیا، چوبی بزرگتر از جانش پیراهن و جوراب نارنجی — داشت، نزد یک میز آمد و آشکار گردید که پدر و مادر همین پدر را مقابل قرار گرفته اند. پدر باخنده رضایت آمیزی

نخست به جانب پسرش که موهشای تاج خروشش تقریباً از عرق تر شده بود نگاهی کرد و سپس به طرف من دید و گفت:

— نسل جوان است...!
آن پسر کارمن نشست، در سینه اش تصویر مدور رنگی دیدم، بیه تصویر دقیق شدم، خودش گفت:
— مایکل جکسن است، خواننده معروف نسل جوان.

گفتم:
— شما به او علاقه دارید؟
گفت:
— بلی من به او آهنگهایش فوق العاده علاقه دارم.

گفتم:
— کدام آهنگش را بیشتر دوست داری؟
گفت:
— همه آهنگهایش را.

گفتم:
— یکی از آهنگهایش را نام بگیر.
گفت:
— همه آهنگهایش را دوست دارم، ولی من معنای آهنگهایش را نمیدانم، اما آوازش و حرکاتش خوشم می‌آید. گفتم مفهوم حرکات او را نمیدانم، حین آواز خوانی یک بار خود را روی زمین به پشت قرار میدهد، چون چرخ میچرخد، معنای این حرکت چیست؟
گفت:

— نمیدانم اما خوب میرقصد...
شماراچی درد سرید هم آن جوان طرز لباس پوشیدن به مود، رقصی دوست داشتن و آشنایی با خواننده های خارجی را نمونه‌ی از فرهنگ و نمودی از نسل نودانست و همه این بدیده ها راجز فرهنگ نخواند و افزود:
— اگر ما خود را با این فرهنگ مبار

فوت زلمی پاشخ میده



حالا که رسیدید پس بخوانید

نجل سروش از شهر مزار شریف:

س: چرا بعضی از هنرمندان در تلویزیون یک آهنگ را دوبرار لبسنگ مینمایند.

ج: به خاطر یک برای بارسم کاملاً آماده می داشته باشند!

عبد البصیر مایی و ولید میرزاده از شهر مولاعلی:

س: خبر شدیم دست دخترک حاجی کامران شکسته و لیسترمی باشد چرا؟

ج: زیرا از پدرمراث دارد.

حبیب الله سر برسد ۰۸ ویرایسی ولایت سنگان:

س: خبر شدیم که احمد ولی و هنگامه عروسی کردند، بعد آجدا شدند فعله کجاند می دارند؟

ج: عروسی کردند، توبه نمودند. از هم جدا شدند، فعلاً یکی در شرق دیگری در غرب (هند - المان فدرال) به زنده می هنری شان ادامه میدهند. کسی هم نبود تا بین شان اصلاح کند چه مردمان بی انصافی!

کریمه اسودی از خوشحال مینه و مهستی سروش محصل طب کابل:

س: چرا بعضی هنرمندان در مورد یک هنرمند دیگر ابراز نظر خصمانه میکند؟
ج: اینکه چرا خصمانه، عقل منجم قدند از زرا این عمل ناجوانی است، اما اگر ابراز نظر مسولانه و آگاهانه و وار د باشد، نه می سعادت انتقاد شوند، سلما نزار و فریبا نزار محصلان طب کابل:

س: چرا دختر فلم فرارد یگر فلم ها کار نمیکند؟

ج: بیچاره از فلم ها خود را فراری ساخت و قرار در منزل مصروف کار های یک که بانواست.

سازیم، از جهان متحدن عقب افتاده ایم و فاقد (فرهنگ امروزی) خواهیم بود - اضافه کرد:

- در ملک ما کسی قدر خواننده و ورقا د پیکورا نمیداند و برای شان موقع نمید - هند اما همین هنرمندان وقتی به خارج میروند و آهنگهای خود را اجرا میکنند، اصلاحی فکر نمیکند که افغان استند، همه فکر میکنند که خارجی استند.

از تعریف فرهنگ تمدن میگدریم، معناییست مکرر، آغاز سخن ما این است که آیا فرهنگ امروزی به مفهوم تمدن جهانی میتواند وجود داشته باشد؟ هر فرهنگی باید دارای پایه های اجتماعی باشد.

پرسشی پیش می آید که این فرهنگ - فرهنگ کشورهای استیلار - چی طور میتواند در جامعه و کشوری که پایگله نداشته باشد، نفوذ کند؟ به باور من بایست قشری وجود داشته باشد که حامی این فرهنگ بیگانه بوده و کاریکاتور فرهنگ دیگران میتواند در وجود آن ها تجسم یابد. همین قشر توانمند است که به کمک عوامل دیگر، میتواند بر افراد به ویژه جوانان نا آگاه و بی خبر اثر - هنگ مارا چیزی به عنوان ((فرهنگ نو)) بدهد. آن ها را خالی و میان تهس بسازد. دوستدار مایکل جکسن ها، بیگانه از خود می خبر از پیشینه و فرهنگ خویش، انسانهای سطحی، انسانهای فرهنگ ستیز، مزدور صفت و مطیع امیر

فیر... بتلون های غشاد، کرتی های کوچک، نکتایی به شکل شوالیه ها، بوت ها همچو جموس، موها تاج خروسی و...

در این بدیده حاجی دستاوردی - نهفته است که فرهنگش بنامیم. یک نکته آشکار است که فرهنگ بیگانه، با همه ترند ها و لکن بازیهای عاملانش، نمیتواند در جامعه ما پایه و اساسی داشته باشد. فرهنگ بدون زیر بنا، چیزیت باد هوا، فرهنگ فیر و وارداتی خسروی آب است، پوک است وزن ندارد و هرگز جامعه، آن را جذب نمیکند، ولی هرچ فرهنگ قادر خواهد بود زبان های جدی را به فرهنگ ما وارد کند، نباید اجازه داد که تن نیمه عریان و برهنه تن فروشان را به عنوان فرهنگ جازد، نباید حرکات ناشیانه را هنر گفت، نباید بی قید و بندی را آزادی گفت، نباید وابسته گی را زیر پوشش فرهنگ و دموکراسی جازد، نه هن جوانان را مخشوش ساخت و به آنان بی تفاوتی را تزریق کرد.

فرهنگ هویت ملی و بزرگترین حافظ ملت ها در برابر هجوم عوامل بیگانه است. هویت هنرمند در فرهنگش متجلی میگردد، شخصیت هنرمند نمیتواند از شخصیت مردمش جدا باشد، هنر، هنرمندان نمیتوانند در قالب فرهنگ و یا تمدن فرس بروز کند، هنرمند مادر قالب و هیئت افغانی تظاهر میکند. هرگز هنرمند

برای بیگانه نمیخواند و نیازی به بیگانه ندارد، هنرمند ما به مردم خود، هنرمایی میکند و هنر خود را در خدمت مردمش قرار میدهد، هنرمند ما فاتحانه در عرصه هنر جهانی میتازد و با هویت میخواند نه بی هویت و بی فرهنگ، هنرمند ما و جوانان ما با شکل و شمایل افغانی به استواری به پیش میروند و هرگز به فرهنگ تحمیلی و بیگانه نمیچسبند، هنرمندان ما، آواز خوانان ما در سطح جهانی تبارز کرده اند، اما با هنر اصیل، نه چون آن جوان که هنر را به عاریت گرفته و به بیگانه میخواند. نباید اجازه داد که عده بی انگشت شمار، محیط دانشگاه و مکتب را تبدیل به محل نمایش مود لباس منخ شده، برپ نمایند، نیشود جوانان ما خود بیتکرو سازند، لباس موزون به خود باشند و لباس هایی را که اصالت دارد و زخود شان است به نمایش بگذارند؟ نباید تلویزیون همچنان مسایل فرهنگی را در حاشیه بگذارد و بازم نمایش فلم های مبتذل را ادامه بدهد. - سا زمان های اجتماعی میتواند در زمینه نقش سازنده تری ایفا کند و از بی تفاوتی در این زمینه فارغ گردند. اگر این بی تفاوتی ها و اتحادی هم در سطح مقامات مسوول از بین نرود این مشکل همچنان باقی خواهند ماند و لازم است تدابیری در سطح عالی اتخاذ گردد. این بدان مفهوم نیست که دروازه های کشور به روی خارج بسته شود و هر بدیده را منحیت عامل بیگانه رد کنیم.

کلیسای کسیر ارسو

پس

مگر کشت قمر

از ع بس
تنظیم کشفه نوریه سال

احساس کردم که ترکس حالا متعلق
به من است .

شب شد . وقتی میخواستم بخوابم
به اتاقم آمدم ، آن جا خاموشی بود
يك خاموشی مطلق و من از این سکوت
لذت میبردم زیرا میخواستم تنها در
خیال ترکس باشم . در بستر افتادم ،
بستم آرامش هر شب را نداشتم . از این
پهلوی به آن پهلوی افتادم ، هر بار که
نگاهم به نقطه یی دوخته میشد آرام
آرام تارهای خیال مرا چهره گندمی
و جذاب ترکس نوازش میداد . در نور -
جام خوابم بود . چنان خواب خوشی
که ندانستم چی گونه صبح شد و
صبح نیز خیلی سر حال و عادی ، راهی
دفتر شدم .

و اما شب ها . . . برای خیال -
دیدار ترکس بی تاب میبودم لب

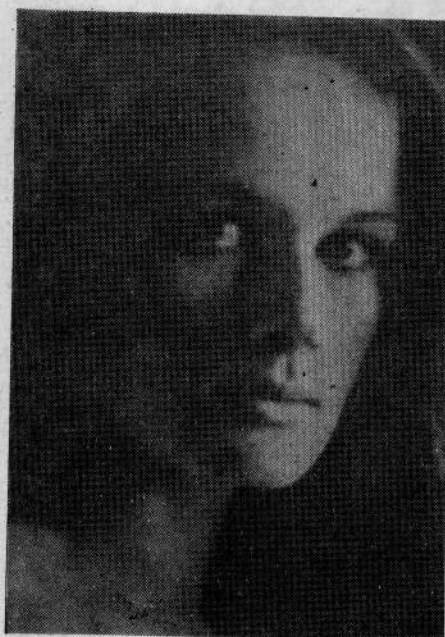
رسیدم و داخل حویلی شدم . خواب -
هرم با لبخندی گفت :

مبارک باشد ، سرانجام ، خانوا -
ده ترکس راضی شد و لفظ دادند . . .
لبخندی زدم و به اتاقم رفتم . هنوز
لباسم را عوض نکرده بودم ، که همه
اعضای خانوادۀ مان به اتاقم ریختند
و تیرکی دادند و يك ، يك ، يك -
خواستگاری را آغاز کردند من خود -
شغال بودم ، زیرا ترکس را دوست
داشتم او دختر جذاب و مقبول بود
موهای سیاه و درشتی داشت . چند -
ین بار که او را دیده بودم ، سرش را
به زیر افکنده بود او مرا مشتاقست
و از اقوام ما بود ، گاهی همدیگر
را در بعضی محافل دیده بودیم ،
ولی با من هیچگاهی حرف نزده بود ،
اما با آن هم دوستش داشتم . يك باره

او آرام و سربه زیر بود ، آهسته
آهسته حرف میزد ، نگاه های خسته -
اش به گوشه و کنار اتاق میغلطید
و در آنجا لحظاتی لحظه های آرامش
پیدا میکرد باز آهی میکشید و حر -
فهایش را میگفت حرفها یکه هیچ
با هم ربطی نداشتند . ولی هرچه
بود من گوشش کردم که بدانم چی
میگوید . . . :

يك روز کوتاه زمستانی بود آن روز
این قصه آغاز شد ، قصه یی که
گفتش در دست و ناگفتش رنجی ،
آن روزی که آسمان خاکستری ابرهای
سیاه و بزرگی را در بر داشت باد -
سردی میوزید و سرما ، تنم را می آزر د
شتاب داشتم و میخواستم از سردی
هرچه زود تر بگریزم و به خانه پناه
ببرم . همینکه نزدیک دروازه خانه

مهر سیدم چرا همیشه درد و غم
در دهن توست ؟
هیچ نمیگفت ، شاید او درد را
دوست داشت ، و من هیچگاهی از
پاد او دور نیستم .
خیالهایی که او داشت محالاً یکایک
در دهن من جان میگرفتند و صدای
او در گوشم زمزمه دارند و هر شام را
به شب و شب را به صبح مهربانم .
آری ! نامزدی مامدتی زبانی -
طول نکشید و ما بایک نکاح ساده هر -
وسی کردیم و به زنده گی تازه یی
پا گذاشتیم . من و نرگس با پدر و -



ما درم یکجا زنده گی میکردیم . خیلی
دیگر گونی در هماناوه ما آمده بود .
نرگس قذاهای لذیذی میپخت و خانه
ها را با مناظر مقبول به شکل دیگری
در آورده بود ، من احساس میکردم -
خوشبختم و خوشبخت ترین مرد ...
همه او را دوست میداشتند ، ماه ها
گذشت و ما صاحب پسری به زبانی
گل نرگس شدیم .
نرگس من زینت محیط و فامیل ما
بود . من با قدم نیک او صاحب همه
چیز شدم و در محیط کارم آسودم و به
دم معافم کافی بود ، هر چه می
میل داشتم میخریدم ، حتی تعداد

پنجره های ما را باستاند و به آسان تیره و قار
میدیدم ، میدانستم در پس پرده ها ستاره
کان شیخ و شاد دهنان بودند . همه
نگونه که نرگس جذاب من برای من -
پنهان بود ، و من حق دیدارش را -
نداشتم ، دردی در دلم چنگ زد و -
آهسته روی بسترم نشستم ، صدای
نرگس را میشنیدم ، صدای او را که
برای دیدارش ناقرار بودم ، اما حق
دیدارش را نداشتم .

سر انجام محفل شبی خوری ما
را به راه انداختند و من و نرگس هر دو
مانند چله های آزاد در بهار
هشمان پروبال میگردیدیم و به آیند
خویش میرفتیم چو تصور سبز و تازه یی
داشتیم ، آیند ، مادری خیال ما سراسر بهار
بود ، ما هر دو شادمانه گام برمیدادیم -
شتم و آرزو میکردیم که همه ما را ببینند
و از خوشبختی خود لذت ببریم .
هر روز که میگذشت ، نرگس را -
بیشتر از پیش دوست میداشتم و بارها
برایش میگفتم ، که دوست دارم !
و او میخندید و میگفت : یعنی بیشتر
از دیروز ، کمتر از فردا .
نرگس طبع شاعرانه داشت ، شعر
میگفت و از زنده گی نامه شاعران و -
قهرمانان برایم قصه ها میکرد ، از شهر
های باستانی و از قصه هایی که در آن
جا گذشت یکایک برایم میگفت ، شعر
های مولانا و حافظ و سعدی را -
میخواند و همیشه میگفت طبیعت را
دوست دارم .

هنوز به یادم است آن شامی که
بارانی تند میبارید و ما به سوی خانه
شان میرفتیم ، باران آن چنان تند
بود که سر و صورت ما را میپوشید ، من
از سردی میلرزیدم ، خیلی هوا
سرد بود ، دستش را به دستم گرفتم
دستانش گرم بود ، با تعجب پرسیدم
نرگس درین هوای سرد ، تو خنک
نخورده ای ؟ باله خندی گفت :
وقتی هر گرمی و سردی طبیعت را
با چشم و خیال عشق به طبیعت ببینی
هیچگاهی سرد نخواهی شد .
او شعر میگفت ، قصه ها میخوانست
من شعرهای او را به یاد دارم .
شعرهای درد آلود او را و وقتی

دوستانم زیاد میشدند ، دیگر خودم
را میان دوستانی که به هم میگویند
دشمنانم بودند نمی دیدم ، همه
شان در روزهای رخصتی به خانه ما
می آمدند ، محل تفریح آنها خانه
ما بود ، شامها یکی پس از دیگری
میرسیدند و شب ها با موتری که
داغتم همه آنها را به خانه های
شان میبردیم ، یک شب باز هم -
دشمنان دوست تمام را به خانه ها -
پشان رسانیدیم و خودم دوباره به
خانه آمدم . دیدم نرگس به ما آمده ،
ولی چشم عواطف و انسانی مرا غیور
پولداری بسته بود ، بی آن که توجه
کنم به روی بسترم افتادم و به خواب
خوشم فرو رفتم ، آنشب خیلی خواب
نوشیده بودم ولی گناه شراب نبود ،
گناه پول های حرام من بود ، که مانع
نیاز من به نرگس شد ، روز هائی
آمده و رنگ نرگس را زرد میکردند و
میرفتند هر روز که میگذشت نرگس
لاغر تر میشد .

نیدانستم که این آغاز به بخشی
من است ، به بخشی بزرگی که
بر سر راهم پهن شده ، دیگر کوهایی
در نرگس پدید آمده ، او کم حوصله شده
بود از آمدن مهمانان زیاد ، من غصه
میشد ، اما منک همه چیز را میداد -
نعمت بارها بهانه میکردم و او را زجر
مشت و لکه میانداختم ، روی صورتش
آثار ضربات های من به رنگهای ابی
و یاسی نقش میبست ، گل نرگس
هر روز پژمرده تر میشد و آهی بر لب
نص آورد .

به محفلهای دوستانم میرفتم و گاهی
نیمه شب ها به خانه میرسیدم و وقتی
میدیدم بهدار میبوید ، هیچ نظیر
سید ، کجا بودم فقط سلام میداد
و در بسترش میخوابید ، من زود به
خواب میرفتم و نیدانستم تا چندی وقت
شب بهدار میماند ، آنها خواب
داشت پانه ...

در آن روزها با دختری به نام
" سیمین " آشنا شدم که به همکارانم
را با او میگردانیدم ، وقتی با او
لطفاً ورق بگردانید

خدا حافظی میکردم همیشه بلفش
پول به وی میدادم و او را نزدیک -
خانه شان پیاده میکردم و خود
به خانه بر میگشتم این تقریباً -
عادت شده بود که با سیم روزها را
بگذرانم و شبها با دوستانتان
شراب بنوشم و ناوقت شب به خانه
بیایم و پولهایم را که از راه غیر مشروع
پیدا میکردم نمیدانستم چی گوئی
مصرف میشوند .
مدتی دیگر گذشت و ترکس زیاد
تر ضعیف و زرد شده بود و وقتی
نزد داکتر معرفت هیچ چیزی نمی-
گفت از درد هایش با من حرف نمیزد
روزی از او پرسیدم :
بیماری را تشخیص نکرده اند ؟
خندید و گفت :
میگویند بیماری جز بیست و قابل
تشخیص نیست .
باز هم با دوستانم به هیش و نوش
پرداختم وقتی صبح به خانه آمدم
ترکس قهرا لود در یک گوشه اتاق -
نشسته بود و سلام هم نداده پرسیدم :
حالت چی طور است ؟
از جایش برخاست و گفت :
کاش این بیماری در مان ناپذیر
باشد تا بمیرم !
مگر از زنده گی سیر شده ای ؟
آهی کشید و گفت :
زنده گی ... اگر با این همه درد
و رنج باشد تو بگو مگر مرگ بهتر
نیست ؟
با آن که میدانستم مقصدش از -
درد و رنج چیست ولی با بسی
تفاوتی گفتم :
چی کنم که رنج و دردت نباشد
پیش داکتر میرمت و دوا مخیرم
دیگر چی کنم ؟
با آهستگی گفت :
دیگر دوا نمخورم ... سیم خان-
موش شد و چشمش را به گوشه پی-
دخت بعد شمرده و شمرده گفت :
جسم بی روح مرده است و منتها
من مرده متحرک هستم ...
با صدای بلند گفتم :
بس است و گلهای فلس خوشم

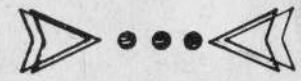
نمی آید .
او به چشمانم خیره شد و در چشمها -
نش سیهایی درشتی حلقه زده بود .
لرزید و چنان لرزید که حتی لب-
هایش را باز کرد میخواست چیزی بگوید
ولی نکفت اشک دور چشمش حلقه زد و
رو برگشتاند از پس شیشه به کوچه
نگاه کرد و دستانش را لرزشی دستگیره
را چرخاند و دستانش را به گوشه
از پنجره تکیه داد و دیدم دست
او زرد بود و خشک و گویی روی -
استخوان های دستش پوست بود
و پس .
مدتی گذشت و سرانجام او به
شفابخانه بستر شد و دیگر نتوانست
نستم روز و شب هر که که دلم میخواست
ست برنج و گوجه ترکس هیچگاهی
با سیم آزادی من نکفت ولی حالا
با خاطر آرام به محل دلم رفتم و نکردم
یک روز سیم برایم گفت :
مادرم میخواهد ترا ببیند ... قرار
گذاشتم که فردا با او به خانه رفتم .
شان بروم با او به خانه شان رفتم .
مادرش زن جوانی بود که پنجابی
زرد رنگی بر تن داشت در نخستین
دیدار مادر ترکس پیش چشمم مجسم
شد و مادر او یک فرشته بود که از
صورتش نور میبارید و همیشه عبادت
و طاعت خدا را میکرد .
مادر سیم ازین درو آن در میگفت
و در پایان هر صحبتش قهقهه
میخندید و منم با او یکجا میخندیدم
تا شام آن جا بودم و شامگاه تاریک
آن جا را ترک گفتم و همیگونه به
خانه آنها میرفتم و شبها را در آن
جا به صبح میروانیدم و به ترکس میگفتم
مصرفم زیاد است نمی توانم هر
عصر به دیدارت بیایم .
و یک روز من و سیم به گردش رفته
بودیم و برادر ترکس سر راه ما سبزه
شد نمیدانستم چی بگویم فقط همینقدر
به سیم گفتم که :
برادر خانم ترکس است و برادر
ترکس با من جنگ کرد و هرچه دشنام
داد چیزی نکفتم و هر چند مشت و لگد
به صورتم کوفت دستم را بلند کرده
نتوانستم دور ما را مردم احاطه کردند
و مرا از جنگلش رها کردند و خودم را

با شتاب به اتاق ترکس رسانیدم او روی
بسترش افتاده بود و صدا کردم ترکس
او خواب بود دوباره صدا زدم ترکس
جان چشم کشود و دستم را روی پیشانی
لش گذاشتم و تب داشت و دستش
را روی دستم گذاشت و آهسته دستم
را به کنار کشید و گفت :
یک چیزی را میخواهم بهرسم اجازه
میشی ؟
گفتم :
هان بهرسم ...
میخواهم بفهمم چرا از به دل سرد
شدی من چی گشایی را مرتکب شده ام
برایم بگو ... به خاطر طفلیت به سر
طفلیت سوگند میدهم بگو فقط -
میخواهم راست بگویم ... تا بفهمم که
من چی بد کردم .
بسی گریه را گرفت و گاهی هیس
گریه میکرد .
فقط گفتم :
ترکس گریه نکن .
ولی ترکس بیمار گریه میکرد تا وقتی
که نزدش بودم گریه میکرد و هنگامی که از
شفابخانه برآمدم سراسیمه خودم را به
خانه سیم رسانیدم سیم
در را کشید و گفت :
مادر من میخواستم
و او برایم اظهار داد که یا سیم
من عروسی کن و یا به مقامات مشغول
از تو شکایت میکنم ...
افزود : هر دو راه را برای
روشن کردم تا فردا صبح باید
من اطلاع بدهی .
خسته تر از هر وقت دیگر از خانه
شدم و شب بود و همه جا تاریک بود
صدای سگهای ولگرد بگوشم میرسید
و از اطرافم میترسیدم و کوچه بسوی
بدی میداد و ولی ستاره گان همه
روشن بودند و در آسمان صاف شادی
میکردند با شتاب کلید را به دروازه
چرخانیدم و وارد دهلز شدم و مادر
و پسر در خواب بودند روی پسر را
بوسیدم و صورتم را در آینه دیدم و
پیشانی و خاگرد بودم و تصویر من
و ترکس که به دستان خودش رسامی
شده بود و رویه رویم قرار داشت
من و ترکس لبخندی روی لب داشتیم
لبخندی که حالا باید به جایش تخم

گریه میکاشتم .
آن شب هم صبح شد و صبح ترکس
از همه اعمالم آگاه شد و من در برابر
پرسشهای او خاموش بودم و اما ...
در برابر پرسشهای سیم همینقدر -
گفته توانستم که بعد از این از -
ترکس جدا شده ام .
ترکس بیمار بود و در بسترش می-
سوخت من در آنشب با لباس سیاه
دامادی با سیم عروسی کردم و در
خانه مادرش مسکن گزین شدم .
خاموشانه پای عقد هم نشستیم و شب
عروسی ما گذشت یک ماه گذشت و
سیمافهمید که من و ترکس از هم جدا
شده ایم آن روز سیم و مادرش با
من سوادخوا را رفتند و من به حرفهای
آن دو گوش میدادم .
مدتی نگذشت که من از ترکس
اطلاعی نداشتم و دلم میخواست او
را ببینم ...
از خانه برآمدم ابتدا به شفاخانه
رفتم و هیچ خبری نسبت به ترکس ندا-
نداد و دلم درد داشت درداشنای
من که به دستان خودم به شفاخانه
رفتم و به طرف شفاخانه رفتم و
شدم و شتابان به شفاخانه رفتم
که تا بگویم به ترکس که من
عروسی کردم و ترکس را دیدم
پایم از سر سوخت و سرو صورتم
در بیان از زبان سیم پوشیده شده بود
و از آن خبر نفهمیدم که یک چشم
را خواست داده ام و صورتم گریه
و زشت شده است سیم و مادرش
و همه اعضای فامیلم به دیدن من آمد-
ند ولی جرات نداشتم از کسی بهر-
سم .
ترکس چی حال دارد ؟
وقتی حالم بهتر شد و از شفاخانه
رخصت شدم و به خانه سیم رفتم
و مادرم به خانه خودش بود میخوا-
ستم مادرم با من بروم ولی او نرفت
و حتی بدون خدا حافظی به سوی
خانه اش رفت .
هنسوز حال خوب نبود و در خانه
روی بستم درد میکشیدم و رنج میبرد
و هر روز به یاد ترکس بودم و هوای -
دیدار ترکس مرا سوی شفاخانه کشانید
میخواستم با او حرفهای دلم را بگویم

به او بگویم که :
ترکس حالا سوگندم مده من بدو
سوگند به تو همه واقعیتها را میگویم
دلم لرزید آیا جزایات این را داشت
که به آن فرشته بزرگ این همه بی-
بند و یاری هایش بگویم ؟ آیا میتوان-
نستم به او بگویم که او را فراموش کرده
بایک زن بدنام و هرزه عروسی کرده ام ؟
دلم به اندامم و آیا با چی چشم
به ترکس نگاه کنم و این که یک چشم را
از دست داده بودم و از صورت زفتم
مشرم دلم ولی هر چه بود و دیدار
و عیادت ترکس را میخواستم وقتی به
دهلیز شفاخانه رسیدم و پاهایم
ملنگید و بالا میروم نبود که مرا آسوده
به جای برساند و غی در دلم
چنگ زد و دلم میشد بگریم و خودم
را به پاهای ترکس ببندم و به او بگویم
ترکس خوب من ! حالا همه چیزم
را از دست داده ام و سیم هم دیگر -
گون شده و فقط پول مرا میخواست
دیگر حق و ناحق بهانه میکرد و پر-
خاش میزدند او حتی دیگر به صورتم
نمیخندید و از من میگریه و به خانه
نمیآمد .
ترکس ترین زن جهان بودی و -
نداشتی به دامان یک شیطان پناه
و من مسموم بگذار پیش پای
تو بمیرم .
داخل اتاق ترکس شدم یک باره -
چشم به بستر او افتادم دیدم که
زن دیگری مانند او زرد و لاغر به
خواب رفته است و لرزیدم و دلم را -
تسکین دادم و در دل گفتم شاید حال
ترکس بهتر بوده و از شفاخانه مرخص
شده باشد .
ولی فکری در مغزم خطور کرد
نزد داکتر معالجش رفتم ...
وقتی داکتر به صورتم خیره شد
مرا نشناخت و خودم را معرفی کردم
با تعجب به من نگریست و از وضع -
چشم پرسید و حادثه آن روز را
تشریح کردم .
با صدای غم آلودی گفت :
چی بدی فتنی بزرگی من هر بار
که بستر ترکس را میبینم و حرفهای او
به یادم می آید واقعا زن فهمیده
بی بود و خوب زنده گی سرتان باشد

مانتوانستم ترکس را نجات دهم -
بیماری او خیلی خطرناک و پیشرفته
بود و او سرطان بود و تداوی او
در هیچ جایی نمیشد و به من چی
امری داشت ؟
احساس کردم ریخته و پاشیده
شدم و در تنهای وجودم درد بزرگی
راه گشود و سرم جریخید و تلخی
در گلویم پیدا شد و به دیوار تکیه
زدم و دستم دیوارها را میخواست
ولی دیوارهای آن محل از من میگریه
میخندید و دستم به چیزی نرسید
تا به آن تکیه کنم و روی دهلز افتادم
وقتی به هوش آمدم و باز هم هر
گوشه و کنار ترکس بیمار را می دیدم
از آن جا که کل ترکس من پیر شده
و زنده گی را پذیرفته بود و دور
شدم .
راهروهای جاده پر از ازده حرام
بود و کسی نمیدانست که من چی
غش را میکش به خانه مادرم رفتم ...
روی بستر ترکس خالی بود و هالی -
های گریستم و مادرم به صورتم نگاه
نکرد و وقتی پرسیدم :
مادر واقعیت دارد که ترکس مرده
است ؟
اشک دور چشم مادرم حلقه زد و
با گوشه چادرش اشکهایش را پاک
کرد و آهی کشید ...
خواهرم و پسر را آورد او را از -
بغلش گرفتم او نیز تب داشت و -
احساس کردم و پسر نیز مسموم و پاها -
شتاب سرو صورتم را بوسیدم و پاهای -
پسر را بوسیدم و به مادرم گفتم او را
به داکتر ببر و هر چه زود تر او را به
داکتر ببر .
خانه خالی بود و شام میشد هر
لحظه دلم میخواست تا بر مزار -
ترکس بروم و ولی میترسیدم که چی
طور به خاک او نگاه کنم ...
به چهره شاد او که روی دیوار -
نصب شده بود دیدم هر دو لبش
خندی بر لب داشتیم و یک لبخند
کوتاه بخفشی در گلویم بود و
دلم هوای گریه داشتم



لومړۍ فصل

د پال وینښان
د ستا کار



واقعیت کې . هغه سره مخ کوس احساس موجود و . دې مېړ و او د قې مېړۍ د ده د اجراء وړکړي وه . د دالان په پای کې د نیکه د وخت د ساعت د عقربې مخورونکی اواز هغه یوازینی اواز وه چې جوړه مېشتیا له مینځه وړله . د جیفرې د پاره د اکا د سرنوشت د مارش په شان وه چې دې یی د یوه حتمی کیدونکي کار خواته بیـــوو .

هغه خپل وروڼې کړ او په دالان کې یی یو ګام واخیست . په دالان کې پرته قالی بند و او خود غوږ یی د تختو د غږ غږ اواز پورته شو . جیفرې ودرېده . د پیر زيات په غصه شواوونو هشتاکه غضب ورسره پیدا شو . دې په قهر وه . د دې د پاره چې دې پایا د مور له خونې نه تیر شوي ویاوله . همدې کبله یی د پیر احتیاط کاوه چې دغه شې او اواز پورته نه شی .

د همد اکا وروکړ او هغه بل وړه ته یی مخان ورساوه خو خولۍ یی پر وچولۍ ورو را کوزیدې . دا د ایلزې د خونې ورو او قفل شوې هم نه و . دې هېجاني شو . په ده کې یی شعوانی احساسات راوباریدل او د غضب او عصیانیت مخ یی ونيو . لاس یی د وړه په قفل کېښود . بیا یی غوږ ونيو خود اصل د وړه تر شا د ښکلی نجلۍ دارامه سا ایستلو دا وروید .

هیڅ شې یی وانه ورویدل . ایا د هغه هڅې نه دا انتظار لرود چې د وړه تر شا یی مخان د وړه قاته نیولوي او کله چې د وړه خلاص کړي وي د ده په غږ کې یی مخان وروږ نیولوي . دې چې له هر کومې اواز نه هم پارېده . خپله سایې ورو پوله او قفل

د سنگریږی ورو غراوه او ورو د ورسره ټپل واهه چې امله یو یاد وړه انجسه خلاص شو . یی سببه او انی پار ورنه پیدا شو . خو د پیر ورو دغه پار پر یالی شو او کله یی چې د ایلزې ارامه سا ایستل چې د وړه غوږ نیولې وه واورېده . د ده سره د احساس راپیدا شو چې د اوسنوزمک او اسان هم نه شي کولای چې دې پورته شاتګ ته مجبور کړي او خپلې کونۍ ته یی ورو کله چې د ده دې تیاره کوټه کې یی ګام اخیست . لږ زده . هغه وخت یی چې ورو پورته پورې کړ او د هغه بستر خواته چې په تیاره کې یی لیدي هم نه شواو هغه ښکلی موجود چې دې نه شپه د هغې سره د یو ځای کېدو لپور و و پکښی پرته وه . پخپل شو . خو خپل جرات ته حیران او هک پک پاتی شو . هغه نجلۍ چې د ده وه . هغه نجلۍ چې دې پیري گران وه او د ده لاس دې جرات نه هم باید پاره شو وي .

کوم احساس چې د ده ته په دغه شپه کې د پیر حیاتي کار د اجرا کولو په درشل کې پیدا شو . د ده ته بیخي نوي او د ده د پیر الیتوب څرګند وي . د ده په رګونو کې د سوزیدو احساس راپیدا شو . داسې احساس چې پخوا یی هېڅکله له ایلزې سره د یو احتیوب په حال کې نه وه لیدل . دا ټول د پیر عجیبه غوندې ښکارېدل . دلته ایلزې په درانده خوب ویده وه . د ده په خیالونو کې لاهووه . دې لاتر اوسه پورې هم له خپل عمل نه پښېمانه نه و . کله به یی بدن تود او کله به سړ شو . ایلزې د ده د اچا بېرېال هم د ده و .

خو بیا هم د غوښو پوله پاره ده ونه شوې کولای چې ورو اندي لار شې . په اندامونو

لږ زه را ګڼه شوه . د هغې د سا ایستلو اواز لکه شراب د ده په رګونو کې ټپید . لاس یی ورو ورو کړ او د پیر بوس او لاس یی شیان یی تر لاسه شوه چې پیر څوکی باندې پراته وو . دا د ایلزې کالی وو .

د جیفرې مود په ګوټی پوه شو باندې ولګېدې او د پیر ورو تری را پورته شوې تا به وېلې چې په یو د پیر مقدس ځای باندې لګېدلی وي .

د واره لاسونه یی یو له بل سره ګډه نیولې وه او هغه شونډې یی چې د ایلزې د شونډو د پاره ترې وې یو پر بل باندې اېښی وي . ورو ورو د بسترې خواته ورو ورو دې شو . د اصل تر څو چې د هغې څنگ ته ورو رسېد . ورو ورو د ده ښکته . په بستر یی سترګې ځنځی کړې . اوس یی چې سترګې له تیاري سره اشنا شوې وې . هغه یی ولیدله .

ایلزې له موضوع هېڅ خبره نه وه او دې دلته درانګه له امله سخت لږ زده . ایلزې پر شا پرته وه . د خوب نازک کم یی یی له لوڅو او ګرځېدو اړ ورو لیدلې و . د ځوانی له خوند نه د ګو ګو ګو ګو باندې یی تلک سپین سپینه بند چې سپیدلی و . د لکه مچ د اړه طلا یی تاج په وروښ ، البت اېښودل شوې وه چې د پیر وروښ وروښ یی کېاېسول .

د هغې نصواري او ننوتی سترګې خوب پټې کړې وې . د مچ په شان پانه یی د وروښمین جال په شان پری را خواره وه . نرس اوسري شونډې یی لږ غوندې سره پورته وې . د مچ بوس یی ګرځېدې غوندې ښکارېده .

یو کوچنی اواز له لاس یی برسپنه باندې پروت و او جیفرې د هغه له لیدو سره د پیر زيات په لږ زه شو . وروسته یی بیا خپل سر د هغې د سپین خواته ښکته کړ او د هغې د لاس سپینوالی یی پر خپلو شونډو ښکله کړ .

د هغې زړه ورو ونکی بوي د هغه ماقزو ته لکه د ملیدونکي اور لیس وروښوتی . ایلزې دغه ښکلول سره له دې چې د پیر ورو احساس کړه . په اندامونو یی ورو ورو لږ زه رافله . خو خپله اوسترګې یی رالوتی کړې .

د پیر ورو راوښه شوله . دا په درانده خوب ویده وه . کله یی چې خپل مین ولید چې په تیاري کې ولاړ دي شونډې یی لږ زده شوې .

د یوې شپې له پاره . یی سببه او انی د پیر نجلۍ ته ورو پیدا شو . لاس یی له خپلې سپینې ته لیرې او د هغه خواته یی ورو اړ وکړ .

هغې په کراره وویل : ((جیفرې زما گرانه جیفرې . ولی ؟))

د موضوع په غطن پوهیدلې وه خولاندر اوسه پورې هم پاره شوې نه وه . جیفرې چې د احوال ولیده . نو د یوې محرکه قوې تر شا ښو لاندې په بستر باندې د هغې تر څنگ کېښاست او د هغې لاس یی خپلو ته یو شونډو ته ورو پورته کړ .

په غږ ناستی اواز یی ورو وویل : ((زه ناچارم چې راشم . زما گرانۍ نه مې شوې کولای چې پاته شم . زما گرانۍ زما په کور کې ستا لپور نی شپه ده اوما — ما د دې د پاره چې له تاسره واوسم ورو شوي کولای چې ویده شم . زه))

هغې کوم عمل العمل ورو نه ښوده اونه یی مخان ترینه غوندې کړ . دا د یوې شپې د پاره د مینې او تندي په دریا ب کېښی لاهو شوه او خواب یی ورو شوي کړې . خو به د پیر شحات سره پر دغه حالت بېرالی شو .

د هغې شونډې له موسکا پکې شوې . هغه خپه نه وه . ښم کله چې داسې ا عتراف له خپل مین نه واورې څه کولای شې ؟

هغې وویل : ((جیفرې . خوته باېده نه وي رافلی . ستامور)) د هغه په سترګو کې یی اعتنای او جملې له ورايه ملید .

ایلزې د هغې له دې موضوع سره څه کار . ته پریا گرانه یی . مونږ کوز ده — کړې او واده به هم وکړو . ته به ما پورې اړه لري . اوزه .

د جیفرې اواز بیا بند غوندې شو او — نور یی زغم ورو شو کله چې جیفرې هغه په وحشتاکه توګه په خپله غږ کې ونيوله . سایې بنده بنده کیده له اود جیفرې لپورې او ترې شونډې د هغې پر خوله باندې کېښودل شوې . وروسته بیا جیفرې د هغې پر لوڅو اړ وړاندې د ښکلولو طوفان جوړ کړ .

جیفرې چې نه پوهېده څه کوي . مخان یی د هغې تر څنگ غوږ ښار کړ او بیا یی د ا په خپله غږ کې په دې جرئت سره ټینګه ونيوله او تر هغې پورې یی د ا ټینګه نیولې وه چې دې هم د هغې دنیم اواز له بدن د رڼو د پدې په مقابل کې د نیمایي غوږ ټینګا حالت ته ورسېد .

هغه په دې تر څنگ سره وویل : — ((ایلزې — زما گرانۍ ! اوه . زما گرانۍ — زما گرانۍ))

د جیفرې د لپورې مینې د تندي ما هو لو د پاره کلمې یوازې یی نه وې . هغې د جیفرې له منلو نه انکار وکړ او تر څنگ یی کرار پر ووتله . اخځر د جیفرې وه . کله چې جیفرې خپل لاس د هغې تترت ورو اړ وکړ هغې څه ورو وېل او د هغه د غږ یی تنده یی ماته کړه . جیفرې د دې تر څنگ پروت و او دای ښکلوله .

هغه وویل : ((ایلزې . ته خپه نه مې)) هغې لږ د اعتراض په توګه اوه وایسته ادا به لیدو .

هوشیار

روزي هتلر به يکی از ديوانه خانه ها رفت . تمام ديوانه ها منظم ايستاده شدند و ياد ياد ياد هتلر سلام داده اداي احترام کردند . زمانی که به نفر آخري رسيد همچ گونه عذرس العملی از خود نشان داد که سخت باعث قهر هتلر شده از او پرسيد : چرا اداي احترام نکردي ؟
 نفر مذکور باخونسرد ي گفت :
 ببخشيد ، من ديوانه نيستم ، نرس استم .
 ارسالی : عابده رابع بکاش

خالی

از يك حقوقه ان ايرلند پرسيدند :
 بزرگترين خرابی دوزن داشتن چیست ؟ او جواب داد :
 داشتن دو خوشو .

درد ماه

مرد مستی نيمه شب از ميخانه به بيرون آمد . اتفاقاً باران شديدي باريده ، و آب بسياري در سطح جاده جمع شده بود و بعد از باران هوا صاف شده و مگر ماه در آب افتاده بود .
 مست : همينکه چشمش به عکس ماه افتاد ، همانجا نشست و شروع کرد به گريه کردن . رهگذري بالاي سرش آمد و پرسيد :
 - آقا چرا گريه ميکيد ؟
 مست : عکس ماه را نشان داد و پرسيد :
 - اين چيست ؟
 رهگذر گفت :
 - معلوم است ، اين ماه است .
 غريه مست شديدتر شد و گفت :
 - من ميدانم که ماه است ، اما شما به من بگوييد که در اين وقت شب من در آسمان چه ميکم ؟
 ارسالی : ژوليانا نصيري

لبخند زخمت

پایه عیادت مامور

مامور و کزنی و کلاه هم نبود
 اي امر اگر نخورد ي نان و نمک
 گر شام بود خرج پناه هم نبود
 والله زرفی است گناه هم نبود
 باوصف همه بختی ام خام شدم
 هر چند شريك رشوت بود رئيس
 در مسلك مکر و خدغه ناکام شدم
 او صادق و من بندي و بدنام شدم
 اي کزنی گفته ام فدای تو شوم
 تا سال دیگر اگر بمانی به برم
 قربان رفاقت و وفای تو شوم
 والله ره قسم که خاک پای تو شوم
 فاروق از خيرخانه



تخرق نظر، محظرات



طالع بد

چند جهانگرد ماجراجوي آمريکايي با
 هسران خود به اکتشافات جنگل هاي
 افريقا رفته بودند. شب هنگام گوريصل
 بزرگي آمد و خانم يکي از آن ها را زد و
 وريد. بقيه آمدند به جادر او و شروع
 کردند به دلداري و تسلاي او و...
 جهانگرد بي زن گريه کان باخود زمزمه
 ميکرد:
 اي سستی جانم - اي سستی جانم
 تا حالي که يادم مي آيد و مطالعه کرده ام
 اين نژاد مخصوص گوريصل زن هاي را که
 مي زنند فردا صبح زنده و سلامت
 پس مي آورند.

به گريش بلفيس هوتي.

طرح ادبی

عزيزم، به ياد تو اشك از چشمم
 سرازير ميشود زيرا درد ديري تو که
 دواي تمام درد هاي من و مرهم همه
 زخم هاي من بودي آرام مي ده.
 باشيد بنام تو وجودم به لوزه درمي آيد
 زيرا به ياد آن روزها مي انتم که من و تو از هم
 جدايي نداشتيم. اگر يک روز ترانسمي
 نديم چند سال پيوترمي شدم. اما انوسمي
 وحد انوس که تقدير ترا از من جدا کرده
 است و تا به جدا کرده است.
 آه، عزيز من
 اي گوشه.

نوشت: نيلا بحکيم

علت آن که ما هيها عاشق نميشوند
 اين است که پسران شکست، وسيله ي
 براي خود کشي ندارند.

نميدانم آدم هاي دور و دورتي در آيينه
 نگاه ميکنند، کدام روي خود را مي بينند

ارسالي: بلفيس ازاده



ترکيب هلري رسي:
 به نظر يک متخصص، رقص هاي مدرن
 ترکيب است از رقص هاي سنتي افريقا و
 حرکات يک خانم سايز ۴۶ که ميخواهد
 بيوهن سايز ۴۰ را برتن کند.

درساعت دری

بنافلي جنت گل خان که مضمون دري
 را درس مي داد براي شاگردانش وظيفه
 داد که براي فردا هرکس چند جمله
 ياد بگيرد و در صنف براي ديگران بگويد.
 در اين ميان کريم الله که خود را لايق
 لايق مي ترانيد تصميم گرفت که کلمه هاي
 زياد ياد بگيرد.

به همين تصميم از مکتب بيرون شد و
 در راه پشت کلمه ها سرگردان بود. و
 بچه را ديد که با هم جنگ مي کردند. يکي
 براي ديگري مي گفت برو که مي زنت.
 کريم الله ياد گرفت که: برو که مي زنت.
 پيشتر رفت ديد که دو بچه قصه فلم را مي
 کنند يکي مي گفت:

اين را از دمندياد گرفته ام.
 کريم الله اين جمله را هم بخاطر سپرد.
 کسي ديگر که پيشرفت يک زن و شوهر
 به موتر بالا مي شدند مرد براي زيش گفت:
 بفرماييد حق اوليت از خانم هاست.
 کريم الله اين جمله را ياد گرفته فردا به
 صنف حاضر شد.

معلم بعد از آن که جمله هاي شاگردان
 ديگر را برسيد نزد کريم الله آمد و گفت:
 بگو کريم توجه ياد گرفتي؟
 کريم الله گفت:
 برو که مي زنت.

معلم خشمگين شده و گفت:
 احق، اين گمبها را از کجا ياد گرفتي؟
 کريم الله جواب داد:
 از دمندياد گرفته ام.
 معلم که اعصابش خيلي خراب شده بود،
 گفت:

پيش شو گوشه که برم اداره.
 کريم الله گفت:
 بفرماييد، حق اوليت از خانم
 هاست.

برد باری ما

نهیست قبرگردان سروس شعری ما
 اموات زنده درگوردرآن سواری ما
 با آن سفر جو جبراست همچون عذاب
 قبر است
 ماند به جان سپردن ز آن تاقراری ما
 گویند به زن سپاه سران نایب کلنیر
 راکت عقب فتاده بنگر زلاری ما
 از میستم پسندیدم رسو جو گوشتند هم
 باری بیا به موثر بین برد باری ما
 مانین بس کجاوه در نیمه ره شود گل
 صد اندلش سازد آه ز زاری ما
 ای دایم تدن وحشت بیا و بنگر
 در حمله برد رسو اختیاری ما

دوست دارم

بهار را دوست دارم بخاطر شگوفه
 های رنگین و پروانه های سبکبالش
 شب را دوست دارم بخاطر سکوت
 بی پایانش
 ماه را دوست دارم بخاطر زیبایی
 بیکرانیش
 و بالاخره تیرا دوست دارم
 بدون اینکه بدانم چرا؟



دهقان و کبک

ست کرد : آقا لطف مرا آزاد کنید . به
 پای شکسته من رحم کنید . بر علاوه سو
 مرفایی نیستم بلکه یک پرند ه بی آزار استم
 که همیشه به اوامر پدر و مادر خود گوش
 داده ام . بهین حتی بال های من هم از
 بال های مرفایی فرق دارد . بر من رحم
 کنید و این بار مرا ببخشید . دهقان خنده
 بلند ی کرد و گفت : شاید تمام چیز های که
 می گویی درست باشد اما من ترا همرا
 همین دست دزدان یعنی مرفایی ها
 اسیر کرده ام .

ارسانی حفظ الله سحر

دهقانی از دست مرفایی ها به تنگ
 آمده بود . پنجاره چند بار به زمین خود
 تخم باشد ولی مرفایی ها تخم ها را می
 خوردند . دهقان مجبور شد باز تخم
 بپاشد ولی این بار برای گرفتاری
 مرفایی های دزد ، دایم نهاد و به
 ترتیب یک عدد زیادی از مرفایی ها را اسیر
 کرد .

درین این مرفایی ها یکی نیز اسیر
 شده بود . کبک که برای رهایی خود بسیار
 دست و پا زده و پایش نیز شکسته بود . وقتی
 دهقان مرفایی ها را می گرفت و نیت به
 کبک رسید ، کبک با میجز ویاالحاج در خوا-



ترجمه : حمید خراسانی
مخاییل ویشیم از بلغاریا

کتاب بیرون رفتن از سیون

آلته گیه های به چار هنوز هپانام های
جدید خود طاعت نکرده اند
از همین جهت مجبوریم تا مشان را با تکتوان
و با جدای بلکه تر برز با و بیاییم تا آن
ها را ترجیح سازیم
همسایه هایم حالا فکر میکنند که بسه
دنیا ی هنر پا گذاشته ام و تجارت و این
عرضه را آغاز کرده ام
با چنین تصور و انچه روزه از من در -
مورد های خاصی که در مورد این یا آن -
هستند بر سر زبانها افتد میروند
در این مورد روزی با یکی از دوستانم
در يك قهوه خانه در دلدل کردم . او هم
دل پری داشت هنوز حرف من تمام نشده
بود که او هم عقده دل خود را کفود
گفت :
بقیه در صفحه (۹۷)

دارند ؟ آیا مالیات بر مایهات پرداخت
ایند ؟
او را فهماندم که نه بهر مغزو هم
و نه کتاب و نه هم چپس و اصلا رستور
رانت چپس که حتی دکان یا غرفه هم
ندارم . دهلیز و آشپز خانه و سالون
و اتاق خواب را هم برایش نشان دادم
تا متقن شود . که از رستوران مغزو
ش. بهر . کتاب و چپس چپس که حتی از -
و سایل و موبیل رستوران هم حرفی در
میان نمیافسد
مامور مالیات رفت و اما يك هفته بعد
انضار نامه هایی برای تصفیه مالیات
پرداخت ناشده دریافت داشتم
باید مبلغ هنگفتی را به خاطر مالیات
رستورانتی که اصلا نداشتم میپرداختم
يك ماه در شورای ناحیه بی سرگرمی
بودم تا تا به بسازم که يك کارمند علمی
عادی هستم که هیچگونه رستورانت
یا دکانی ندارم . اصلا مقبض نمیافسد
سرانجام مامورین را قانع ساختم . اصلا
نقشه بی های بلاک را نمیتوانستم قناعت
بدهم . وقتی رستورانت محله بسته میشد
زنگ دروازه آپارتمان مرا میفردند
به خاطر يك بوتل بهر و يك سنج کتاب
با چشم گریان عذر و زاری میکردند
مدتی با ففردن دندان روی دندان
خشم خود را فرو میخوردم . اما سرانجام
حاصله ام سر رفت . مجبور شدم نام گریه
هایم را عوض کنم . خوب این کار اصلا
مشکل نبود . حالا قشمر نام در کفوریسا
موجود است . نام شهر ها جاده ها
پناها عمو سات و هرا آن چه را که
فکر کرده میتوانی به قشمر میدهند
من هم نام گیه هایم را برادران ارکریوی
از هرا که هرد و از غوانهای معروف
بلغاریا اند . " مترجم " گذاشتم

وقتی اندام درست و پست شکل مرا
پهنید و اصلا . خیال هم کرده نخوا -
هد توانست که چپ قدر آدم خوب
شقلب و خمر خواه و دلشوز هستم . همین
غصلت بود که مرا واداشت تا دو گیه را
به فرزندی بپذیرم . وقتی آن ها را در
کتار بلاک یافتیم به چاره های صاحب
گر سنه و سرگردان بودند . وقتی گریه
ها راه خانه آوردم و اولاً شکم شان
را سهر ساختم و سپس سراپای شان
را غستم و خوب پاک کردم
یکی را " بهر و دیگرش را " کتاب -
نامیدم " بهر " و " کتاب " به چار شوخ
و باز یکوش بودند . گاه پرده ها را مید -
زدند و زمانی کاغذ دیواری را میخرا -
شیدند و یا هم پرده کی پنجه های خود
را روی چرم کوچ از مایش میکردند
ظالها ضرورت میافتاد تا بلند صدا
بزنم :

بهر (. . .) کتاب (. . .)
میدا بعد که دیوارهای آپارتمان های
مکروبین چپ قدر ناز کند و از روی امن
دیوارها هم میتوان همه چیز را شنید و
از احوال خانه همسایه آگاه بود . . .
يك روز همسایه چپ بانگه حمله گرانسه
و صدای توطئه گرانه ریه من کرده گفت :
- تصمیم به چار هافلان گرفته ای (. . .)
در غیر آن کی از معاش دولت به نان و
نوا و به مال و مکت رسیده میتوانی ؟
با تعجب به سوشنگرستم . اما او
چشمکی زد داخل آپارتمان خود شد و
در ب را بست
چند روز بعد ه زنگ دروازه بلند شد
مامور اداره مالیات بود
- خبر داده اند که رستورانت بهر و کتاب
و چپس باز کرده اید . آیا جواز نامه



نکاح خط، که د معافیت کارت

ته پورته کړي چې په دې وخت کې
نوموړي ته له بوجي څخه د خپل پلار
او مور د واده نکاح خط ورته راوړي
د نکاح خط په لیدلو سره د جلب او
گروپ څخه پرته خوشال و
وځنډل خوډ پور د گروپ
او اخستلو نیت ته متوجه
شو. که گوزي چې په رښتیا هم
نکاح خط پیلېس کاله پخوا د نوموړي
هنگ د مور او پلار د واده په وخت کې
ترتیب شوي دي. د دغه معتبر سند
په ښکاره کولو سره ښوان خپله خوارلې
کلی ثابت کړه او پرته یې اسناد به
بوجي کې ښايې برعکس کړل. کله یې
چې د اسنادو بوجي ازی ته پورته
کوله. نو زیاتره یې ته پورته
هسي نه چې دغه نکاح خط د نوروتقلي
کارتونو په څیر تقلی او ساخته گي وي.
ځکه چې تقلب نن سبا د ژوند د ټولو
چا رواجي په لاس کې لري.

* د پلوی په لاره کې یې د دیوال خوا ته
له وای څخه بوجي راځي کړه او به یې
د ښي لاس په وینه گوته د تندې خولې
پاکي کړي او پرڅه پرڅه یې په ځمکه
وځخولي. کله یې چې د بوجي
خلاصه کړه. نو لومړي یې ورته
راښکاره کړه. خو چا ورسره نه
دغه دنگ ښوان دي
بیا یې له بوجي
هغه کارت راوړي چې په اتري ټولگي کې
یې دده د پرحالی شاهدي ورکوله.
خود ا هم ورسره ونه منل شو. ورسې یې
خواستلونه او نورو ډول ډول کارتونه
هم له بوجي راوړي ستل خو چاته د منلو
وړ نه وو. ځکه چې دده قد او قواره یو
خوارلې کلن هلك ته نه بلکې یو دوه
وشت کلن ښوان ته پاتې کیده. نننیز دي
چې د جلب او احضار گروپ یې مو تر



خان او که بل څوک تیرایستل



کوله کوله ښوا څخه وخت چې زه
ماشم دم. نوله خپلو لویانو او مشرانو
څخه یې اوږدلی وو چې که چیرته
په لاره کې څوک څه شی پیدا کړي
نو بیا دې درې حله په لاس وړای
چې: داسې دچادي. که به دې
درې غږ ولېد شی خاوند پیدا نه شو.
د نوموړي تن له پاره حق حلال او
خپل او یا ورځنۍ ګټه اخستل یې روا
ګڼي.
خو هغه وخت داسې رایاد یې لکه
د خوب لیدل چې مونږ ماشومانو به
څه شی په لاره کې وموند او د هغه
خاوند به موهم ترڅنګ ولاړه. نوموړي
په موندلې شي به په لاس کې ونیواو
بیا به مو ورو له ځانه سره درې حله
وویل چې: داسې دچادي. له
هغې وروسته به مو د شي خاوند ته به
غږ پد لوسترو کتل او شی به مو به
جیب کې اچاوه.
د اد ماشومانو د ناوړه
ناخبري او ساده گي خبره وه. خوراشه
پاڼې په (٦٨) څپرکي

د سیخ له خولی خوړل

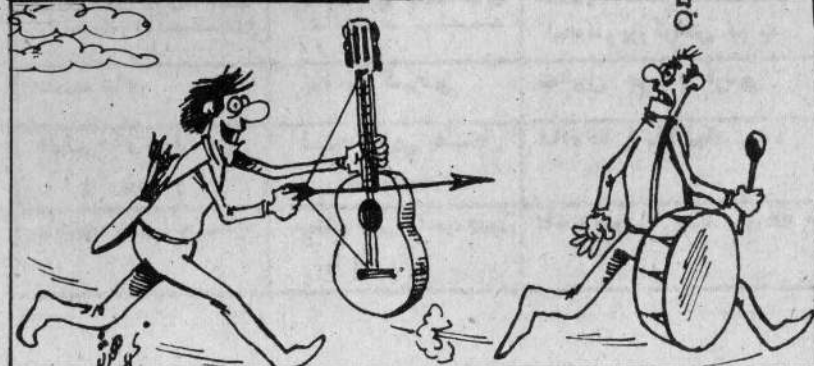
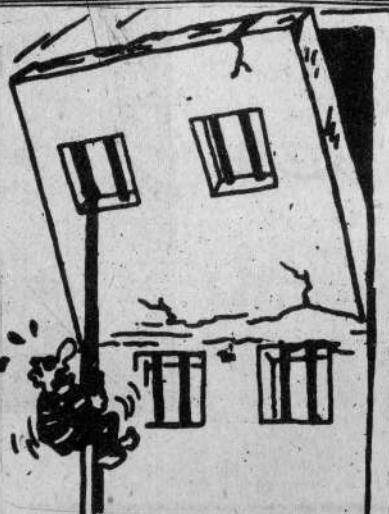
هر وخت به چې ورسره مخامخ شوم
 اود روزگار په باب به می ورغنی وپوښتل
 نوراته ویل به می چې :
 - څه وکړو د سیخ له خولی یی خوړو
 که نور روزگار مو ترخ دی .
 - لنډه دا چې د جانداد په خوله کی
 د زوی په محای سیخ راشین شوی و .
 بدهکه چې د سیخ له خولی خوړل یی

د خبروتکیه کلام گرځیدلی و . کلونه
 کلونه تیر شول . جانداد تقاعد وکړ
 خود سیخ له خولی خوراک به مانا
 ونه پوهیدم .
 یوه ورځ وروسته له تقاعد څخه
 کورته د پوښتنی له باره ورغلی وم . خو
 داخل یی له روغبر څخه وروسته د -
 سیخ له خولی خوراک باند یی شخوند
 ونه راهه .
 زما کجکاوې نوره هم زیاته شوه او -
 ورغنی ویی پوښتل :
 یاره جانداده ! تاخو به یو وخت
 د سیخ له خولی خوړل . خواوس یی
 د سیخ له خولی نه خوري . . . که زه
 څپه کړی نوزه د سیخ له خولسی
 خوراک به مانا ترنه پوري نه یی
 پوهیدلی .

جانداد زمانه دی پوښتنی سره لږ
 موسکی شو او ویی ویل :
 - هغه وخت چې موز د سیخ له خولی
 خوړل . نوزه په کیوونی مغازه کی
 مامورم . خواوس می ته هم ویی چې
 تقاعد می کړی دی او په کورناست
 یی .
 او بیا یی د خبرونه لږ کی په دی -
 وپوهولم چې په څه ډول یی د سیخ
 له خولی خوړل .
 اوس نو که له تاسو سره هم د دی -
 خبری د پوهیدو سوداوی . نوهر محل
 چې له کیوونی مغازې څخه داږ و -
 بوجی اخلی یو محل هغه له نظره
 تیره کړی . که بوجی سوری وه نو یی
 له شکه به د جانداد د سیخ له
 خولی خوړل درته په ثبوت ورسیږي .

خپرنه او پلارینه مجلس

د هیواد په ختیځو سیموکی د ساز
 او سرود محفل ته مجلس وایی . نوله
 همدې کبله سازیان اوسند رغاړي -
 مجلسیان بولی . خو په عینوا د روکی د
 سطرینج د لوبو اوله د وستانو سره
 د تیلغونی مرکو ترسره کولوته اداری مجلس
 ویل کیږي .
 اوس نو خوښه د لوستونکو د چی به
 هر ډول مانا ورغنی اخلی . بدهکه چی
 پورته دوه تعریفونه لاتراوسه په هیڅ
 مجلس کی هم ترغور او خپرنی لاند یی
 نه دی نیول شوی .



د ماشومانو کړنې

- پښی که د عقل له ارادې وروغی .
 - لوسری د نابودی کدی ته بیای .
 - زه یوه توتیه پسته اوس هم وکوځونه
 ده . خو گوزاری له فولادی خنجر
 څخه هم کلک او زړور دی .
 - لاسونه اوز ده ښه دی . خوښه چی
 ناروا کارونو ته اوز ده شی .
 - که فوز ونه نه وای نو ښوونکو به په
 ښوونځیوکی د تېلو زده کوونکو پوزه
 تاووله .

د ځای خپل کور

د اشپز برس ازانر د ښجاره هتی ته
 خبرورکوي چی د فوښی اوترکاري پخولو
 د پک د ۱۳۶۹ کال په تعییناتوکی له
 تشکیل څخه وغورځید او تقاعد یی
 وکړ .
 دغه متقاعد د پک چی د اشپز خانی
 په تاخچه کی خاوري او د وړي وړاندکی
 برتی ویی د خپل تقاعد په باب داسی
 څرگندونی وکړی :
 که څه هم د پخولو وس او توان می
 له لاسه نه دی ورکړی . خوله هغی
 ورغی چی د سلخ رسمی فوښه کیلو
 (۷۵۰) افغانیو ته پورته شوه . زه د -
 خپل تقاعد په لټه کی شم .



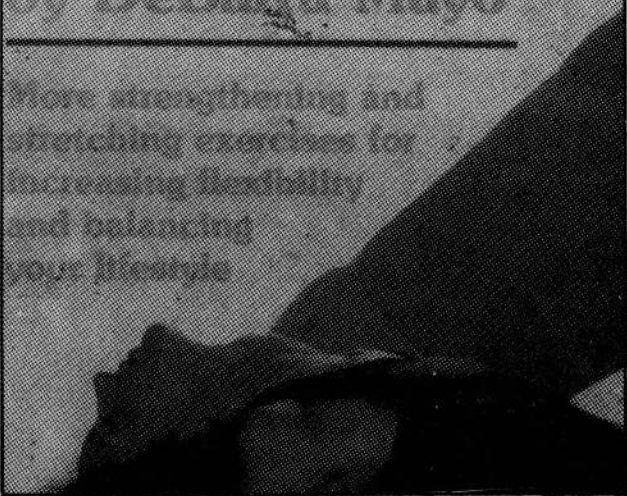
تجربه ستمگر

با عضله های تان آشنا شوید

Runner's World

YOGA BOOK II by DeBraga Mayo

More strengthening and
stretching exercises for
increasing flexibility
and balancing
your lifestyle



عضله ها	موقعیت	وظیفه
عضله های قطنی و مچیزی	در میان عضله های زبان گسترده ترین پهنای	بدن را از حالت انحنا پیا خمیده کنی به حالت راست بلند میکند و برای ست دهن درست بدن خیلی اهمیت دارد
ماهیچه های چار سر	قسمت چپ ناحیه طولی	ساق را در قسمت زانو بسط میدهد
عضله های لیزی و عضله را قهه هائیه	فاصله بین قهه های هائیه	حمایت شانه ها کنک در پیز گرفتن خوب
عضله های	چنانچین گردن	مسئول حرکات گردن
عضله های نوزنق و (چار پهلوی)	قسمت بالای پشت و گردن	شانه ها را بالا میگیرد
ماهیچه های سه سر	چنانچ قطنی ناحیه طولی با زو	ناحیه طوی را بسط میدهد

حله های متوازن نشاندهنده -
بدن سالم و خوب است . اجرای منظم
تمرینات یوگا در حفظ عضله های
محکم و در غور انحنا کمک خواهد
کرد و درک این که عضله ها در کجا
موقعیت دارند و چس میکنند و در
اجرای هرچه بهتر هر تمرین یوگا، غما
را یاری خواهد رساند . جدول ذیل
غما را با موقعیت و وظیفه عضله عضلا -
تس که معمولاً مورد استفاده قرار
میگیرند آشنا خواهد ساخت . از
این جدول منحنی پهنریس سردستی
و همیشه کی استفاده کنید .

عضله ها از لحاظ وظیفه یس
به شکل زوج های مخالف قرار
دارند . گچه این شکل غما یسه
مخلوق تر به نظر آید ولی آن را چنه

سهولت میتوان توضیح کرد . به
جدول بیشتر مراجعه میکنم :

به زوج ماهیچه های دوسر
ماهیچه های سه سر نگاه کنید
طوریکه میبینید ماهیچه های دوسر
در ناحیه جبهی بخش علوی بازو آ
ها را خم میکند . در حالیکه ماهیچه
های سه سر که در جناح قفسی موقعیت
دارند بسط میدهند . به گونه مثال :
رابطه بین ماهیچه های چار سر
و پی های زیر زانو را در نظر بگیرید .
همین همین پر نسبت در این جا نیز
صدق میکند . ماهیچه های چار سر
در قسمت جبهی ناحیه علوی ساق
ساق را در ناحیه زانو خم میسازد .
پر نسبت زوج های مخالف عضله
پی برای تمرین کننده یوگا کاملاً روشن
است . پیو های یوگا در حدود پا را
میتز های این پر نسبت به خاطر
افزایش هرچه بیشتر قابلیت انقباض
یک گروه عضلی را افزایش میدهد
در حالیکه گروه مخالف را از طریق
انقباض دوامدار تقویت میکند . کس
دادن ماهیچه های سه سر به نوبه
خود ماهیچه های دوسر را قوی تر
خواهد ساخت . کس دادن پی -
های زیر زانو ماهیچه های چار سر
را تقویت خواهد نمود .

۳

تغذیه یوگا

فصل ششم

عمل توازن

یوگا به شش آموزاند تا بدن تانرا
به عنوان یک تحفه گرانها محترم
بشمارد و مسؤولیت مواظبت آنرا به شما
خاطر نشان میسازد . از نقطه نظر -
دورنمای کاملاً میخانیکی بدن انسان
را به عنوان یک ماشین کاملاً محاسن در
نظر بگیرید . برای این که این ماشین
به صورت درست فعالیت نماید ، اجزای
ای آن بایست قوی و نیرومند باشند .
هیچ ماشینی بدون حفظ و مراقبت به
صورت کامل و درست به فعالیت خود
ادامه داده نمیتواند . آیا میدانید
موتران بدون گاز یا تیل باشد ؟ خوب
همین همین پر نسبت در قسمت بدن نیز
صدق میکند .
شما بایست شش ماده غذایی را که
لازمه حیات است برای بدن تان تعبیه

عضله ها	موقعیت	وظیفه
عضله های بطنی	قسمت جبهی و جناحی بخش وسط	جدار بطنی را در جریان تیرین محافظت میکند
ماهیچه های دوسر	جناح جبهی قسم علوی بازو	قسمت علوی بازو را خم میکند
عضله های سه گانه پی	فانده ها را میوهانده	بازو ها را بلند میکند و بسط میدهد
عضله های کاشترک نی پی	جناح قفسی قسم سفلی (تریه ساق پا)	کمر را بلند میکند
عضله های سر پنی	سر	فصل را با بسط میدهد
پی های زیر زانو	جناح قفسی قسم علوی ساق	ساق را در قسمت ساق خم میسازد
عضله های لاتی زیر پنی	جناح قفسی قسم علوی پشت دست زیر بازو ها	ماهیچه های دوسر را در جریان حرکات کش کرده کله میکند
عضله های سه ری	پشت	بازو ها را در جریان حرکات فشاری بسط میدهد

کنید و این ها عبارتند از :
کاربوهاید ریت ها ، شحمیات ،
پروتین ها ، ویتامین ها ، مواد معدنی
و آب . هرچه طبیعت برای هر ماده -
غذایی وظایف مشخص تعیین کرده
است ، ولسی آن ها به خاطر تضمین
فعالیت سالم بدن ، مشترکاً عمل میکنند .
در یوگا ، بهترین راه برای به دست
آوردن مواد لازمه غذایی ، گرفتن
مستقیم آن از مواد غذایی که میخورید ،
میشاند . رژیم غذایی کاملاً متوازن را
بر مبنای اندازه های مجاز مواد غذایی
روزانه تمام این مواد تعقیب کنید .
(عمل توازن) با القای تغذیه خوب
افزای میباید .

کاربوهاید ریت ها : مقدار بیشتر
کاربوهاید ریت ها نسبت به هر ماده
دیگر حیاتی ، از رژیم متوسط غذایی
حجرات جلدی و جهاز غذایی فعالیت
مینماید .

ولوا این که شحمیات از جمله مواد
لازمه رژیم غذایی شمرده میشود . -
عاقلاً نه است تا نوع شحمی را که مصرف
میکنید ، زیر نظر داشته باشید . -
شحمیات را میتوان به دو کته گویی تقسیم
کرد : مشبوع غیر مشبوع .

شحمیات مشبوع به استثنای روغن
ناریال و خرما ، از منابع حیوانی به
دست می آید و به علت غلبه هایدرو -
جنیشن در درجه حرارت اتاق سخت
باقی میماند . مثالهای خوب شحمیات
مشبوع عبارتند از : مارگرن ، مسکه
چربی ، خوک و روغن های جامد دیگر .
شحمیات غیر مشبوع ، عبارتند از روغن
گل آفتاب پرست ، کجند و جوار و غیره .
شحمیات غیر مشبوع در تغذیه
سالم از جمله انتخاب های معیبه و
مشخصی شمرده میشود . شحمیات -
مشبوع منحبث ذخیره در بدن متراکم
میشود . مقدار بیش از حد شحمیات
مشبوع میتواند موجب جاقی بیش از حد ،
پطی شدن عمل هضم ، بند شدن -
شریان ها و بلند رفتن سطح کولسترول
میگردد . خلاص آن ، شواهد نشان
میدهد که شحمیات غیر مشبوع ، نه خایر
کولسترول را پارچه پارچه میسازد و -
نه خایر شحمی اضافی را از بدن میبرد .
طبق نظر متخصصین ، تخمیناً در صد
مواد کالری روزانه را که میگیرید ، باید
شامل شحمیات غیر مشبوع باشد .

بقیه در شماره آینده

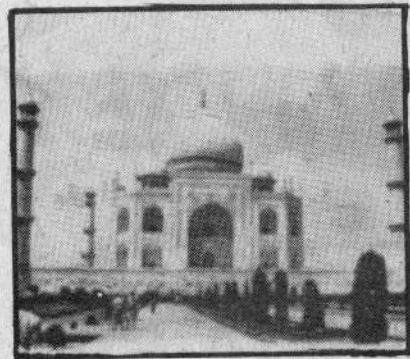
بخش اول صفحه ۲۳

سال شاه جهان در همان برج باسمن
اسیر ماند و فقط دختر و نوا دارش -
جهان آرا به او خدمت می کرد - و
تمام مدت اسارت شاه جهان از پیسج
باسمن تاج محل را از فراز رود چناب
تماشا می کرد و جایی که محبوبش بنظر
محل در مقبره آراسته با جواهر غسود
خفته بود -

پس از مرگ اورنگ زیب سلطنت محفل
ها طی هفده سال از هم پاشید - و
حاشی که اکبر از مردم بدست آورده بود
در اثر ظلم جهانگیر و ولخرجی های
شاه جهان و تعصب دینی اورنگ زیب
از دست رفت -

به هر حال دیدار از قلعه آگره
عظمت دوره بی را نشان می دهد که
علی الوهم تناقضات آن تاریخ هستند و
به بخشی از تاریخ تمدن جهانی بدل
کرده است - خدمات شاه جهان در
عرصه بنای مهارت و بیاهمیت او را به
پای اکبر رساند - چه خوب گفته اند :
" شاید آن اراده که ساختن می اند
تاج محل را طرح کرد معظم قرو استوار
تر از اراده بزرگترین فاتحان جهان
بود - اگر زمانه قتل و هوش دافست -
هرچه جز تاج محل بود ویران می کرد
و برای تبار دل آدمی این گرانمایه
نشان شرافت انسان را بر جای می
نهاد -

با این اندیشه حوالی عصر پس از صرف
طعام چاهت در آگره و راه دلی را
در پیش گرفتیم -



فرید و جاوید

در مسابقات بین المللی

(برنده مدال طلا در مسابقات بین المللی
تکواندو دلی ۱۹۹۰)
لطفاً خود را به خواننده گان مجله
سباون معرفی نمایید و بگویید که از چند
سال در دلی اقامت دارید و مصروفیت
تان چیست ؟

- اسم من ماهر رسولیت ، ۱۹ سال
دارم و به ارتباط ماموریت پدرم در سفارت
کشور هلم دلی تقریباً از یک و نیم سال
به این سو در دلی میباشم و فعلاً مصروف
گذاشتن امتحانات کانکور صنف ۱۱ستم -
در تعلیمی دروس به جی نوع ورزش -
علاقه مندی و اشتغال دارید ؟

- تقریباً هر نوع ورزش را دوست دارم در
کابل نیز مشت زنی (بوکسنگ) و کاراته را -
تمرین میکردم اسال افزون بر قهرمانی
دومین در مسابقات بین المللی در راسیون
تکواندو دلی که به تاریخ نعم و دهم
اپریل ۱۹۹۰ برگزار شده بود در بازی های
قبل محصلی در گلوله اندازی و انداختن
دیسک به درجه اول نایل شدم -

میخواهم پیرسم که حرفت در مسابقه
قهرمانی تکواندو کی بود ؟

- حرفم در آخرین در مسابقات
حسن المری (H. Almerri) تیمه
سوریه بود دارنده کمربند سیاه که در
چندین مسابقه بین المللی برنده مدالها
و القاب بوده است و نیز در هند از شهرت
زیادی برخوردار میباشد -

در مسابقات آینده برای کشورت جی
به دست خواهید آورد ؟

- فعلاً از طرف پدر راسیون ازین دعوت
شده تا در مسابقات سطح پایین که به
زودی در ایالت اترپردیش هند برگزار
میکردد ، اشتراک و نیم ولی هنوز من آمادگی
خود را نشان نداده ام و معتقدم هرگاه در
چنین مسابقات اشتراک و نیم از لقب و کمربند
خود دفاع جدی نمایم -

نظر شما درباره تکواندو در افغانستان
جی طور است و جی پیشنهاد های برای
بهبود این ورزش برای هموطنان دارید ؟

- تا حدی که برداشت شخصی خودم
ازین نوع بازی ها در کشور ماست ، دیر
برگزار کردن این بازی ها و عدم اشتراک
در بازی های بین المللی به نفع ورزشکار
ما نیست برای این که با تخنیک های جدید
این ورزش آشنایی بیشتر صورت گیرد -
بالمی چنین مسابقات در فواصل کمتر
اشتراک بیشتر در مسابقات بین المللی و برای
ورزشکاران جوایز و کمربند های استحقاقی
شان زود تر داده شوند تا موجب تشویق
ورزشکاران و انگیزش و معرفی بیشتر این
بازی ها گردد زیرا افغانها در این
نوع بازی ها استعدادی بهتر دارند -



جاوید : ورزشکاران افغانی باید در مسابقات سراسر جهان شرکت داشته باشند



در ماه اپریل ۱۹۹۰ مسابقات سرتا -
سری تکواندو که در دلی نو (مرکز کشور
هند) برگزار گردید ، جاوید محتاط -
اشتراک نموده با کسب مقام اول در بین
ورزشکاران این رشته مدال طلا را به
دست آورد - وی با برادر رهی (فرید محتاط)
مدت شش سال را در مرکز کاراته جاپا
زیر نظر استادان مشهور کاراته چون
(اوهارا اوسه کی) قهرمانان کاراته
جهان این ورزش را در هند آموخته اند -
این قهرمانان جهان هر کدام شش کمربند
سیاه را دریافت کرده اند - جاوید محتاط
و فرید محتاط نیز کمربند های سیاه تکواندو
و کاراته را از نزد این قهرمانان حاصل
کرده اند -
هر دو برادر در بیشتر مسابقات

کاراته و تکواندو در جاپان که در مکتب شهر
به راه انداخته میشد ، اشتراک نموده
همیشه به مقام های خوبی رسیده اند -
چنانچه جاوید محتاط در مسابقات
کاراته مکتب شهر توکیو در سال ۱۹۸۶ به
مقام اول رسیده ، مدال طلا را دریافت
نموده و برادرش در مسابقات مکتب شهر
توکیو در سال ۱۹۸۵ مدال برنز را بدست
آورده است -
در مسابقات اخیر که در شهر دلی
به اشتراک ورزشکاران داخلی و خارجی مقیم
هند دایر شده بود ، جاوید محتاط با
اشتراک خویش شایسته گی نشان داده با
تجاوز مهارت های تخنیک این ورزش مقام
اول را با کسب مدال طلا حاصل کرد -

د (۶۱) مخ پاتی

شپه ولی...

کړي . د معمار حل له پاره هغه د شمسی نظام فلسفې تیوري طرحه کړه . هرشل ونډول له چیري به هرشمسی نظام کې د ستوري مخصوص وزنونه په پوره چټکتیا کې شې نو د لید لود سیمې یاساحی محدودیت په پیر زیات وي او په دې توگه به د شپې تیروالی ثابت شی . هغه کال چې هرشل د خپلېو خپرنو پایله په ډاگه کړه په دې کال کې (ادگارالڼ بو) خپله عشقی رساله د شمسی نظام په باب بشپړه کړه چې فته تکی یې دادي : ((داشمسی نظام نورخه نه دي . یوازي او یوازي داسی دیوالونه چې د زرگونو روښانو جسمونو د یوځای کیدو په حال کې پوښان . معلومېږي . جوړ شوي دي)) .

د اولبرس په پارادکس کې داسی رافلی دي : ((که چیري د ستورو سلسله نه ځلاصیدونکي ده . داسمان له لغو څخه به مونږ ته یوډول یاپوښان روښانی راورسېږي . ډاډه د هغه نورو څپرو وي چې له گالاکسی (کهکشان) څخه راځي . ښکته په دې سطح کې به داسی نقطه نه وي چې ستوري په پکې نه وي . په همدې بنسټ داخبره د کولو د ده چې په داسی شرایطو کې د هغو ځلاگانو د توضیح کولو له پاره یوازنی

ممکن میتود چې د تلسکوپونو په واسطه په اوسنی وخت کې لیدل کېږي . دادي . چې داسمان نه ښکاره کیدونکي یانې لیدل کیدونکي سطح باید په پیر لیري واټن کې تصورکړو . دا هغه واټن دي چې د هغی په اړه دوکی هېڅ کومه وړانگه مونږ ته نه شي رارسیدلای)) . د دغی خبري څخه د اولبرس هونیایي په ډاگه کېږي خوه به پوره ډول په دغو څو ټکو هم بسنه نه کړي او خپلی خبري ته داسی دوام ورکوي : ((داسی څوک به پیدانه شي چې په زغرده د دارنگه څرگند واورکړیولونکی حقایقو څخه منکرشي . زه به ډیره ساده توگه څرگندم مونږ د دغه قانع کوونکي دلیل کومه نڅبه دمان سره نه لرو خو په دې مو باور راځي چې ایاداسی شي امکان لري)) .

راځي چې د اولبرس له خبري نه دوه مفاهیم ترلاسه کړو : د تیر وروستی چټکتیا او د ستورو عمر . دا موضوع به د ننږیو پېژندنو په رڼا کې وڅیړو . د لومړي یې د انرژي له پلوه مطالعه کوو . د مادي منځنی مخصوص وزن په شمسی نظام کې داسی پوښی دي چې په یوه سانتي متر مکعب کې د هایدروجن د اتم د کتلوي وزن . سره مساوي دي . د انشتاین البرت له وخت څخه راوروسته مودکتلی . انرژي د موازنی په باب پوهه ترلاسه کړیده . که فرض کړو چې د ټول شمسی نظام ماده د رادیاسیون یا نور څپرو لرو وړتیا لري . (ښکته چې دکتلی . انرژي د موازنی د موجودیت پر بنسټ ماده په

نور اوبړي) . په داسی حالاتو کې محاسبو ښودلای ده چې دا نور څپرونه به چارپوره پورتنی اویو برابروي اود تودو څی درجه به یې د کلون ۲۰ درجې یا (د سانتي گراد ۲۵۳ درجې وي) . او په سم ډول د ویره اندازه تودو څخه د ستورو د سطحې د تودو څی سره ورته والی نه لري . اوه عملی توگه د ویره تودو څخه د (۶۰۰۰) کلون درجو په شاوخوا کې ده اویا په بل ډول د اودو څخه (۱۰۰۰۰) ملیارده واري له هغی اندازه څخه ډیره ده چې امکان لري . اسمان د تل له پاره بري روښانه وچلیني . په همدې ډول په شپه کې داسان د تیروالی یو دلیل څرگند شو او پري . بحث ترسره شو . خوداموضوع مونږ ته څه په لاس نه راوړي اوحتی د هغو د لایلو په باب کم شواهد نه راښیږي ولی هغوي چې پخوا وړاندې شوي دي .

اوس که مونږ دمان دنیوتنی شمسی نظام په سیمه کې چې نه تمامیدونکي خوساکن دي . فرض کړو . ترهغه لحاظ چې پوهنیزو نورو یوه حدې سره (په خلا کې په یوه ثانیه کې دري سیمه زره کیلومتره) څېړنې . هغه وړانگې چې باید د یوه ستوري څخه مونږ ته را ورسې . هرڅومره چې ستوري لیري وي . باید ډیرې کم شي . په شمسی نظام کې د مادي د مخصوص وزن په پوهیدو سره داسی عقیده څرگند ولاي شو .

آقای عضلات...

پخپله از صفحه (۳۲)

مردان مسلح مو فغانه مېچنگه
کوټې در هر دو فلم مانند ملک
حیوان مېچنگه زهرا او حرف
دفاع و هایش را از هر در می میدا

ند و پس . او په هېچ چيز فکر نه کيد . و در زنده گی تنها به خودش
انتکار دارد و بالای خودش حساب
میکند . ان چه درین فلم برایم خو
شایند است این است که من رول هر
کول را که ستون های معابد را از جا
میکند زیرا این حرکت برایم
جذاب نیست کونن در فلم عاشقی
است ه عاشقی که در مرگ مشوقه
اش میگوید ه او در فلم بدین اشتباه
نیست و نه سو پرمی است و قی مېچنگه
پرویز پیش قطعی نیست .

د اير کتر فلم په چار د فليمر " در
زمان آماده گي برای نمايش صحنه
جدال من را با ده تن از جنگاوران

به نيت دیده و در آخر ضمن صحبت
خصوصی به من گفتم که ارزو دارم تا
عضلات قویتر و بزرگتر گردد . من
کاملاً متعجب بودم زیرا برای نغمته
بار کسی برای من تمرینات را توصیه
نکرد . برای من یعنی قهرمانی مطلق
پرویز اندام .

من مجبوراً به سالون تمرینات هر
گفتم و دو ماه روزانه ه ساعت تمرین
میکردم و پروگرام غذایی مشخص داشتم
تا ه کیلو وزن گرفتن نگاه کارگردان به
من گفتم که درست همانی شده ام که
امید داشت .

بعد از کونن هارنولد در یک فلم
پسکی را قبول کرده و نقش منفی را

بقیه از صفحه (۵۷)

مردم عجیب، ایتان ها در اینجا زندگی میکردند تمام چیزها بکلی فرق داشته - بلیندا برای یک دقیقه خاموش بود - بعد از آن گفت:

- الیزابت، درباره ایتان ها جصدانی الیزابت واقعه ای را که بروی گذشته بود برای دوستش تعریف کرد و وقتی که تمام شد بلیندا گفت:

- من ... من ایلا نعمده نمی توانم باور کردنی نیست - قبل از اینکه در این باره حرف دیگری بزنم بیا یک چیزی بنویسم.

و تکیه بلیندا بر اینست که را می بیند ناگهان توقف کرد و نزدیک بود که بپول از دستش بیفتد.

- آهان! آن کبریا! این اطلاعات چیست؟ من مطمئن هستم و تکیه داخل فاسدی بکشد و در دستش گرفت.

من فکر کنم آنرا در دستش نگه داشته ای. الیزابت گفتش نریخته بود زدن:

- او! چه در این همه وقت میگذشت و ترسناک هستند من یکسره باخبرم بد داخل اتاق و یکسره باخبرم.

بودم و بخاطر میاورم که آنرا در همین کج گذاشته بودم. این چه معنی می دهد؟

آیا بایان قصه را خودتان حدس میزدید میتوانید؟ بلیندا به اهستگی حرف میزد:

- این فقط معنی میدهد که برای چند دقیقه گذشته و آینده باهم متلاقی شده - اند - اینطور واقعات بعضی اوقات صورت میگیرد - اما بگذار برای چیزی را که درباره ایتان ها شنیده ام بگویم ...

- قبل از اینکه من این کلبه را بخرم یک

زن بسیار بیور در قریه در باره چیز عجیبی برای گفت که در یک شب اکثر دقایق - صد سال قبل از امروز اتفاق افتاده بود -

شش سال پیش از آنروز ایتان ها از لندن به افغانستان آمدند بودند - بخاطر صحنه خان

ایتان بسیار آرام زنده می میکردند تا اینکه یک شب یک واقعه وحشتناک

افتاد که در صبح روز بعد آنها تمام ایتان ها را کشته و جسد دیگری در

دیده می کردند - خان ایتان بعد از آن خواب و بیدار میزدند و این واقعه

بکلی تغییر کرده بود - تمام ایتان ها - خوب - همه اینطور است -

در یک عالم اکثر یک ساله بسیار - عجیب به خانه ایتان ها رسیده -

کرتی سرخ روشن می شد بود و لباسش بسیار کوتاه بود که به شکل یک

زانوایش میرسید - موهای کوتاهی پوشیده شده بود - سرمه و عجیب صورت میزد و

لغاتی را که برای ایتان ها مفهومی ندا - شش استعمال میکرد - او در خارج کلبه

از یک وسیله نقلیه غیر اسباب با چراغهای خیلی روشن پیاده شده بود او گفت بود که

همان بعد از جاست از لندن آمده است فاصله ای زیاد تر از صد میل او دود را

از یک قطعه چوب سفید و کوچک گفتو سط یک صندوق کوچک نقره بی آتش زده بود

به حلقه فرو میبرد و آنرا از دهن ویلی خود خارج میکرد ایتان ها قهقهه داشتند

که این زن از طرف شیطان آمده بود - آتش شعله می کشید و نور سرخ رنگی

چهره آنها را روشن می نمود - در اطراف سکوت حکمفرما بود - الیزابت منتظر بود

اومید است که بلیندا آچه می خواهد بگوید - الیزابت ... بلی - آنها ترانید می بودند

که فراموش کرده است که سینا بطور عام یک قاضی است و همیشه کارها

را بسیار جدی تلقی میکند و با - سیاست خود را مرتبط میداند - دایرکت فلم کو ماندو درباره ارنولد

میگوید: بال العموم اشخاصیکه به ورزش - پرورش اندام روی آورده اند از چابکی خودم برخوردار نیستند اما

خلاف ارنولد در فلم کو ماندو مانده یک پلنگ با چابکی و ترس حرکت را انجام میدهند و گفته میتوانم که او

همسطح یک کمر بند ساه کونگه فو - است - و در ضمن او یگانه ستاره

ایست که از خطرات نترسیده و صحنه

(۸۰) خ ماه

خان او که بل خوک

اوس به رسمی دفتري د پانچ - قاضی او با خبره سري د همان اود خلکس و

فولولو جل ول وگوره - دغه سري چی به بود - سري اداره کی د فورومامور دي

پو رخت بی له جا اوردی وچی تردی سوه افغانیو پوری بیسی اغستل به

پلو ((رشوت)) کی نه حسابی اود غارنوال حق نه لری چی له دری سوه

کو افغانیو یاندی د پلو به نسیم د جا لاسونه ترشاوتری - نوله دفسی

((قانونی)) لاری خخه به کی اغستو سره بی د فوروی د کولو به رخت کی له

پوتن خخه له سهاره تر مازد پگوره پوری به وقور وقور کی دری دری سوه افغانی

به دی د پول واخستی چی د تولواغستل شوو بیسو شمیر لسوزو افغانیو ته

ورسید - د فورومامور ی مامور چی همان هیتکه ورته بوی خور نه بیسی به

دغه د پول دلس گونو زو خخه چی دلس گونو مینو خاوند شو - خخه به یای

کی - صداقت اوایانداری کی هخ چاته هم غاره نه زدی - مکه چی له قانوس

خخه وتلی او ناجایزه کاری سرته نه دی رسولی -

ها را با قبول خطر موقتاً اجرا میکنند - فلم اخیر او " فارگر " است که

با گروهی از افراد هریه مبارزه یک قاضی نامریی سپر دازد و برای از بین بردن آن میکوشد - یکی از دایرکتورها

میگوید: ارنولد در مسیر رسیدن به مقام بهترین و عالیترین " تریپل " سینما

میتواند شاید او یک " بان " دیگر برای سینمای امریکا باشد - او با " کی " شریو برادر زاده -

پس چهار اسبق امریکا (کتای) مرسوم کرده و سالانه از دو یا سه فلم افزونتر تهیه میکنند -

آیا

می توان از جنگال

انحطاط

روانی

نجات یافت

؟

چگونه در اندیشه خوشی امیدها کشت می شود؟

گزارنده به دردی: فلام سخی اتر

انحطاط روانی میگویند، آن -
طوری که ذهنیت ها بدپرورفته
است. مفاهیم تلخ کامی، حرمان
نومیدی و... همه رازها می
متراکنند که منجر به دیپرسن
(Depression) را میسازند.
وقتی انسان در جنگال آن گیر
می آید، در روانش نفوذ کرده
ویرانگرتر و سجاپیش تار
منفی وارد میشود، چنان
می انگاری که انسانهای گرفتار
دیپرسن خود را گناهکار، زسر
فشار بزرگ دماغی و حتی
(انسانهای مصحل شده) فکر
میکند و در وجود آنان تمام
خوشیها و امیدها ((کنش))
میشوند. و متاهل و غمگین
میشوند. شگفت آوری است که
خود آن ها نیز نمیدانند چرا؟ و
چون باید بکنند؟ ولی هستند
کسانی که با این بیماری به مبارزه

برمیگزینند و سرانجام از آن
رها مییابند.
من، سخت خوش نداشتم و
به این بیماری، دچار گردیدم.
در روزها روز تکیف من افزایش
میافت. به حدی در بنجر
دیپرسن گیر مانده بودم که حتی
گاهی به خودم میگویند، باری در این
سرانجام میگردید، باری در این
خانه منزل دستانت را میبستم
و رفتی به آینه نگاه کردم، دیدم
که از چشمانت اشک روان است،
حتی ندانستم که چی وقت و چرا
گریه کرده ام، چیز دیگری که بر
من مستولی گردید، این بود
که نمیتوانستم غالباً آخرین تصمیم

بگیرم و اگر تصمیم می گرفتم
باز هم دودل می بودم.
باری وارد سوپرمارکت
شدم، در خریدن لوبیا و نخود
دچار تردید گردیدم. به لوبیا
دست بردم که غنچه آنرا در
سبد خود اندازم، بعد بهشمار
داین وضع چند لحظه دلم کرد
و من از آن به شدت رنج بردم.
دیپرسن مرا به وضعی دچار
ساخت که اگر کدام دوست و رفیق
خود را میدیدم، گاهی در قهقهه
اس نشانه های ناآشنایی میدیدم.

" شما صحت کامل دارید
کوچکترین بیماری در وجود شما
به چشم نمیخورد " و به
شخص افزود : " مانند اسب
صحتمند هستید "

من هم متوجه شدم عزم و اراده
خود را به کمک خواستم و در اکثر
مرا به تماس و معاشرت با مردم
و بیرون برآمدن از منزل توصیه
کرد . من برایش گفتم :
فلان و بهمان کار برایم ضرر
ممکن است

ولی او نپذیرفت و گفت : شما
از خود شکایت دارید انسان
نیاید چنان باشد .

تجرباتی در کارهایم پدید آمد
وقت زیادی را بجزیره بیرون را
مینگریستم . هر کلمه میخورد
بود تقریباً بیشترین ساعت های
بودن در خانه را در نشستن -
سهری میکردم و ولی غذا را می
بختم گرچه غالباً مسموخت
میزان را آماده میکردم ولی
صدای ظرفها زیاد بلند میشد
و اکثر می پرسید :

کارها را درست اجرا کرده .
نمی توانی ؟ کارهای زیادی
در خانه وجود داشت که باید
انجام داده میشد و از سرم
" مارک " هم که در دوره -
ثانوی درس میخواند باید
واریسی و مواظبت میکردم در
حالی که کمتر به این امر توفیق
مییافتم .

از خود میپریدم اعضای
فامیل چی قدر بر این حوصله
کنند . حوصله آنان اکثر سچی
آید و به همینگونه محبت و علاقه
آنها به نفرت و با حد اقل به
بی علاقه گی مبدل خواهد شد .
روزها و هفته ها به همین -
مسئله گذشت و من صحت
یاب نشدم و سرانجام در صدد
آن شدم که از این وضع بیرون
گردم و نتیجه به این رسید
رسیدم که باید خودکشی کنم
از همه صایب رهایی یابم و همین
لحظاتی در فکره فامیلم بود -
بهیچانم : خطه در صفحه (۹)

ماها و یا حتی برای تمام عمر
دوام میکند تدای اصلی هر
د نوع مربوط می شود به بخش
تحقیقات " کیمیا مغز " تحقیقات -
ت کیمیاوی در مورد مغز انسان .
سخنان زیادی میان من و او
رد و بدل شد ولی داکتر
از من پاسخهای خوب نشنید
حتی در باره تلاش و باره ام
برای خودکشی هم مطمئن نگرد
دیدند اما نست که من باز به
این عمل دست خواهم زد یا نه
راستی این که من هم نمیدانم -
نستم سرانجام به صحت آغاز

شوهر و پسر و پسر دوس ام
از پو هنتوش به خانه تلفون
کرده بود و در فرجام شوهرم
داکتر را خواسته بود
وقتی از جریان آگاه شدم
حیران ماندم در غیر آن شاید
خود را به کام مرگ میبرد
داکتر ربه من کرده گفت :
من ترا کمک کرده نمیتوانم ، باید
نزد داکتر طب روانی بروید .
من در پاسخ ابراز داشتم :
به کمک ضرورت ندارم
سرانجام مرا به شفاخانه طب
روانی بردند و در یک اتاقی

تنها دواها برای تدای انحطاط روانی کافی نیست

راههایی که طب پیشنهاد می کند

کرده گفت :

بعضی از مواد کیمیاوی در
مغز انسان وجود دارند که
که بود آن ها وضع نورمال انسان
را تغییر میدهد : تغییر در
رژیم غذایی ، در صحت -
عادت و حرکت و در حقیقت
بهانه هایم به خاطر پاسخ
دادن به ابراز محبت های او
آرام آرام برایش معلوم گردید
و گویی توافقی در زمینه به
وجود آمد .

انکار و منفی بانی در همه
چیزه برین مسلط گردید و
والتر تقریباً با فشار و زور مرا
نزد داکتر طب برد .

داکتر با دقت کامل و به
دلسوزی و علاقه مرا معاینه کرد
و بعد از معاینه و مشاهده
همه اسناد و مدارک بیماری -
گفت :

که تقریباً در روزه های آن -
بسته و محکم بودند بستری کرد -
ند . کلکین ها به آسانی باز
نمی شدند یا ابراک من همینطور
بود . لحظه می بعد " داکتر
اف " که کارشناس روانشناسی
بود بر بالینم قرار گرفت و سرو
رویش آراسته و بروشها پیش منظم
بود ، در مقایسه داکتر پیشتر
مهربانتر بود و کمتر سرزنش
گونه حرف میزد و یاد تریا -
مهربانی از من پرسید : از
حساب ده چقدر بهتر شد مایه ؟
یک درصد ؟ بلی !
گفتم : منفی یعنی کبد تر
شده ام .

در فکر فرو رفت و گفت : نوعی
از تکلف روحیست که آن را -
((مانیاک)) مینامند و بختری
چند هفته دوام میکند ولی
انحطاط روحی همین دیرپا

و باری هم نام از ذهن بیرون
میشد ، حیرت زده میشدم ، به
لکنت زبان گرفتار میشدم و با
شتاب ، صحبت را بدون دلیل
قطع میکردم و به اصطلاح (فرار
را برقرار ترجیح میدادم . از
آبازی صرف نظر میکردم و تر -
سیدم که بفکس های عصبی
(انعکاس عصبی) مرا نهرنخوا -
هد داد که آبازی کردن
بتوانم .

زنگ تلفون خانه خود را
پاسخ نمیدادم از برداشتن گریه
شی تلفون میترسیدم ، از صدای
عازن موتر خود را در گوشه می
پنهان میکردم و اگر در خانه
میبودم خود را عقب چوکی دیواره
مخفی میکردم . در آغاز (و البته)
شوهرم خواست مرا نکات بد هد ،
تلاش کرد در معنی روح نفس
کند او به چشمانم گود ، رفته ام
متوجه میشد و میپرسید : برایم
چی کرده میتواند ؟

یک بستر به بستر دیگر میافتم
و میلو لدم تا آن که در یک
بستر نا منظم مهمان خانه که
آتش وجود ندا شت خوا بودم و
برق را خاموش کردم تا خانه -
تاریک شود .

سه روز بعد از " خواب -
بیدار شدم و به هوش آمدم
و متوجه شدم که در شفاخانه
در یک اتاق تنها هستم که آن را
اتاق " مراقبت جدی " مینامند -
ند تنها هستم . آیا این اتاق
داخل شدن به دو زنج بود ؟
سرانجام دانستم که حقیقی
مرگ هم مرا رد کرد و نپذیرفت .
وقتی به اطراف خود نظر انداختم
ختم دیدم در چهره بیماری
بارسمانهای خاصی بسته شده
ام و چندین سوزن و به چسکاری
در نقاط مختلف وجود فبرو
رفته است و کوشیدم رسمانها
و تسمه ها را باز کنم و با بکنم
در همین لحظه و دکتور محالجم
نزدیک شد و با چشمانی که مرا
محکوم میکرد تقاضا کرد چمن
کاری نباید انجام بدهم و به
من توضیح داد که چی گونه

کف شناسی

۴ از صفحه (۶۵)

آثار کف پا نیز مریج شده و زهرا اشکال خطوط کف پا نیز به اندازه کف دست در انواع خود بی نظیر است. طب بدلی میخانه از تکمیل های کفشناسی معاصر در ایجاد نزدیکیها بین کودک و پدر و مادر استفاده میکنند. طور مثال مادر و دختر میتوانند در اثر جنگه از هم جدا شوند. حتی پس از سال های زیاد و وقتی که آنها به دشواری یکدیگر خود را بشناسند و نشان داده شده میتواند که آنان مربوط به هم هستند و پس امکان شخصی ازین اقرار خود داری کند که بچه معین پسر او باشد. برای استفاده در چنین حالات دا- نشمند هنگری " Sandor-Oktis " جدول یا ارزشی را به وجود آورد است. درین جدول او ۹۵ تنه خطوط برجسته را نشان داده است. او با مطالعه بسیاری حالاتی که در آن صورت در مورد اصل و نسب شک وجود داشته نمیتواند به همین نتیجه رسید که انگشت یک طفل معین اشکال مخصوص و دقیق اقرارش را به ارث میرسد. میتود " Oktis " واقعیش را در ۱۶۰۰ حالت که مورد تردید قرار گرفته بود به اثبات رسانیده است.

بقیه از صفحه (۱۱)

صلیب ...

وضع صلیب او در اثر تلاش دوکتور ها روم بهبودی است خود شن را " راحله " معرفی میکند و میگوید: " وقتی که مرا به این شفاخانه آوردند من با انسان های برخوردی که دور از تصور و خیال من بود. در اینجا هر کسی وظیفه اش را خیلی صادقانه و با برخورد انسانی انجام میدهد. وقتی مرا به شفاخانه آوردند امیدم از زندگی قطع بود. ولی دوکتوران خیلی زود کارهای مقدماتی را انجام دادند و مرا برای عملیات آماده کردند. بعد از انجام عملیات در اتاق مراقبت جدی تحت تدای و مراقبت جدی قرار گرفتم. در آن جا همراه با دوکتوران خارجی دوکتوران و نرس های افغانی نیز بودند که هر کدام به نوبه وظایف خود را به وجه احسن انجام میدادند. که اگر علاوه از دوکتوران و نرس های خارجی از داکتر زمان و داکتر سخسی و از نرس ها شهلا جان و زهره جان پلوشه جان نام بگیرم اندکی اظهار سهاس خواهد بود. در مدت ۱۲ روزه که درین شفاخانه بستر بودم کوچکتر من مصرفی از ناحیه تهیه ادویه و سرورم خون و غیره متقبل نگردیده ام که همین کلا نشین کمک به رمضان جنگه زده است " بقیه در صفحه (۱۰۱)

بنابیری

د (۲۷) مخ پاتی

د خاوند کده جیره اوکم بخای ته ولاره. خونوی گاوندی هغه لومری گارجی دی کورته بی به راتلو سره وکر. داوچی د ا د روزه. د بنکی بنابیری دخیالی او خاطره انگیزه انجور د اچوکا تا اوزما د نیمگري خودرنی مینی دادرگاه بی له سره خلاصه کره اوداوری داسی برا- بسته چی بیابه هین وخت تر لی انوری نه وه اوکله ناکله به نوبی گاوندی ان له همدی د روزهی خخه تیریدل راتیر- یدل اوشبه ریخ به هسی خلاصه باتی- خونومی که هرخوا انتظارووست اوده ورخوا ریخو خیلو هغو وعده خایونوته ورغلم چی بخوا به می هله له بنابیری سره لیدل کتل، خو هغه می نوره ونشو لیدلی. خو بعله بی هم د ترور کورته ورغلم خو کتل می چی دهغی سره هم د بنابیری خه بته نه وه. اودا اشان بنابیری د آسمانی پیرینه می د تل له پاره له لاسه ووت. تری ته شوه اوزمی دخیلی دی نه هیرید وکی او جغالی سوزند مینی د درد ویکو یاد ونوه میشتی ویراومات ته یوازی بریبودم.

را به نشر بسیار. ریاست موسیقی باید کورس را در فرا گرفتن آلات موسیقی کلاسیک ایجاد نماید تا جوانان که استعداد آموزش را در خود دارند و علاقه مند هستند تنظیم شوند تا در آینده به ناپیدایی هنرمندان کلاسیک سرد چار نشویم. تا آن جا که آگاه استیم. شاعر نیز میسرایید. لطفاً در مورد اشعارتان نیز حرفه ای بگویید. - موسیقی مرا به سرودن شعر رسانید که به خود جرات دهم. آگاه گاه شعری بسرایم. تا اکنون شمار سروده هایم به دود و بارجه میرسد. به خاطر آموزش وزن و قافیه های شعری نزد استاد عبد الحمید اسیرانزده ام و بیروا اشعار کلاسیک به ویژه مکتب بیدل استم.

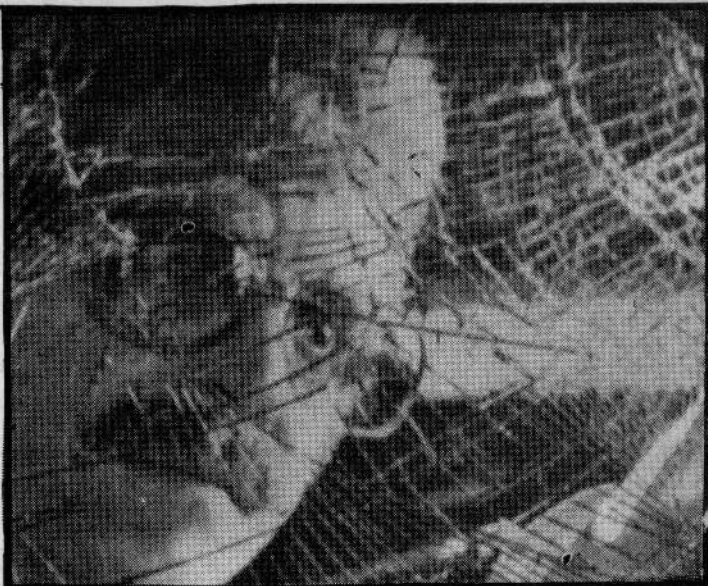
کدام مکتب موسیقی و کدام اساتید موسیقی را بیشتر دوست دارید. - چنانچه بیشتر یاد کردم در مکتب موسیقی میخوام سبک مشخص خود را داشته باشم و از اساتید موسیقی بیشتر سه تار نوازی عبد الحليم جعفر استاد هندي را دوست دارم. شما که نوازنده خوب را دیو و تلویزیون استید، درباره کارهای موسیقی را دیو و تلویزیون چی گفتی های دارید. - باتا، مفک مسولان موسیقی را دیو و تلویزیون مادر زمینه موسیقی کلاسیک تک نوازی کمتر توجه کرده اند. میخوام سه تار دیو و تلویزیون به مثابه آموزشگاه موسیقی به هنرستان باشد. حد اقل ماه یک بار برنامه تک نوازی و موسیقی کلاسیک



بقیه از صفحه (۴۶)

تازمانی که طرز نواختن موسیقی کلاسیک سه تار را نیاموخته باشد حق نواختن موسیقی لایت را ندارد و میتوان گفت که در کشور ما نواختن سه تار یک دلیخوشی سطحیست تا حدی که نواختن عمیق آن

انحطاط روانی



نست که من باز به این عمل دست
خواهم زد پانه، راستی این که
من هم نمیدانستم سرانجام به
صحت آغاز کرد، گفت:

— بعضی از مواد کیمیایی در
مغز انسان وجود دارند که
کمبود آن ها وضع نورمال انسان را
موجب میشود باز منتهای آن از
بین میروند و انسان بوضع تازه
عادت میکند. ولی نوع دیگر
دیرپیش که میتوان آن را —
(دیرپیش کلینیک) و یا حتی
بهاری گفت، نوع بد آن است که
نیازمند تدای دیرپیش است و اگر
این نوع دیرپیش، تدای نشود،
شخص دچار به آن، همیشه
زجر میکند و اگر مصاب، خانم باشد
حالتش بدتر میگردد. در واقعیت
امرد را این نوع دیرپیش، فعالیت
ارگانیسم انسان ((آهسته و کند))
میشود. تدای اساسی چنین

بوهنتونش به خانه تلفون کرد میژ
و در فرجام شوهرم دکتر را خوا-
سته بود.

وقتی از جریان آگاه شدم، —
حیران ماندم در غیر آن شاید
خود را به گام مرگ میسپردم. —
دکتر رویه من کرده، گفت:

— من ترا کمک کرده نمیتوانم
باید نزد دکتر طب روانی بروید
من در پاسخ ابراز اشتیاقم:

— به کمک ضرورت ندارم...
سرانجام مرا به شفاخانه طب
روانی بردند و در یک اتاقی که

تقریباً دروازه های آن بسته
و محکم بودند، بستری کردند.
لکین ها به آسانی باز نمیشدند

یا ادراک من همینطور بود.
لحظه ای بعد (دکتر ارف)
که کارشناس روانشناسی بود پر -

بالیتم قرار گرفت. سررویش آرا -
سته و بیرونی منظم بودند در -
مقایسه با دکتر بیشتر مهربانتر

بود. کمتر سرزنش گونه حرف
میزد و زیاد تر با لطف و مهربانی
از من پرسید:

— از حساب ده جقدر بهتر
شده اید؟ یک در صد؟ بلی!

گفتم:
— منفی یعنی که بدتر شده ام
در فکر فرو رفت و گفت:

— نوعی از تکلیف روحیست که
آن را ((مانیا)) مینامند، برای
چند هفته دوام میکند، ولی

انحطاط روحی همین دیرپیش
ماه ها و یا حتی برای تمام عمر دوام
میکند تدای اصلی هر دو نوع

مربوط من شود به بخش تحقیقات
((کیمیای مغز)) تحقیقات -
کیمیای در مورد مغز انسان.

سخنان زیادی میان من و او رد
و بدل شد، ولی دکتر از من
پاسخهای خوب نشنید حتی در
باره تلاش دوباره ام برای خود -
کشی هم مطمئن نگردید، ندا -

امثال آن، چنین دیرپیشی -
تجربه شده که غالباً خوب میشود.
یعنی که میتوان گفت خود به خود

به حساب (شب تصمیم) فراسید:
شب مرگ، شوهرم سرمی بسرای
تماشای فلمی از خانه بیرون -

میشدند از آنان تقاضا کردم که
حین بازگشت به خانه مرا از خواب
بیدار کنند، لذا با آن ها

شب به خیر گفتم، به بستر خواب
رفتم. یک گیلان و مسکری را که در
بوتلی نگهداشته بودم، نوشیدم

و هم مقداری از بوی خواب آوری
را که داشتم، صرف کردم. این سخن
بود به شکل نمک بود و مسکن

قوی بود.
برخود فشار می آوردم که احساس
غم و اندوه عمیق کم، ولی حواسم

اجازه نمیداد از یک بستر به بستر
دیگر میافتم. دو میلیونید تا آن که
در یک بستر نامنظم معمان خانه،

که آن شب وجود نداشت خوابیدم و
برق را خاموش کردم تا خانه تاریک
شود.

سه روز بعد از خواب بیدار شدم و
به هوش آمدم و متوجه شدم که
در شفاخانه، در یک اتاق تنها

استم که آن را اتاق ((مراقبت
جدی)) مینامیدند، تنها استم
آیا این اتاق داخل شدن به

دوخت بود؟ نه! سرانجام -
داشتم که حتی مرگ هم مرا در
کرد و نیند یوفت. وقتی به اطراف

خود نظر انداختم، دیدم
در چهره بیمارانی بارشمانهای
خاصی بستر شده ام و چندین

((سوزن پیچکاری)) در نقاط -
مختلف وجود فروزنده ها را با
کوششیم ریسمانها و تسمه ها را با

کم و یا یکم، در همین لحظه
دو کور معالجه نزدیک نشد و
پاجشمانیک مرا محکم میکرد تقاضا

کرد، چنین کاری نباید انجام
بدهم و به من توضیح داد که چی
گونه شوهرم سرمی و سرد می ام از

در وجود به چشم نمیخورد و نه من
بان علاقه داشتم. دکتر ((اف))
اوقات ویزت را فراموش نمیکرد و با

من از هر دری صحبت میکرد. او
درباره این که تعدادی از -
انسانها به خاطر عقبنی طبی -

بت، میمیرند، صحبت کرد و از
صحت یاب شدن من خوشی نمود
بعد از چار هفته من به کلی انسان

نورمال گردیدم به غلطی ها و
اشتباهاتم در برابر اعصاب فامیلم
متوجه گردیدم. از همه غم ها و

مصایب های یافتم. با شوهرم
پسرم زنده گئی شیرینی را از سو
آغاز کردم و درباره معجزه طبی -

بت که مرا از جنگل دیرپیش نجات
داده بود زیاد حرف میزدیم و از
دکتر معالجه ابراز خوشی میکردم

نه از مدای تلفون و نه از
صدای موتر میترسیدم و نه خود را
از دوستان پنهان میکردم و سه

هفته کسانیکه بعد دیرپیش دچار
بودند، توصیه میکردم که دکتر
درستی را بیدار کنند تا تدای شوند

سخنی چند درباره تدای
انحطاط روانی (دیرپیش)

در انگلستان تقریباً و نیم
میلیون تن به دیرپیش دچار
استند، بیماری که تدای -

اساسی و مسلکی را ایجاد میکند
در این جا سخنانی از دکتر
((مایکل لیدر)) را تقدیم میدارم

— دکتر کی در این رشته
معلومات زیاد دارد -
از وی میسر:

— نشانه های دیرپیش که ام
ها اند؟

— کم علاقه گئی به مزایای زندگی
که غالباً با احساس گناه خجلت
اضطراب و تشویش همراه میشود

چنین علایم در دیرپیش دیده
میشوند که عامل بیرونی دارد -
مثلاً سبک وشی از وظیفه و نه -
امیدی از بیدار کردن کار دیگر و یا

تغییر امید هی: تغییر روزم فذای
در صحبت، عادت، کثرت در -
حقیقت در همه جهات زنده گئی

او دیرپیش را چی به وجود
می آورد و تشدید میکند؟ -
در زبان و حتی بعضاً در مردان

طلاق از یکدیگر و یا بعضاً خودشی
که انسان را از وظیفه منفصل میسازد
و شخص نمیتواند کاری برای امرار

زنده گئی حتی نسبتاً مرفه -
دست آورد، ولی غالباً عقیده
بر این است که، دیرپیش از هیچ

کدام جانی آید، یعنی کسی
نمیداند از کجا آمد و چرا به وجود
آمد و بنابراین هم تحقیقات و سیمی

در زمینه وجود دارد و از جمله باید
همان عصبی را که دیرپیش به اثر
((عظالت)) و یا بیماری آن به

وجود آمده، با دارو به (حرکت)
آورد و (بیدار) ساخت. دکتر
به من گفت:

بیا بیدار با هم ((فرگیمیایی))
کنیم، میخواهید تدای مرا قبول
کنید؟

بعد از فکر زیاد پاسخ دادم:
— بلی!

نسخه ای برای نوشتن ترسها
بعد از هر چار ساعت دارو را برایم
می آوردند و من آن را میخوردم.

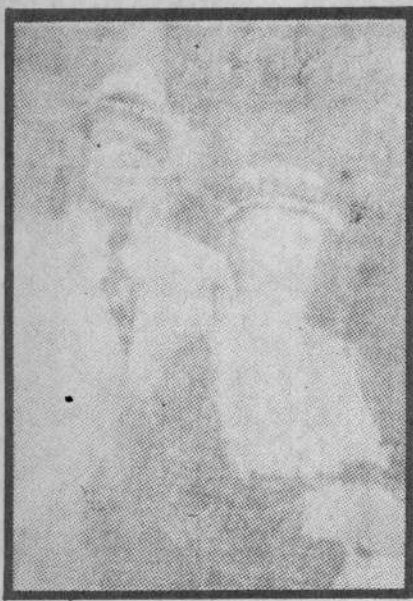
خلاف تصور من بعد از چند هفته
دیرپیش من ((کم)) شد و ((بسه
خود)) آمدم. اراده ام استوار

گردید و خنده و برلبهایم نقش
میست. و دیگر از خوشی ((در -
لباس نمیکشید))، وقتی برای

بار اول بعد از تطبیق ((کسورس
مکمل دارو)) شوهرم سرمی را دیدم،
نشانه های بهتر شدن زیاد تر

در وجودم آشکار بود.
اولین بار بود که اشتها می خوب شد
و غذا میخوردم. به موفکتان متوجه

شدم که در خارج اتاق لانه -
داشتند از غروب آفتاب خوشم
آمد به مطالعه آغاز کردم در جا -
لیکه در گذشته چنین تغییراتی



امیر کاہن

بقیہ از صفحہ (۴۱)

"متولد روز چهارم جنوری" نیز کسی ضد جنگ مانند فلم "جوخه" دارد - این فلم هیتلر "جوخه" به آثار و آثار بار جنگ با اهتمام من پر دازد و باز گشت یک سر باز طلوع را به کشور و مشکلاتی که در وقت دادن خود با شرایط زندگی تازه دارد به تصویر می کشد -

بواقع "اولمواستون" که خود در ایام جوانی در جنگی تمام شرکت کرده - بهترین بیان کننده ی درد های این جنگ و بهترین ترسیم کننده ی خطا های شگرف دولت جنایتکار امریکا در - حسن این جنگ ملی سالان اخیر بوده است "نام کرور" هنر پشه ۲۸ ساله امریکایی که نقش سباز طلوع را در فلم "متولد روز چهارم جنوری" بازی می کند باز دید کار هنرسانان کاندیدای اول بردن جایزه اسکار بهترین هنر پشه مرد نقش اول بود اما وقتی نه تنها اصلا



تواریخ اسکار

بقیہ از صفحہ (۴۰)

ای طالی به "تاندی" و "فرین" برای باز بهایشان در دو کاراکتر اصلی - الزامی است "تاندی" که سالهایی مدید در سینما و تئاتر بازی می کرد اما هیچگاه پاداشی ها بسته نگرفته بود "با این فلم ثابت نمود که از چه استعداد عکسگری بهره می گیرد" - "مورگان فرین" و هم مثل او یک فرد بسیار تجربه در عرصه ی تئاتر است - او که در آژانه یی ۵۳ سالگی ناست - لها است به بازی در تئاتر اشتغال - دارد اما تا قبل از سال ۱۹۸۲ هرگز در نظر سینما رو ها انطور که باید مطرح نشده بود بازی در فلم "زنگنه خانی" در آن سال که او را نامزد اسکار نقش دوم نمود و در یی آن دو نقش در فلم "به من تکیه کن" نامیده رابه دو - سعداران سینما معرفی کرد - و سال ۱۹۸۱ "با دو نقش که او در سه فلم داشت" به بهترین سال زندگی فیلم هنری او بدل شد - این سه فلم با

احساب فلم فوق الذکر "جانی خوش سیم" و "افتخار" نام دارند - دست اندر کاران به لطف در بخش دوره سال اخیر "مورگان فرین" را امروز بهترین هنر پشه مرد سینما و اسکار می نامند -

بی انصافی است اگر از بازی قابل توجه "دان ایگرهید" در نقش پسر خانم دیزی در فلم "راندگی برای خانم دیزی" یاد نمود، او که متخصص بازی در فلم های کمدی و از محبوب ترین شخصیت های این گونه فلمها در دهه ۱۹۸۰ بوده است - برای یکی از معدود و خدمات که در این فلم در یک کاراکتر جدی ظاهر می گردد و به شعر از آن خوب بازی می کند - بتوان انتظارش را - داشت و به هر حال فلم "راندگی برای خانم دیزی" به جمع ۶۱ فلمی که طی سالهای گذشته جوایز اسکار بهترین فلمها را برده بودند می پیوندد و اعتباری همانند آنها کسب می کند - گفتنی است که "پروین بر سفورد" - کارگردان موفق این فلم که کاندیدای دریافت اسکار بهترین کارگردان سال نیز شده بود - به نسل فیلسازان برهنه استرالایی تعلق دارد - نسلی که از اواخر دهه ۱۹۲۰ خود را مطرح نمود و با استقامتی که کمپانی های امریکایی از آن به صل آوردند راهی این کشور شد "بر - سفورد" هم مثل "پتھر" - "زنده ی فلمهای "کالی بولی" - شاهد "و "جامعه ی شاعران مرده" - فلم آخری نامزد جایزه اسکار اسال بود در امریکا رحل اقامت افکنده و به شعر کارهای هنری خود را در این سامان صورت می دهد - این دومین بار طی سه سال است که "بر سفورد" به ساختن یک فلم از روی یک نمایشنامه معروف می پردازد - در اواخر سال ۱۹۸۶ او فلم "جانیات قلب" را بر اساس نمایشنامه یی با همین نام عرضه داشت - اما اگر آن اثر او رابه اوج - نرساند در عرض اسال تبدیل نمایشنامه یی "راندگی برای خانم دیزی" به فلمی که وصفش را آوردیم بیشتر می موفقیت را نصیب او ساخت -

فروله می خلکو د پوه خوښوله . یوسفی
مینه والو زما شاکړي وکړه اوښه یسی
کره . مایه راپه یوکی هم غوښارچی د
بنجو نه کړي دي . یوسفی می زما
وکیښی یو غوښارچی نڅاره چی زما
مینه وال لري هم په راپه یوکی نه کړم .
د یو کال منډورامندوله وروسته موږ شوم
چی د نهه اجازه یی واخله . دوه پار-
چی می نهه کړي چی د موسیقۍ د
ریاست له خوانه یی تشویقی جایزه هم
وگټله مگر په راپه یوکی په دي دوه کالوکی
نشره شوه اوچی یوښته کم چی وایی
له نشری وایی تکه نوازي سره خوښه
علاقه نه لري .

- څرنگه چی هنر تاسی ته په میراثه
د رسیدلی آیا ستا په لارستاسی کور
اولاد گام ایښی ؟
- دري زامن اوڅلور لوږگانی لرم . خو
زه د موسیقۍ څخه ښه نره نه لرم لیسو
اولاد ته می وایی چی هېڅکله د موسیقۍ
شوق ونه کړي او د موسیقۍ آلاتو-
چی په کورکی موجود دي ورنه یی هم
نه شی .

- تاسی د خپلې هنري چلند یو مظاهره
که وایی خوښه شو .

- یوسفی په لنگرهار کی مو څو موده پورې
لومړی کولوسو مصری شول چی وایی
څنگه خوښه په وکړي چی یو محفل څخه
ولار شوان پر د سارکولۍ یی واخلو او
راشو . په همدې وخت کی یو لږد لښار
څخه چی د زوی څخه گریښی وه د محفل یی
راځی . په لار کی بازار شروع شو ، ترڅو
چی لښار ته رسید وای بازار د دوسره
دیر شو چی په کاسو کا سوریده . هغه
لږ وویل زه دوه کوټی لرم نیدي بازار
کی میلانه او مجلسونه کړي سپاه په
محفل چیر کړو . سپاه د لږ نه بد تړه
وه او هڅه اکان د میلانو له وه هداوچه
وه چی یی راکړی او پر د سار زه
پورته راغلیو .

- ستاسی تر ټولو لویه آرزو څه شی ده ؟
- زه د خپل ولس نه ، د د یو مجلسونه
چی زه په مېدا کی په خاد راناسته
طبلې غږم او د دې راه په کتو کی
لاست او غږوله راپاندي کوي د پورخوښه
اخلیم .

زمانر کی چی پورې د پوه شی غوږه
ښکلی دي دغه زما د اشنا کښی دي نو د
خدا په غوږم چی آرامی شی . سافراږ
پورته په خپل وطن شی . چی پورته
لنگرهار یی ، شنه باغونه ، پسرلۍ وینه
او خوښی او مجلسونه اوچې اوچې .
- ستاسی د هیلې د فرسوه کیه څه
مینه .

چمن د

د (۲۲) مخ پاڼی

- ستاسی د دي پوښتنی سره می د پلار
خبره راپه یاد شوه هغه په وېل : زوی-
هغه زده کړه څنگه چی زموږ ښی-
کورکی یو اوسنی نړی شوي . د سیرۍ په
هنگه می باید ویکم چی هغی په
واده کی زه طبلې وهلوته چې پورکړم نو-
اوس په هغه څه وایی . خبره داسی
ده کله چی مو واده و او له ((وړا)) سره
د خسر کورته وغلومی نای راوولویو خسر
می وویل ترڅو چی په خپله طبله ویکه
وهی نای نه شی بیولی . او پدې توگه
یی په خپلی واده کی راپاندي طبله
وږوله .

- د طبلې سره جوخته ستاسی نوم د یو
پرسردي غوږم پوه شم ستاسی پری په
څه کی دي ؟

- ماد هماغه اول نه چی د طبلې غږول
پیل کړل کونښی کړي چی مېه او
اساسی طبله زده کړم . س پرې پورې
چی تره می رازده کړي ، په پېښور کی
می هم زده کړه کړي او استاد هاشم
سره می هم کار کړي او همدې تال سره
هم بلد په لرم . زما طبله په علمی توگه
زده ده . زه طبله په خپره وهم لکه
په گوټو . او د طبلې آواز باید د دوسره
اوچت وي چی د زیر اوم غږی باید
په موسیخه تره ورسېږي . باید څرنگه وکړم
چی د پښتو او دري موسیقۍ له پاره د
طبلې غږولو کی تیر شته . څنگه
پښتو طبله لماته جلا تالونه لري لکه
د تکیو تال ، تیگره ، تیرای ، شا .
د (نې تال) بلبله ، شادول اوچت
وړ . همداعله دي چی یو دري طبله
غږونکی پښتو طبله ښه او درسته نه شی
غږولی .

- تاسی د طبلې ترڅنگ نور د موسیقۍ
په کوم آلاتو هڅېږي ؟
- په آروښه ، نڅاره ، بنجواو ریاب
بنجو خواصلاً مایه هیواد کی رواج کړه .
د مڅه چا بنجو سره بلد په نه درلود .
ما په پېښور کی د پوهلوند وږیځان سره
بنجو ولیده . خوښه می شوه هغه راتنه
په غوږم کی زده کړه اوچی پورته وطن
ته راغلم د همان سره می راپه اوچی -

جوایز این رده رسید سخنگو نام "دانی
یل دی لوکس" هنر پوه ۳۲ ساله
پریتانیای را اعلام کرد . "دانی یل-
دی لوکس" این افتخار راپه د لامل مازی
د نقش هار و نقاشی طرح ایرلندی -
"کیستی براین" د ر فلم "پای چپ-
من" کسب کرد .

"دانی یل دی لوکس" پس از فار
یافت جا یو مظهر داشت :

"من و سایر اعضای طبله دی فلم
از یک عامل کسب نمود کردیم و از مباد-
آوری تلاش های که کیستی براین برا
تأمین خوراک فکری و نوشتن و تر مسمی
بهترین اشعار و نقاشی ها برای جامه
افسانجام داد .

گفتنی است که "کیستی براین" به
دلیل فلج بودن اکثر اعضای بدن تمام
کارها منجمله نوشتن و نقاشی را با پای
چپ انجام می داد و در فلم "پای چپ
من" به کارگر دانی "چپ میزدان" -
ایرلندی ه "دی لوکس" کاراکتر
او راپه ممکن هفت انگیز احیا نموده -
است . دیگر کاندیدای عده ی اسکار
بهترین هنر پوه نقش اول مرد "مور-
گان فرین" بود که در فلم "رانندگی
برای خانم دیزی" نقش راننده ی سب-
هویست خانم دیزی راپه میده دارد اما او
هم در مصادف نهایی آراء ، مانند "طای
کر" مغلوب "دانی یل دی لوکس"
شد .

و اما فلم "پای چپ من" فقط به -
همین یک جا یزه بسنده نکرد چرا که
خانم "برنه افریکر" هنر پوه ایرلندی
که در نقش مادر "کیستی براین" دار
این فلم ظاهر شد اسکار بهترین هنر-
پوه زن نقش دوم را و به اسکار -
بهترین هنر پوه مرد نقش دوم نیز به -
"دیل واهنگتن" رسید که در فلم
"افتخار" نقش یکی از سرکرده هائی
سهاهیست یک گروهان درگیر در جنگ
های داخلی امریکا "بن امانت های
همالی و جنی این کشور در قس
نمود هم" را بعهده دارد . "افتخار"
مجموعه ای از اسکار به خود اخصا
داد تا پس از "رانندگی برای خانم
دیزی" بر افتخار تین فلم سال باشد .

کانون فرهنگی

بقیه از صفحه (۵۵)

نهادهای مرکزی ولایتی کانون قرار گرفته و در صورت اضافه تولید محصول فروش آن به بودجه مالی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسروی واریز خواهد شد.

۱- ایجاد (دستگاه حکاک حکیم ناصر خسروی) که از چندی به این طرف وارد مرحله تولید گردیده، مبالغ ناشی از فروش محصولات آن در خارج به بودجه مالی کانون واریز شده است.

۱۰- تأسیس دستگاه فلزکاری به نام این کانون که با ساختن میز، چوکی، مویل، فرنیچر، عصی با کیفیت بسیار عالی توفیق حاصل نموده، محصولات کونی آن به خدمت کانون درآمده و در صورت اضافه تولید محصولات به خارج صادر و قیمت فروش آن به بودجه مالی کانون واریز خواهد شد.

هرگاه علاقه بسیار جدي به شنیدن تفصیل تمامی فعالیت های کانون داشته باشید، میتوانید لیستی را در همین زمینه از محترم محمد مهدی ((نصرت هروی)) منشی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسروی (که همین اکنون به شهر مزارشرف رفته است) دریافت نمایید.

* همبندی و علاقیت کانون فرهنگی حکیم ناصر خسروی، عمدتاً با کانونهای، حلقهات و سازمان های اجتماعی تأمین است و بیشتر حامل چی نوع مناسبات میباشد؟

- این کانون با شخصیت ها و نهادهای متنوع علمی، ادبی و فرهنگی کشور از روابط خاص حسنه ای برخوردار است.

بقیه از صفحه (۱۵) نمبر اول

پیشانی بیوه خود دزدی میکم (۱۰۰۰) آمرجنایی در حالیکه میخواهد تسلط روانی بالایی گل محمد ایجاد کند، امر میدهد که تا لاشیش کنند خاوند و بان معتقد استند که اگر از وجود باز پرسى شوند، سوزنی را پیدا کنند، رنگ تازش را ببیند خواهند کرد.

در چنین مواقع، تمام کارهای خارندوی باید به شمار دقیقه ها انجام شود، چنانچه پیکاران حالا در پله های آخر استند و خارندوی از پله های اول میخواهد بالا شود، در حالیکه جنایتکار با بلند شدن از هر پله، آن را میشکند.

نتیجه تلاش برای پولیس رضایتبخش میشود. از جیب گل محمد بالغ بر سه صد و هفتاد و سه هزار افغانی به دست می آورند.

تصادف با...

بقیه از صفحه (۵۵)

داد و ده اینگونه در مرحله حساس عمر یعنی سرآغاز جوانی معتاد گردید. اثرات اعتیاد، از اوجوان عیاش، آتشین مزاج، مضطرب و هیجان زده ساخت. اگر یاری هم به اصرار و توصیه، من اقدام به ترک آن نمود. نتیجه، معکوس داد. سر انجام سنجی مبدل شد به یک بارجه خشم و خشونت، لجباجت و دروغی.

در گرماگرم چنین حالت صحن «سنبل» دت پای او را به عرصه هنر سینما کشاند. ولی نتوانست آنچه را که انتظار داشت به دست بیاورد تا دیرواقوفیت های علمی سنجی اصلاً قابل توجه نبود. او نیز درین ساحه کوشش نمیکرد. و قبل از اینکه به کار بپردازد به یاری اندیشید او در آن محیط دوستان زیادی یافت و دوستان زیادی تری را رنجاند. چون محرومیت های محبت دوران کودکی او را روحاً می آزد، او به حلقه های نامتجانس دوستانی چون ریکها و مند اکینی پیوست. دیری نگذشت که عاقبت نیند پشانه شیفته و پاکبخته تینا منم شد. او نمیدانست که تمام ریشه های تینا نزد راجیش کهنه است. تینا با اشاره کوچک راجیش به تمام رویاهای سنجی پشت پا زد و سرگردان ترش ساخت. سنجی به قصد انتقام کشیدن تصمیم گرفت راجیش - کهنه را توسط جاقوی کوچکش قطعه قطعه کند (ولی فراموش کرد).

عاشق شدن های موسمی و شکست خوردن های پیاپی «این بود برنامه تکرار شونده» دایمی سنجی. او با چند بار سفر کردن به خارج از هند و تحت تدای قرار گرفتن بالاخره موافق شد که کتر خود را تا حدودی تغییر دهد. با فکر کردن درباره سنجی بیچاره، درینجا من به یاد همان ضرب المثل انگلیسی می افتم که «اگر اسب سرنوشت لجوج نشد، مهار نمی بندید».

دیری از ازدواجش نگذشت که همسرش به بستر مریضی افتاد و یکباره کی نظم نسو ساخته زنده کی سنجی را به هم زد. اینک ماه ها ازین عارضه مزمن او میگذرد و سنجی دت به خاطر تدای او صرف به یک چیز می اندیشد: «بول» او این روزها سخت میکوشد و به اصطلاح جان میکند. تا ناوقت ها کارهای علمی اش را ادامه میدهد و از جانب هم امور تجاری سهم خود را (در بانک اروپا) پیش میرود. او فریاد میزند: «بول... بول... بول...»

رازیکه...

بقیه از صفحه (۵۴)

اما جای تعجب اینست که چرا سري ديوي با لجاجت ميخواهد آفتاب را با دوانگشت پنهان كند...

سري ديوي كه تا آن لحظه از زينه افتادن راترين ميكرد، نزد ما آمد و خنده كان گفت: ((خوب دايكر صاحب! خوب از زينه افتادن را آموختم. حالا بگويد چه كسي را از بام پيندازم)) وقتي درباره آشوك پرسيدم، قهر كرد و ستد پورا ترك نمود. و من حدس زدم كه او چي كسي را به بام بالا كرده است...

بقیه از صفحه (۱۰۱)

حادثه ازدواج...

او حلقه زده بودند، یافتیم میدانند چي حادثه زنده کی برایش تهمت بسته بودند. ازدواج دوم كه دو ستانوش برایش مباركباد ميكندند. اما او هي هي فریاد ميزد كه دروغ است، دروغ محض من صرف يك بار به پای سفره عقد نشسته ام صرف يك بار. و این برای من نوشتن يك حادثه از زنده کی غایب بود.

بقیه از صفحه (۵۴)

دوست دار...

برایم دلخواه است، پس از آن به موتر سايكل علاقه دارم. خودم تا حدودي موتر را اداره كرده ميتوانم. موسیقی دلخواه:

- در قدم نخست، موسیقی فلسی هندی و بعد از آن آهنگ های فری انگلیسی. از گذشته گان به میلودی ها و غزل ها عشق میورزم.

* سرگرمی دلخواه: تماشای فلم های هندی از طریق ویدو و بیکار نشستن در خانه.

* شام دلخواه: رفتن به يك سكوتيك، پايك موترانی طولانی و بارفتن به خانه يك دوست.

* اشیای دلخواه: نامه ها، یادداشت ها و روزنامه های تند نویی كه در طول سال دریافت مينمایم. من حقیقتاً درین مورد زیاده حساس استم.

* رخصتی دلخواه: وقتی در آن سفر طولانی داشته باشم و بتوانم مناظر و محل های جدید را تماشا نمایم.

چنانکه الان بسا برخی از اعضای محترم اکادمی علم افغانستان، استادان پوهنتون کابل، پوهنتون علم اسلامی و نیز انجمن نویسنده گان افغانستان، انجمن فرهنگ هرات باستان، انجمن فرهنگی مولانا جلال الدین بلخی، ذوات و نهاد های فرهنگی، وزارت اطلاعات و کلتور از نزدیک تاسم داشته و مشوره های ارزشمندی از ایشان دریافت و در عمل پیاده میکند.

در پایان چی حرف ها و یادگشتی های لازم به توضیح میدانید که زمینه آن در بر سرش های من طرح نشده باشد؟

— اخذ متگاران کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی با اذعان به این نکته که استادان حرکت بلاوقته، قافله، راهیان دانش و فرهنگ و به ویژه تسریع حرکت کسی و کیفی این قافله را حیوان صرافا دانستن آرزوهای خیرخواهانه انتظار داشت، ازین رو به هدف وصول به انجام اهداف علمی و فرهنگی این کانون تاکنون به افتخار صرف مجموعاً مبلغ پنجاه ملیون افغانی از وجوه شخصی خود در خدمت امور مربوطه این کانون نایل آمده ام. نکته دیگر اینکه دانشمندان، ادبا، شعرا و فرهنگیان مسوول اداره این کانون را در صدر رهبری و صلاحیت نماینده قرار داده و خودم به حیث خد متگاران ایفای وظیفه مینمایم. محترم الحاج سید منصور نادری سرپرست تفرقه شیعه، اسامیبله و بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی ازین که با وجود مصروفیت های فراوان دعوت مجله را با ارا به پاسخ های واقعا علمی و توضیح دهنده پذیرا شدید، از شما جهانی سپاس.

— و از شما نیز

— ای بول چیسی ؟
— حتی باید بداند ؟
— ای بول را از کجا به دست آوردی ؟
— به خاطر کاری از مادرم گرفتم !
خارند وی بیشتر از مادرش جویا شده بود و مادر گل محمد گفته بود که از سه روزه این سوازیس زن احوالی ندارد . باز هم به صورت فوری مادرش را احضار میکنند .
— ای بول را خودت برای گل محمد سپرده ای ؟

— نی نی آقا جان !
خارند وی دوباره از گل محمد میپرسد :
— راست بگو این بول ها را از کجا به دست آوردی ؟
— از فلان رفیق من اس !
رفیقش احضار میشود و ثابت میشود که بول از او نیست
حالا کلید رسیدن به انتهای نقطه، همین بول شده . لحظه به لحظه در رفتن گل محمد و افشا شدن دروغش

رنگش را تغییر میدهد . خارند وی با تحمل میخواهد در اعتراف گل محمد را کد کند .
((بول را از کجا به دست آوردی ؟))
— این بول معاش سربازان اس که باید برایشان میدادم !

اداره خارند وی موضوع را رسماً و علناً جل از قطعه گل محمد مطالبه میکند و سناز ادعای گل محمد دروغ ثابت میشود . در موقعیتی که گل محمد خود ریاخته و وقتی نگاه صمیمانه و مطمئانه آرنجی را میبیند، مفکوره اش وارونه میشود . اجازه میخواهد که به چوکی شعبه بنشیند . اجازه اش میدهند و کمتر از یک دقیقه تصمیم میگیرد که چیزی بگوید .

فیض محمد — مردیکه در همسایه گاهی دور محتاب زنده گی میکند — جاش رکن آخر جدی، در بخشی از جاده گرفتار و توسط آمبولانسی انتقال داده میشود

فیض محمد اندکی مشکوک میگردد که شاید شوهرش را خارند وی دستگیر کرده باشد، لاله باشتاب خود را طرقت کد وی آرد میسراند .

دیگر برای به دست آوردن بول پنجاه شده در کد وی منزل فیض محمد، روانه خانه اش میشوند و یک گروه دیگر جانب منزل محتاب میشتابند گل محمد تمام اعتراضات را صاد قانه گفته است .

گویی از خارند وی ها که برای عملیاتی به منزل محتاب رفته اند . موفق میشوند آن ها مطیع الله را گسسته از دوستان فامیل محتاب است و برای دلداري و هدیه ردی به منزل محتاب آمده ، دستگیر میکنند و گروه دیگر که برای کشیدن بول ها منزل فیض محمد را ته لاشی میکنند . به گونه غیر مترقبه به یک ناکامی وقتی رویه روسی شوند . چه وقتی که آن ها داخل منزل فیض محمد میشوند ، پس از ارائه شناسنامه هاییشان به خانم فیض محمد میگویند که شوهرت گفته که همچو چیزا که شب گرفته من و گل محمد و مطیع الله در کد وی آرد گذاشته بودیم ، تسلیم کن .

و اما زن فیض محمد که با عقلت از خودش است ، خارند وی را دعوت میکند که بفرا بید خودتان ته لاشی کنید من از چیزی خبر ندارم . خارند وی در کد و آن چیزی را که باید باشد میبیند و سر آرد را (پس بول و زوروات چی شد ؟

سه مردی که قرار بود ساعت دوی پس از ظهر همین روز در منزل فیض محمد جمع شوند و هر کدام سهم خود را برداشته از هم جدا شوند ، حالا در شعبه مبارزه علیه جرایم جنایی اداره خارند وی در برابر همدیگر قرار گرفته اند .

— ((برادرها ، نمیخواستیم که گیر بیاییم . حالی که گیر آمدیم ، نه کل گپهار

اعتراف کردم و از شما هم خوش بگذشت .
فیض محمد و مطیع الله در سکوت خود هم او را تأیید میکنند و هم نفرت آلود به سرش میکنند .

خارند وی هر سه نقاب پوش را به منزل فیض محمد میبرد . از خانم محتاب نیز دعوت میکند او هم حضور میسراند سارق خارند وی بول و زوروات سرقت شده و صاحب اصلی آن ها (محتاب) همه در این جا هستند . در منزل فیض محمد .

وقتی فیض محمد باوازه های به هم ریخته بی که از دهنش میریزد ، با نگاه های که به سوی همسرش میگرداند و در بر سرش های غیر ارادی انگشتان و لبهایش زبش را دعوت به انشای مخفیانه دو بول بعد از کد میکند . زن مخفیانه را نشان میدهد . او همه بول و زوروات را بی از آگاه دستگیر شدن همسرش به جا انداخته بود .

تمام نیروهای اطفاییه شهر در کشیدن بول ها از عقب چاه که قطرش کمتر از نیم متر بود عاجز ماندند ، بول هایست شده کمپنی بودند و زوروات هم درد ستالی بسته شده بود، یکی از کارمندان خارند وی در مورد یک خازنوال در ولایت کابل اطلاع حاصل میکند که نامش اکرام الدین است و آبپاز ففنده است ، امر خارند وی هدایت میدهد که پیداایش کنند .

امرویس میترسد که بیاد اکرام الدین در این عملیات که حتی اطفاییه موفق نشد . جانشر را از دست بدهد ، اما اکرام الدین بدون ترس و علاقه شخصی و تضمین جان خود اجازه داخل شدن به چاه را میخواست .

چشمها مرد لافرا اندام ویران گشته را میبینند که بعد از اندکی تریمن به داخل چاه میروند . او در هر بار غوطه ور شدن نشر مقادیری از بول را به بالا میفرستد و صق چاه بسیار قطر کم دارد . و اتفاقاً بسیار صیق هم است . هوا بسیار سرد است ، اما تا جایکه معلوم میشود عملیات خازنوالی صاحب موفقانه ادامه دارد .

برنامه کشیدن بولها از چاه دو روز را در بر میگیرد و در نتیجه به غیر از یکصد و چهل و پنج هزار افغانی بقیه بول ها و زوروات از چاه به دست می آید .

کمیدی ترین بخش کشف قضیه این است که گل محمد با یارانش چی بی وفا ی کرده ، او در همان شب اول سرقت پنجم هزار افغانی را بیشتر از تقسیمات بول هاید زنده شده ، به صورت پنهانی در جیب خود گذاشته و بعد از افشا شدن موضوع با لا یارانش در مجلس بالا پیش قهراستند

اما نفر نمبر اول کیست ؟
خودش (.....)

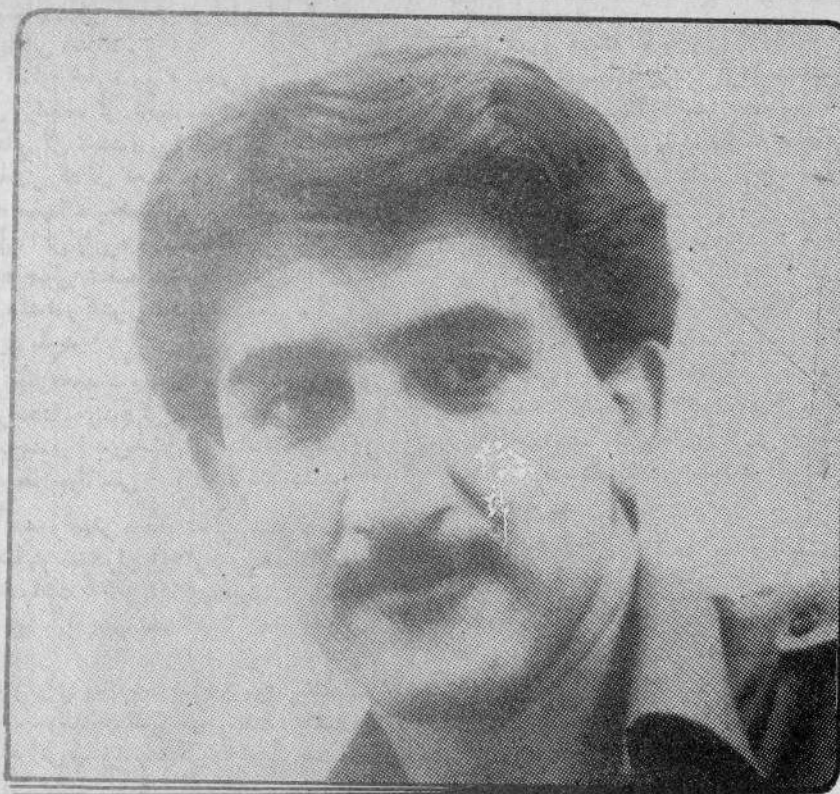
تخنیک باشد و با از نگاه اقتصادی و ترویج
 بندی. زمانیکه هنوز خود تیاتر -
 های ما به کل تیاتر معتقد نباشند -
 چنانچه طور آن عده مقاماتی که اصلاحات -
 ختی از تیاتر ندارند میتوانند تیاتر را
 درک کنند و این مشکل اساسی کار است
 که سرنوشت تیاتر ما را امروز به رکود روبرو
 ساخته است.

• آیاتیاتری را که شما بازی میکنید و
 برای تماشاگرها به کلی نواست بدیده
 نگوئید میتوانیم؟

- اگر ما از کارهای استاد علی رونقی و
 پ. احمد شاه علم یاد آوری بکنیم کاری که
 من میکنم بدیده نگوئید نمیشود و لسی
 در این ۱۲ سال اخیر میتواند پیش
 قراول باشد. زیرا بدیده - بسو
 چارچوکت خاص خود را دارد و قس
 میگویم یک نمایش نامه نویس او باید یک
 آگاهی کامل داشته باشد از جهان
 تیاتر، دسترسی به ادبیات، با تاریخ
 تیاتر آشنایی داشته باشد و در آخرین
 تحلیل چنان روانشناس خوبی باشد
 چنان هنرمندانه، ظریفانه و دقیقانه
 از مردم چیزی را بدزد (ربودن سوز)
 که موضوع درد و شرط آن دور نرود از
 مردم، بالا نرود از سطح دانش مردم،
 و پایین نرود به سطح ابتدای - بلکه
 مثال دیگر زمانیکه میگویم آکتور تیاتر

به این مفهوم که او تمام اساسات فن
 آکتوری را بشناسد در قدم اول رقص،
 موسیقی - ادبیات و همه موارد را کاملاً
 بشناسد.

مکاتب کامل بازیگری را بشناسد، از
 جهان پیشرفت هر روزی فن آکتوری -
 آگاهی داشته باشد، متأسفانه ما
 استعداد های داریم که خود پرورش -
 یافته ولی تا هنوز دست نخورده مانده
 و باز هم همان گپ قبلی خود را تکرار
 میکنم که بحران به انداز به پیش رفته که
 هنوز استاد های تیاتر ما متأسفانه سینو -
 گراف و دیگران را از هم فرق نمیکند
 وقتی مفهوم اساسی از کلاسیک و گراف -
 موجود نیست به (استثای احمد شاه علم
 و استاد علی رونقی) و همچنان این
 موضوع وفق میکند در مورد دراماتورک
 فن که کاملاً آشنا باشد با اختصار و
 تکامل سوز و همچنان رؤیای کس
 بتواند به مثل کاشف یک سرزمین به
 آن عده کسانی که تازه به این سرزمین
 قدم میگذارند این راهنمای را بکند که
 شما کجا بروید، چه کار بکنید، چه نوع
 زندگی بکنید. وقتی این گپ هادرک



درخشش...

بقیه از صفحه (۲۲)

میکرد که چند انسان را به کام خود
 کشانده است. من میتوانم این نمایش
 را به حیث بهترین سند کارم در پرگشت
 به کشور خود داشته و هم میتوانم این
 نمایشنامه را در فستیوال ها کاندید بکنم
 و بگویم که جای ویژه خود را دارد. زیرا
 پیام آن برای همه بشریت است. این
 نمایش را قس عیار ساخته ایم که همه
 مردم مابین درک اساسی خود را از
 آن به دست بیاورند و هم برای دیگران
 چیز فهم باشند.

سومین کار ما نمایش (پیش پنج هم پنج
 بود) که ما خواستیم یک ژانر خاص
 کمیدی را بیاده بکنیم.
 • اکنون چی کار های را روید ست

دارید؟
 - اکنون جریان کار های مبتود یک
 ما ادامه دارد. ۳۰ برنامه افزون بر دو
 نمایش قبلی در تلویزیون ثبت کردیم و
 یک تعداد نمایش های ما اکنون در -
 زندان آرشیف تلویزیون منتظر سرنوشت
 اند.

• چرا؟
 - وقتی که من به بحران تیاتر کشور
 خود نگاه میکنم با وضاحت میتوانم بگویم
 که متأسفانه شناخت کلی از تیاتر -
 نزد شماری از فرهنگیان و تیاتر شناسان
 ما کم است. زمانیکه یک تیاتر دچار
 بحران میشود به این معناست که کاستی
 های در میان است. خواه از نگاه

تیا تر وجود داشت میگویم این یک تیاتر
مکمل است این ها اند اجزای اساسی
تیاتر که باید این هارا بیاموزیم و بعد
بیاییم بروی تیاتر.
در گروه شما کی هاموفق تر
استند؟

- چله شاگرد مستعد داشتیم که
متا سفانه فرار کردند همچنان شاگرد
نوقی العاده مستعد دیگر (زیب
پاداش) بود که فعلا برای تحصیل
به اتحاد شوروی رفته است همینطور
وحید کاویار، امان عثمانی، حبیب -
مخمور، وحید منان و دیگران موفقند.
درین اواخر یک کورس فن اکثوری از سوی
اتحاد به انجمن های هنرمندان و -
سا زمان دموکراتیک جوانان ایجاد شد.
(۵۰۰) نفر امتحان دادند و ما ۲۰۰
نفر را به این کورس جذب کردیم مدت
سه ماه ادامه داشت. بنابر عواملی که
خودم هم نمیدانم سقوط کرد کورس -
هایی که توانسته بود نتیجه خوبی
بدهد، استعداد های خوبی وجود
داشت، امید و آری یک تیاتر خوبی
میرفت. من توانستم یک گروه را از -
آنجا جذب کنم.

شما در کجاست و تمرین میکنید؟
- ما بدون هیچ نوع محلی برای
مشق و تمرین میباشیم ما کارهای خود را
درین گوشه و آن گوشه تمرین میکنیم.
چرا دخترها در گروه شما کم
است؟

- متا سفانه هم در سینما و هم
در تیاتر این برابری وجود دارد. متا -
سفانه در ۱۲ سال اخیر ذوق تیاتری
وجود ندارد.

و هم تبلیغات اساسی در خود تیاتر
موجود نبوده تا برای مردم مرصه شود
تا مردم را جلب بکند حتی تیاتر توانسته
نظر هنرمندان را جذب بکند اگر این
حرف نمیبود علت این همه فرارها و لاسر -
دی ها علت دور رفتن از خود بخش -
های فرهنگی به روشنی آشکار میشد.
حتی هنرمندان عرصه کار به هنر خود
علاقه نمیگیرند. تیاتر از مردم دور شده.
تیاتر کلیشه شده و شکل کاملاً خاص -
بحرانی خود را میباید چیزی در وطن
خود ندارد، بی روح و خشک است -
زنده گی در آن دیده نمیشود حتی
سوز که از میان مردم برداشته میشود
برای مردم قلابی معلوم میشود. تیاتر
کادر اساسی ندارد. اشکال خاص
قرار دادی بر تیاتر وضع شده. توجه
عمیق به وضع تیاتر موجود نیست.

و در فرجام شما از کار خود راضی
استند یا نه؟
- از کار خود راضی استم به خود
اتکا دارم و به تخلیک کار خود. در زندگی
مشکلی ندارم فقط به کار خود فکر میکنم.
دوست دارم برای مردم همیشه کار کنم
و همیشه آن حلاجی را که من از تیاتر
کرده ام در پرورش ذوق ببندم و بلند
بودن سطح استتیک (زیبایی شناسی)
اجتماع یکی از وظایف من است. خود
میشمارم دوست های اساسی و نیروهای
اساسی اگرچه هنوز نهال های نهمرس
استند به اصطلاح نپودند. اساسی
و محرک اساسی کارهای ما میباشند، من
به نیروی آنان ایمان دارم.
کارهای آینده؟ تان چیست.

- یک پیپی حماسی به نام ((دخمه))
((اسرار)) با سلام سنگی رویتار است
که پس از یک ماه به پایان خواهد
رسید. یک نمایش بزرگ دیگر هم داریم
به نام ((دکه)) یک نمایش جدی میباشند.
همچنان یک پیپی کمیدی برای اطفال
آماده ساخته ایم که میخواهم بتوانیم
خودم دست به ایجاد تیاتر کودک
بزنم که یک قسمت کار آن پیشرفته
است و همچنان یک نمایش پولیس داریم
که محترم رشید باپا و احسان اتیسی
باز یگران اساسی آن خواهند بود.
کوشش میکنم که این پیپها را تأیید
قریان آماده نمایم. برنامه بخش
ایست به پایان رسیده و ما هیچ برنامه
ایست نخواهیم داشت.

اندکی از خود صحبت کنید؟
- در یک خانواده روشن فکر در کوجه
های کهنه باغ علی مردان به جهان
آمده ام از زنده گی گذشته جز یک
خاطره زود گذر چیزی ندارم اکنون
تعا زنده گی میکنم از دوره تکلیف
ترخیصی به دست آورده ام با ارگانهای
مختلف به گونه (بالقطع) همکاری
دارم و با همین تروپ خود کار میکنم.
مجرد استم بی خانه.

پس دو برابرم و دو کبود اساسی
در زنده گی دارید؟
- بلی مجرد بودن بی سرینا
بودن خود مشکلیست قابل دقت.
ما امیدواران استیم تا ارگانهای
دولتی به دلوسوی از هنر شما مرقت
نموده در روم برابر ما که شمارا که
نمایند زیرا که هر یک به شته نیاز به
دلوسوی و مراقبت جدی دارد در دفتر
آن میبرد و ازین میبرد.

بقیه از صفحه (۷۷)

- در د سرتو در برابر مشکل من ناچار
است چند ی پیش سر کوچکم یک چوبه
خوکش را به خانه آورد و نمیدانم چرا نام
آن را (انفلاسیون) گذاشته. شاید
این اصطلاح که جدیداً در زبان ها -
معمول شده به خاطر تو بودن. خوش
آمده باشد. حالا فعالین سازمانها
محلی احزاب می آیند تا مرا به جلسات
و گردهم آیی ها دعوت کنند و سر کوچکم
نریاد میکند:

- انفلاسیون! انفلاسیون! خود را
کجا پنهان کرده ای و میخواهی مرا غیب
بدهی که اینجانیستی؟
فعالین سازمانهای محلی احزاب -
و هم نهاد پیپی را میخوانند. میپرسند:
- آیا واقعا فکر میکنید که انفلاسیون
وجود دارد؟

- چی طور وجود ندارد. اول کو چک
بود اما در یک ماه اخیر با سرعت و هفا
کرده بزرگ شده است. حالا به هر
طرف جست و خیز میکنم. هر طرف که بنگریم
خواه بکاری های مرا میتوانیم ببینیم.
مردی که در میز چای نشسته بود
داخل صحبت ما شده گفت:

- راست میگوید. انفلاسیون روزها
بزرگتر میشود. ساله (سکو) از
آن هم بدتر است! از پیسه پنج سال
به پیسو نام در لاسه مستحق و وجه اول
قراض دارد. استحقاق دارم. اما (سکو)
ندام!

از این دوستان نامه ها و مطالب گرفتیم:

ناده "رضای" فارغ لسه سلطان
رضیه کابل و عبدالواسع محصل سال
چهارم هایدرو لوی پوهنځی زمینشناسی
پوهنتون کابل - ملالی "کشی ملال"
از لسه آتکه فدوی و سوما "نهایسی"
شمس الدین از ولایت هرات و ملسا -
"احدی چپش" از لسه شهید بلخی
انوسه مقل پناه و شامریخان تورپور -
هواپس و سولیا صدی از لسه چپور -
پست و عبدالخالق حق و عبدالقاسم
"طنین" محصل پوهنځی تاریخ و ادبیات
پوهنتون بلخ و آدینه "هاسپور"
پرزاده از خیرخانه مینه و محمد
تسم "بلخ" از مخابرات ولایت چور -
جیان و رحیده "راش" از لسه
جمهوریت و مانیا "ابراهیمی" فزیه
"شانی" از خیرخانه مینه و شریکا
"صدزاده" کارمند وزارت امورخویش
کننده کان و آصف "مدیپار" محمد -
هده "آکفا" "جوشیلا" بهارباغتری
نوراحمد سلم "احدی" محصل
تخنیک نفت و گاز مزار شریف و محمد
اصغر "تورپور" محصل در اتحادیه
روی و هلسا "مزیز" محصل استوخت
پولی تخنیک کابل و رویا "رما" -
و هده "راش" محمد نجیب "رحیمی"
یاسمین صباح لطیفی از رابعه بلخی
ناده امید کارمند شورای شهر کابل
چ "م" و رویا "لنسانه" استوخت پدا -
گوزی کابل و رونا ضمیری از مکرورسان
سوم و عزت الله بهمان سرپاز فرقه
۱۷ سوده هرات و سوما لطیفی و -
سوده هاشمی و قدسیه "هونانی"
از لسه حره جلالی ولایت پروان -
محترم فریا نورزی محصل پوهنځی
طب اطفال
سلام های ما را نیز بپذیرید - امید
میویم سروده های خیر تانرا برای ما
بفرستید -

محترم نیلو فر نوبی و جاوید هاشمی
طرح جدولی را که فرستاده بودید به
طراح آن صفحه سپردیم و از همکاری
تان سپاسگزاریم -

محترم ظاهر "وفاجو" افسر قطعه
۱۵۸ مخابره فرقه ۱ پدا -
دو نوشته از شما گرفتیم و البته در -
صورت امکان چاپش میکنم منتظر نوشته
های بعدی تان استم و فاجواشید -

محترم امیر خان سرپاز
مطلبی از شما را بایک قطعه فوتو
تان گرفتیم - نوشته اید -

میخواهم بعد از شهری کردن دوره -
خدمت سرپازی و پوهنځی ژورنالیزم را
که سخت به آن علاقتم نیابم بخوانم
و همچنان در مورد همسر آینده ام بایست
بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری
کریه است و با حوصله باشد -

باید با گذاره و تحصیل کرده مغوی
اخلاق و خوش قواره

ما هم دست دعا به سوی آسمان بلند
میکنم و با شما یکجا میگویم آمین بار ب
المالین -

محترم من "صبا" والف "رنا" از -
فامیلی های مکرری سید نورمحمد شامینه
آن قدر که شباه خاطر چاپ آن مطلب
اصرار ورزیده بودید و ما چیز قابل چاپ
در آن نیافتیم با آن هم حسن نوع خواهی
شما را ستایش میکنم -

محترم لایلا "فرخت" محصل پوهنځی
علوم طبیعی پوهنتون کابل
مطلب نقد و مقبول تانرا که در رابطه
به صورت فرستاده بودید در صورت -
امکان چاپ خواهیم کرد اما وده صد
درصد نمیدهم - سورتین و خوش -
اندام باغید -

علاقه مند مجله محترم لایلا "سعادت"
محصل سال دوم پوهنځی تاریخ و ادبیات
مطلب فرستاده شده تانرا به محترم ظاهر
ایو سپردیم تا از آن مرهای میج تهیه
نمایند - افتتاحی خوب برپاقت میخو -
ایم -

محترم سارا "حیدری" محترم هلسا
احمد زی کوهستانی و محترم حامد کوب -
هستانی از لسه عالی مریم
خواست شما را حتما در نظر میگیریم
شکبا باغید -

محترم نیلاب "طیب" پنجشیری از -
پنجصد فامیلی خیرخانه مینه
پانا سف باید به آگاهی شما برسانیم
که هنرمند محبوب "سایان" در پستر
بیماری قرار دارد و از مدتست که زبان
و یک دست او فلج گردیده است -
احساس شما را قدر میکنم -

محترم سهد آکا "عالی" محصل تخنیک
ساختمانی و جیو دیزی
سلام های گرم ما را نیز بپذیرید - از
لا به لای نوشته های شما این رباعی را
انتخابی تان برگزیدیم -

شهرین و فرهاد
پوسته به یاد لب شیرین و فرهاد
حکروژ تلخکامی خود فلهاد
جان داد و نیافت کام دل از شهرین
شهرین میگفت و جان شهرین میداد -

محترم فهیمه تنها "صدیقی" از لسه
سوان خیرخانه
به پاسخ پرسش های تان با بد گفته
شود که "متن" عاشق ... نشده
و غوث زلمی هم ... نگرفته ولی پرسش
سرم تان من و راز دار باشی را بی حد
تاء فسر ساخت ... برایتان دید و میج
میخواهم -

محترم رویا "روین" و محترم مهنا
"دریا"
به پرسش شما در همین صفحه پاسخ ارایه
بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری
کریه است و با حوصله باشد -

محترم غلام حضرت ستانکوی سرپاز -
کندک تحلیس فرقه دوم پدا -
احساس تان را قدر میکنم اما بایست
با تاء سف بگویم که مطلب تان را نتوان
نسخه نشر کنیم - نکته هارا در صورت
ضرورت چاپ خواهیم کرد -

انتظار همکاری های بعدی تانرا میکنم
محترم محمد حکیم "حارث" پنجشیری
از شهر مزار شریف
سلام های ما را نیز بپذیرید و نوشته
از شما گرفتیم - آن چه را که در مورد
"کدو" نوشته اید از آن "پرانسی"
خوشبزه تهیه خواهیم کرد -

تفاخر و افت شرافت است و دروغ و آفتست
سخن است و سرکشی و آفت شجاعت
است مغرور پستی و آفت جمال است
هوس آفت دین است -

محترمه فهیمه "سلیمان خیل" فارغ
لسه رجانی ملکه ولایت سنگان
سلام های ما نیز تانرا یاد و نوشته
های خوب خیر تان را برای ما بفرستید
با نطق مورد علاقه شما معا حبه خوا -
هیم کرد - مؤفی باغید -

محترم حسنی بهار "بابکر خیل"
نوشته اید سلام را "طیک" بگویند
هزارها بار علیک (با مطالعه مطلب
ارسالی تان و تطبیق نسخه یی که
فرستاده بودید و نزد یک بین را -
خواب خوش فرو برد ... او با چشم
های نیمه باز میگفت که بهترین ها را برای
مجله بفرستند -

محترم دهم بخارن محمد میران دهر تان
بنار دهازدوی بیز انصر
زموه سلام مینه هم وینی و ستاسی په
خیل قلم لیکلی همز مود شعر دفعی
تصدی ته ورکر - ستاسود همکاری په
هیلکه -

محترم محمد طیب دولیان
سلام های ما را نیز به خوشبختی
شکوفه نارنج بپذیرید - اشعار شما را به
تصدی صفحه شعر سپردیم و شاعر باشید
محترم انوسه مقل پناه فارغ لسه مریم
سروده کمدی شما را مطالعه کردیم
زیاد هم کمدی نبود و آنرا در مرتبان
مریای میج انداختیم - استعداد شعری
تان را بارورتر میخواهیم
محترم عبدالاکرم کرمیار سرپاز فرقه ۸ -
پدا و بخلان
شعری را که از احساس مردم دوستی شما
بهرون تراویده بود مطالعه کردیم و آن را
به تصدی صفحه شعر سپردیم - اگر
چانس چاپ شدن داشت و حتما چاپ
خواهد شد -

محترم فاطمه سهاک و محترم زهره زیوری
محترم بلخس نورزی و محترم هوس لوبب
محصلان پوهنځی ساختمانی استوخت
پولی تخنیک کابل

یک کمیشن و چهل قلندر ... ناسه
مشترک تان برای ما رسید ... اینک یک
نکاهی تان را نشر میکنم -

در یک مجلس همنهشی و خانگی بسا
آواز دلخراش آهنگی را میخواند یکس
از بهانان آهسته در گوش مردی که
در کارش بسته بود و گفت: چس
صدای دلخراش دارد و او را میشناسید؟
مرد پاسخ گفت:
بلای او خانم من است
مجهان که ناراحت شده بود گفت:
معدرت میخواهم اما به نظر من صدای
خانم تان چندان بد نیست و فقط آهنگی
را که میخواند خیلی بد است و دلم -
میخواهد بداند کدام احقی چنین میگوید
مؤخری ساخته است و او را همنهشاند؟
مرد با خوشحالی پاسخ داد:
بلای خود بندم هست -

کارتن های ارسالی شما را به تصدی
صفحه مرهای میج سپردیم و منتظر
همکاری هر چارتن شما در چار پاکت
میایم -

محترم لایلا "صدیق" متعلم لسه سلطان
رضیه
نوشته داستانی تان را مطالعه کردیم
استعداد خوبی برای داستان نویسی
داشته و به شما توصیه میکنم که باز هم
بنویسید - منتظر همکاری بعدی تان -
استم -

محترم غلام نبی میجش
آن چه را برای لایلا "صدیق" توصیه
کرده ایم شما هم مطالعه نمایید -
منتظر همکاری هر چه خیرتر شما استم -

محترم ثریا "فهی" از صف دوم لسه
ملالی
مطلبی را که در مورد هنر پیغه هندی
"چانگی پاندی" فرستاده بودید -
گرفتم چون از نهای می که ترجمه شده
است و یاد ی کرده بودید نزد ما -
مشکوک بود - لذا نتوانستیم چاپش
کنیم - از همکاری تان سپاسگزاریم -

محترم سلما کارمند پولی کلنیک مرکزی
احترامات ما را هم بپذیرید - اینک
نکاهی تان را بدست نشر میسازیم -
"پولیس از دزد ماهری که به دوکان
جواهر فروشی دستبرد زده بود پرسید:
دوکان را چی گونه باز کردی؟
دزد پاسخ داد:
طریقه باز کردن را غیر از شاگردانم
به کسی یاد نمیدهم ...

محترم نوریه یوسفزی کارمند شفاخانه انتانی
این سنا و محترم عالی یوسفزی محصل
سال اول انستیتوت پولی تخنیک و -
محترم فریا یوسفزی متعلم مکتب بشر سط
زلیغا
هر گاه نامه یی به ما برسد و بی پاسخ
نماند و معلومدار که نامه های دیگر تان

به ما نرسیده فکاهیهای فرستاده شده
تان را به مرجع اصلی آن سپردیم - هم
چنان از توبه یوسفزی به خاطر ارسال
پست کارت زیبای شان تشکر میکنم - در
مورد طرز لاف شدن پرسیده اید و باور
کنود خودم با مشکل چاقی روبه رستم
هر گاه راه علاجی یافتن شما را هم در -
جریان میگذارم -

محترم ملکه "درویش" محترم ذکریه
"ساحل" و محترم رویا "مهدی" از
شهر مزار شریف
هیچ نامه یی پیش از پاسخ گوئی در
باطله دانی نیافتد ... اینک سپردیم
به پاسخ پرسش های تان -

دورنالهست مورد نظر شما جور و صحتمند
است و این که چرا آن برنامه از بین رفته
پر مشقت که باید از اداره مربوط
را دیتو یز یون پاسخ بگویند -

۱- اکنون برای اجرای یک مسئله کسریه
ها به خارج کشور سفر کرده است در بار
گفت به کشور هر گاه کپ های جالبی -
داشت همراه فوتو هایش نشر خواهیم کرد
یعنی هم ثواب و هم خراما -

۲- بلای به راحتی راستی داکتر است
مهاجمه اش در یکی از شماره های سال
۷۲ مجله سپارون چاپ شده است و آه
را بخوانید و پاسخ همه پرسش هایتان را
خواهید یافت -

محترم فروزان "غوث" و محترم غوثیه
غوث از لسه حوالی خیر
شهر فرستاده تان یک کی بریا هم
گران آید البته در قسمت "عطر و اینک
پاسخ پرسش هایتان -

۱- کار دل است این کارها ...
۲- هیچ آهنگی بدون حالت تکمیل نیست
۳- شما هم تصدیق میکنید که مو هایش
زیباتر ... مگر این طور نیست؟
۴- سه برنامه را پیش بردن خود -
هزار و یک کپ است - به امید
همکاری های بعدی تان هم حرف باغید -

محترم عبدالحمید محصل سال چهارم پولی
تخنیک کابل
نوشته طنز گونه تانرا خواندیم
هیچ داری بود ... راز دار باغی
قی البدیحه به شعر سرودن آواز کرد
و مرا نیز چنان چرت برد که وقت گذشت
و مطلب از چاپ ماند - منتظر نوشته های
بختتر شما استم -

محترم امید "پنهان"
سلام های دوستانه ما را نیز بپذیرید
به اثر تقاضای شما رشته از هم گشاید
را دوباره پیوند میزنیم - صبر و حوصله
فراوان نصیب تان باد - منتظر نوشته های
تان میباشیم -

بسم الله بسل و محمد صادق محصلین
مرکز تربیه مخابرات
هر دو نوشته شما را گرفتیم از خوش
"شراب ریح" گذشتیم و به همکاری را به

ظاهر ایو که خود داکتر طب است
سپردیم حتما به درد بخور است -
په شوری اتحادی دحقو فو دفاکولتی
ددریم کال محصل -

محترم شعر افضل "ولی"
ستاسی دپه احساس میخند د مجلس
به هکله مننه کوب و ستاسی دلک په
هر یکی باندی به غوروشی -

هفته عه چی بود محترم صدیق مختار
په هکله زموه به مجله کی لوستی دی -
حقیقت لری - ستا د دیری او بی هکلا -
ری به هیله -

محترم عبدالصو سرپاز کیمساری نظامی
ولایت بلخ
از حسن نظر تان در مورد مجله و اظهار
سپاس میکنم و طرح جدول شما در صورت
امکان نشر خواهد شد از همکاری تان
سپاسگزاریم -

محترم سارا و الماس از ولایت پروان
نظر تان را در مورد مجله سپارون -
تجدید میکنم و نوشته هایتان را به تصدیق
پان صفحات مربوط آن سپردیم و حوصله
تان را آفرین میکنیم - منتظر نوشته های
مقبول تان استم -

محترم ثریا اسد صافی و محترم کامله
امانی از لسه عالی زرفونه
سلام های تان را با امانت داری کامل
به کاکا "رهیم" سپردیم - اینک پاسخ
پرسش هایتان در مورد هنر پدا
۱- به خاطر کی تاکنون عروسی نکرده -
است ...
۲- زیاد گفتن که پاسخ بگویند و لوسی
نپذیرفت ... شما هم زیاد دین مورد
فکر نکنید فقط اگر برایتان خوش گذشت
است آوازش را بشنید و برای تان کافی
خواهد بود -

محترم نجیب الله سرپاز
نامه تان را که برای صفحه "دختران
و پسران" فرستاده بودید گرفتیم
باید گفت که آن صفحه اکنون نشر نشود
احساس و ظنر شتی تانرا تجدید میکنیم
به امان خدا باغید -

محترم صمیم الدین "سابع" سرپاز قوای
هوایی و مدام فاعه هوایی خواجه رواش
کابل
سلام های را که با کرس ۱۵۰ سانتی
گرا فرستاده بودید و اگرچه دل های ما
را گرم کرد و ولی کم و بیش پنجه های راز
دار باغی را سوختاند - از چار بیتی های
تان یکی را انتخاب کردیم -

هر شوه نگار جانده خو میهنم
دم لب لب جوی و کرد جو میهنم
بیدار که میگویم ده که غوش استم
اف میکنم و خود ده تو میهنم
به امید همکاری تان فنا جونیاشید -

محترم دیبا "اثر" محصل پوهنځی
زراعت پوهنتون کابل
ما همکاری تان را از دل و جان خوا -

هانیم - صفحه "گفتار سوخته" به
اثر تقاضای شمار زیادی از خواننده ها
ادامه خواهد داشت - تقاضای تان
مبنی بر مهاجمه با طنز نویسی خوب
"هارون یوسفی" در نظر گرفته
خواهد شد -

محترم بلخس هوتکی محصل پوهنځی طب
کابل
از همه مطالبی که فرستاده بودید
سپاسگزاریم و ولی پس از این بگویند که
خود شما مطالبی را در باره هنر پیغه
های هندی ترجمه نمائید و سپس برای
ما بفرستید بهتر خواهد بود و موثق
باشد -

محترم حمید عارف راسخ سرپاز
مطلب "خاستگاری میگویند" را نشر
میکم به امید ادامه همکاری تان -
نیلو فر آرزو فارغ لسه هاشمی درانی
اگر از ما بپشتید زیاد آثار شاعران
را مطالعه کنید در مورد استعداد تان
چیزی گفتیم و شنیدیم -

تسم "رنجیر" فارغ التحصیل لسه
سلطان رضیه کابل و حیات الله سرپاز
شاپ های تولیدی
شاهم سلام های ما را بپذیرید -
فاهه مشترک شما را همراه با مطلب
کوتاه تان گرفتیم - به جواب تان
باید بگویم که همکاری تانرا قطع نکنیم
نکته هایی را که فرستاده بودید نشر
نکردیم منتظر مطالب خیرتر از شما استم
و حیدر الله ابراهیمی از ناحیه دهم
شاروالی کابل
طرح جدول را که فرستاده بودید
گرفتیم هر گاه ضرورت افتد نشر خوا -
هم کرد همکاری تانرا ادامه دهیم -

ثریا فیض متعلم لسه ملالی
همه کارکان مجله سلام تان را علیک
میگویند به جز بایه قربان که از مدتی
معرض است - در مورد پیشنهاد تان
باید گفت که بایه وحید صابری در شماره
های قبلی مهاجمه فصل صورت گرفته
است - منتظر نامه های بعدی تان
استم -

زین الدین مرزی از لسه تجربوی -
اعتبار
سلام های گرم تانرا در گرمای یک روز
چاشت که لای نامه تان گذاشته بودید
گرفتیم - سلام های ما را هم بپذیرید
پیشنهاد کرده اید که با سنی دیول -
مهاجمه کنیم حتما چرانه در صورتی که
به افغانستان بیاید - اینکار را خواهیم
کرد - پرسش دوم تان را در مورد
نخ ها ما چه که شاروالی کابل هم پا -
سخ نخواهد گفت - منتظر همکاری تان
استم -

جاوید احمد متعلم لسه عاشقان و تار
فان -

از عکس مقبول تان برسی آید که به
فن عکاسی کافی دسترس داشته اید اما
اگر مشوره ما را میخواهید درس و تعلیم
را رها نکنید زیرا برای کار در دوکان
و عکس برداری سالیهای زیادی پیشرو
دارید -

بحیره برمودا

بحیره برمودا در جنوب غرب ایالات
متحده امریکا بموقعیت داشته عرض
آن ۴ کیلومتر و طول آن ۳ کیلومتر
است - بحیره با خصوصیات عجیبی که
دارد بمغوی می راخاند است -
علما با وصف پشرف های چشمگیر
در بخش های ساینس و تکنالوژی تاهنوز
موفق به کشف تمامی خصوصیات و سیر
کهای این بحیره نگردیده اند - طوریکه
یک عواد نشان میدهد و در سال
شناسان زمانیکه با کشتی های خویش
جهت تحقیقات داخل این بحیره میگشتند
به زود ترین فرصت کشتی ها با صر -
نشینان خود مفقود میشدند -
چندی قبل "ژورت" دریا نورد با هر
فرانسوی در حالیکه کشتی های زیادی
به تعقیب او بودند داخل بحیره شدند
زمانیکه کشتی ها به وسط بحیره رسیدند
حالت عجیبی رو نیا گردید و کشتی ها
همه فرق شدند و لای هلیکوپترها و قوی
شدند تا دریانورد مذکور را نجات
بدهند -

"ژورت" پس از نجات در پاسنج
پرسشی گفت:
زمانیکه داخل بحیره شدم حالت عجیبی
داشتم و میتوان آن حالت را نیمه بمبوش
گفت -

دیری نگذشته بود که حیوان قسوی
هیکی را که شکل پشک عادی را داشت
دیدم که به کشتی ما حمله کرد و پس
از آن کسی حامل ما غرق شد و من چیزی
نفهمیدم -

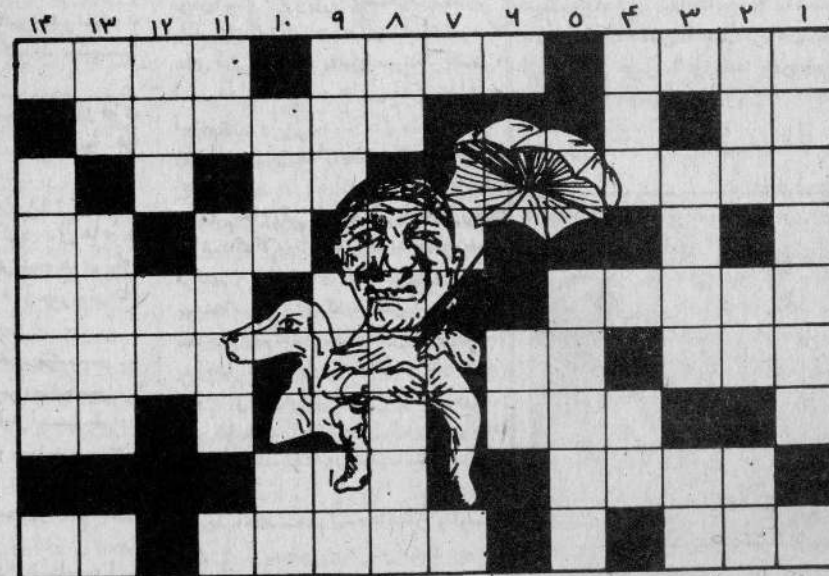
ارسالی محمد نادر تزه خیل



سنگریز

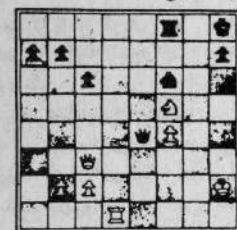
جدول معلومات عمومی

- افقی :
- ۱- پسر مریم - فروتن - این حرف بخشی از شعراست (فقط صداست که میماند)
 - ۲- بحر - نایفه موسیقی آلمان
 - ۳- واحد پول چکواکها - معکوس آن از به املا ی غلط
 - ۴- بدون (هری) - دریا (هری)
 - ۵- نام کتاب مانی - معکوس آن آواز غیبی است
 - ۶- نگاه - مانند - دوست خیا - تشکار اتلسو
 - ۷- نی - رطوبت
 - ۸- پیمان نظامی کشورهای سرمایه داری
 - ۹- مریان - جایزه سینما - انگور
- عمودی :
- ۱- مجسمه حضرت داؤد و حضرت موسی از شهرکار های اوست
 - ۲- شب - بستر خون - کهنه نیست
 - ۳- کلمه - مخترع ماشین بخاریدون
 - ۴- زیبایی - کولس
 - ۵- نمایشنامه مشهور روس
 - ۶- رنگ نرم
 - ۷- خوشاوندان بی سر - ناامیدی
 - ۸- بدل
 - ۹- پسر سام نریمان - راه بی پایان
 - ۱۰- فال بی پایان - از پهلوانان معروف یونان
 - ۱۱- معکوس آن نقص است بانگ بی - آواز
 - ۱۲- چپ (انگلیسی - معکوس آن نگر بستن است
 - ۱۳- آنست که نه خود خوانندی و - نه غیر

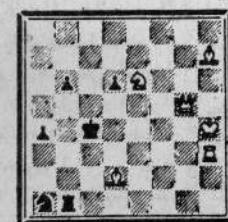


شطرنج

سفید شروع و در ۳ حرکت سیاه را مات می کند



سفید شروع و در ۲ حرکت مات می کند



صبر جدول شماره نه



جدول

برای شاگردان سطح متوسط

۷-۱۰

افقی

- ۱- شاگرد مکتب را گویند - شوخی میکند
- ۲- نوشیده میشود - دریاغ
- ۳- حیوانات را به نمایش قرار میدهند
- ۴- چشم های بعضی از متعلمین از ترس امتحان
- ۵- آنرا توسط بینی حس میکنیم
- ۶- با آن خود را می شویم
- ۷- بار می بزد
- ۸- توسط آن راه میرویم
- ۹- آرد + آب = کس که خوب را می شکند

عمودی

- ۱- زن پدر - مرکز آن شهرمزارشریف است
- ۲- حرارت بلند وجود در وقت مریضی
- ۳- خورده ای که در مراسم ختم قرآن شریف بسته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
- ۴- درد دل هر عاشق است - میارد

- ۷- خد بیداری
- ۸- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بسته میشود - مردم میگویند: زیر بویا

- ۱۰- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بسته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
- ۱۱- درد دل هر عاشق است - میارد

صایب سوره (۱۱)

ما از بخش های مختلف شفاخانه دیدن کردیم . شفاخانه صلیب سرخ بین المللی نه تنها به صحت مریض طور جدی و - بلکه موقوف است بل به یک انستیتوت برای آموزش بهتر کودکان و نرس ها و - دیگر موفظین شفاخانه نیز مهمل گردیده است و نیز مرکز آموزش لسان برای پر - سونل شفاخانه ایجاد گردیده است درین کورس انگلیسی برای نرس های تازه کار افغانی وجود دارد این کورس افزون بر آموزش زبان تجدید آموزش - مسلکی نرس ها را نیز به دوش دارد . از طریق این کورس کوشش میشود معلو - مات کافی به دسترس آنان گذاشته شود در مرکز ارتوپدی که در ساحه پلچر - غی موقیمت دارد نیز هیئتگونه فعال - لیت جریان دارد . در آنجا خود - افغانها تحت پرورش قرار میگیرند تا در



آینده خود بتوانند هموطنان را کمک کنند . کمیته بین المللی صلیب سرخ همیشه در جستجوی آنست تا از آلام جنگ بکاهد و برای صلح کار کند . چنانچه کارش درین زمینه سبب شد که درجهان شناخته شود . اولین جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۰۱ به هاتری دو نانت - داده شد و سه بار دیگر هم این جایزه به کمیته بین المللی صلیب سرخ تعلق گرفت . در سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۴۴ و ۱۹۶۳ مشترکاً با اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ این جایزه را دریا - فت کرد . در سال ۱۹۷۸ این کمیته یکی از برندگان جایزه حقوق بشر - سا زمان ملل بود . و در فرجام کمیته بین المللی صلیب سرخ اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ و هلال احمر و جمعیت های ملی صلیب سرخ و سر - پیگیری استند که صلیب سرخ بین المللی را تشکیل میدهند .

فال عشق

متولدین ماه حمل :

همه چیز برای دوست داشتن نیست در زندگی
برخی مواردی است که باید با آن جدی بود:
شما شاعر رویا ها، ستید و زنده گی را همواره
مثل شعری می بینید. به زودی دنیای تنهای شما
را صدای کسی پر می سازد. سعی کنید مهر-
بانتر باشید. درد تان را به طبیعت بگویید که
قادر به علاج آن باشد. برده باری تان شما را
عزیز و گرامی نگه دارد. توجه کنید که در سکوت
و تنهایی زنده گی کردن لطف زیاد ندارد.
منتظر باشید کسی به سوی شما میاید.

متولدین ماه ثور:

زندگی واقعیت تلخ است که شما آنرا با عشق شیرین
ساخته اید.
مهربانی شما اطرافیان شما را مجذوب میسازد
توجه کنید که شما در حضور خود موهبت بلندی
دارید. آنرا بهتر و عمیق تر بیابید.

متولدین ماه جوزا:

شکست همیشه پیروزی است که ثمره آنرا سالها
بعد دور می کنید. حسرت روز ها و خاطره های
رفته را نخورید. بگذارید زنده گی در هر روز
طلوع تازه داشته باشد. شما روز های بارانی را
دوست دارید اما روز های عاشقانه همیشه بعد
از باران آغاز میشود.

متولدین ماه میزان:

وقتی از دیروزی سخن میزنید که برایتان
دردناک است بهتر است از یاد آن بگذرید و
در مورد خوشی های آینده فکر کنید زنده گی
یکبار میباید و لطف نخواهد داشت اگر
آنرا به بهبوده گی بگذرانید مصیبت همیشه
نمی ماند.

متولدین ماه سنبله:

حرف شنیدن بهتر است اما حرف
های که موجب ایجاد نا-
راحتی در شما و رابطه با نزدیکان شما
میکرد کار ثواب نخواهد بود. هر آغاز
خوب را انجام خوب بدهید. خاموشی
برای شما زیبایی خاصی دارد.

متولدین ماه عقرب:

خبر خوش نمیتواند کفایت خوشی واقعی
را داشته باشد. خوشبختی تانرا کم
سازید. و نسبت به زنده گی و عشق خود
جدی باشید. رویاهای شیرین طرف
را هم در نظر بگیرید.

متولدین ماه دلو:

این هم یک تعبیر دیگری از
زنده گی است که دل شما
مخواهد همیشه غمناک و سو-
گوار زنده گی کنید اما در زنده گی
کی چیز های زیبا و شاد زیاد
است که شما به راحتی میتوانید
آنها را داشته باشید نگذارید
همیشه مغلوب باشید تجربه -
کنید شما میتوانید پیروز شوید

متولدین ماه جدی:

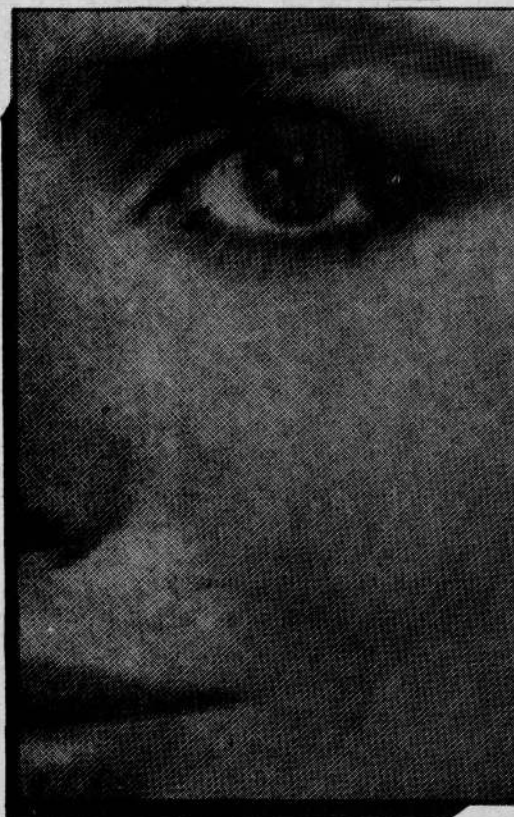
تجربه یگانه موردی خواهد
بود که در عشق واقعی و نخستین
راه ندارد. اما میتواند با -
صداقت خویش عشق تانرا پاکیزه
نگهدارد. بحث درباره و فضا
مفید نیست. بهتر است که در
عهد خود ثابت قدم باشید.

متولدین ماه قوس:

عصبانیت شما موجب نمیکرد
تا هیچکس نسبت به شما مهر-
بان نباشد. در ماه جاری کسی
با شما ملاقات خواهد داشت
دقت کنید که زیر بار حرف ها
و نظریات منفی کسی شانه خم
نمایید. شما با اندیشه های
خود زنده گی کنید.

متولدین ماه حوت:

شما میتوانید غم تانرا با کسی
تقسیم کنید. هنوز در دنیای
ماکسانی زیادی هستند که -
میتوانند در غم شما شریک شوند
از بد بختی اندوه فقط اراده و
تصمیم قاطع شما را نجات داده
میتواند.



کتاب فروشی

فروشی

تازه ترین کتب علم، ادب، مذہب و انواع کارت و تبریک
انواع قرطاس و شراحت نمونہ عسکہ شما مانند سجادون، جوانان امروز
انبار هفته و سایر نشریه ها بدتر ستر قرار میدهند
آدرس: شهر سمنگان نزدیک مختابرا

خوراکه فروشی

جسی

مواد خوراکی مورد نیاز شما را عرضه میدارد:
برنج اعلا و مواد آذوقه با نرخ مناسب و بفرش میرسد
آدرس: مکروریان سوم مقابل ریاست اطفاییه.



با شرایط مناسب اگر دمی پذیرد. جوانان علاقمند
که خواستش شمول باین کلیه داشته باشند تماس شوند
آدرس: سالنک و مقابل سینما
وقت: از ۷ صبح - ۹ عصر
از ۴ عصر - ۵ عصر
از ۱۰ صبح - ۷ عصر

فروشگاه مواد مختص

گردیزی

اقسام سیخ گول، انگارن، آهن چادر
آهن پنی، اقسام پر فویل باب
وسیع ولدنک را طور عمده
پیر چون به ضرورت مندان محترم به قیمت مناسب عرضه میدارد.

آدرس: سالنک و مقابل سینما. فروشگاه حاجی محمد گردیزی نمبر تلفون ۳۰۶۸۹

ACKU
مجله
DS
350
س 22

فروشگاه بزرگ افغان

صنایع ملی را تقویت نمایید

بزرگترین مارکیت فروش
بوتیک ساخت وطن



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library